

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

چشم انداز
CHASHM ANDAAZ

July 1996 No. 49 תמוז-אב תשנ"ו تیر ۱۳۷۵ شماره ۴۹

بهاء ۱/۵ دلار

ویژه نامه
سه هزاره اورشلیم
پایتخت جاودانه یهود

با نوشتارهایی در این باره از:

ربای آدین استاین سالتز

الی ویزل

ابا ابان

آونر منظور

کیترینگ و رستوران گلات کاشر شارون

کیترینگ انتخابی **نصخ ایسرائل** و هتلهای معتبر لس آنجلس

رستوران شارون صد درصد گلات کاشر زیر نظر ربانوت محترم ایرانی و آمریکایی بوده و لذید ترین غذاهای ایرانی و آمریکایی را در اختیار شما میگذارد.

کیترینگ شارون را برای یک شب فراموش ناشدنی انتخاب کنید

18608 1/2 VENTURA BLVD.
TARZANA, CA. 91356

۸۱۸-۳۴۴-۷۴۷۳
۲۱۳-۶۲۲-۱۰۱۰
بیجر: ۸۱۸-۷۷۸-۷۸۱۰



نیازمندیهای جامعه

پزشک

● دکتر دوستان
۳۱۰-۸۵۹-۰۴۱۵

● دکتر مایکل طاهری
۳۱۰-۳۶۰-۰۰۶۷
۸۱۸-۲۶۵-۹۴۹۹

● دکتر بخشنده
۳۱۰-۲۷۴-۵۵۴۴
۸۱۸-۹۸۶-۸۴۲۰

● دکتر کامران تربتی
۳۱۰-۳۸۵-۰۵۵۳
۸۱۸-۹۰۶-۲۴۹۶

پزشک کودکان

●دکتر عزیزالله نورمند
۳۱۰-۸۲۹-۳۳۱۱
۸۱۸-۹۰۵-۵۵۵۲

پوشاک

● جوراب تیفانی
۲۱۳-۷۴۸-۸۸۲۳

تعلیم برمیتصوا، بت میتصوا

● ۸۱۸-۷۵۷-۲۶۴۸

تعلیم موسیقی

● پیمان اخلاقی
۳۱۰-۸۲۰-۸۲۶۱

تعلیم نقاشی

● ژانت شعبانی
۳۱۰-۴۴۱-۰۰۸۲

تهیه اسناد ملکی

● *Property Tax*
۳۱۰-۴۷۱-۰۲۳۵

حسابداری

● ظاهر فلاّحی .C.P.A
۷۱۴-۵۴۶-۴C.P.A.
۷۱۴-۵۴۶-۴۲۷۲

● یوسف ظهیری
۴۰۸-۲۹۲-۳۸۰۰

● افشین کاشانی
۳۱۰-۲۰۲-۱۰۱۰

خرید و فروش املاک در اسرائیل

● گروه داوید
۳۱۰-۶۵۹-۲۶۵۹

دندانپزشک

● دکتر فرهاد بینا
۳۱۰-۲۰۷-۲۴۶۲
۳۱۰-۲۰۷-*BINA*

● دکتر سهیل خدادادی
۳۱۰-۲۷۱-۳۰۰۳

● دکتر بهروز زینتی
۳۱۰-۶۵۲-۲۰۱۰
۸۱۸-۹۸۶-۸۶۶۹

● دکتر بیژن عافار
۳۱۰-۵۵۷-۱۵۴۷
۸۱۸-۷۸۴-۴۸۶۷

● دکتر سیروس ارشادی
۳۱۰-۸۲۴-۲۶۲۴

سالــن جشنها

● المپیک کالکشن
۳۱۰-۵۷۵-۴۵۸۵

طراحی خانه

● ایرج و داریوش صفائی
۳۱۰-۴۵۳-۳۳۳۵

کایروپراکتیک

● دکتر روزبه مسرور
۸۱۸-۷۰۵-۰۷۳۶

●دکتر بهروز صموها
۸۱۸-۷۰۱-۱۰۵۸
۸۱۸-۹۹۰-۳۰۸۴

کلاسهای آموزشی

● باربارا میشکان
۳۱۰-۸۲۸-۷۱۷۶

● انستیتوی حرفه‌ای اُرت
۲۱۳-۳۸۷-۴۲۴۴
۸۱۸-۷۸۸-۷۲۲۲

کیترینگ

●کیترینگ گلت کاشر شادی
۳۱۰-۶۵۹-۵۹۸۲

●کیترینگ گلت کاشر شارون
۲۱۳-۶۲۲-۱۰۱۰

●کیترینگ گلت کاشر جک بروخیم
رویال کیترینگ
۳۱۰-۴۵۸-۹۹۹۳

●کیترینگ المپیک کالکشن
۳۱۰-۵۷۵-۴۵۸۵

●کیترینگ بهادر
۸۱۸-۶۰۹-۷۱۳۵

مشاور مالی

● ریچارد بهفرین
۳۱۰-۲۸۱-۴۶۱۵

● دانیل فرید یاشارال
۳۱۰-۵۵۰-۰۷۷۰

● سیاوش اشتهاردی
Fredric Berger
۳۱۰-۴۵۸-۳۶۴۹
۸۰۰-۸۷۹-۳۱۱۸

مواد غذایی

● بستنی اکبر مشدی
۲۱۳-۸۷۴-۰۱۴۴

وام

● La Cienega Jewelry & Loan
۳۱۰-۳۶۰-۰۰۲۰

● The Mortgage Store
۸۰۰-۹۰۰-۵۶۲۶

وسایل پارتی

● تهران رنتال
۸۱۸-۳۴۲-۷۳۶۸

وکیل

● فریبرز سلکی
۳۱۰-۴۴۱-۱۱۱۱

● مارتین ولف
۳۱۰-۲۰۵-۲۰۳۳

● فریبا سلیمانی
۳۱۰-۴۴۱-۸۳۰۱

● نیلوفر ذکریائی (آرام‌نیا)
۳۱۰-۵۵۲-۰۰۶۶

● فریبرز «مایکل» ضرابیان
۸۱۸-۳۵۶-۱۲۵۴
Internet E/MAIL:
MichaelZ@usap.com

● رامین یونسی
۳۱۰-۲۰۱-۵۰۰۱
۸۱۸-۹۹۹-۹۹۰۸

چشم انداز

Published bY:
International Judea Foundation
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212
TEL: (310) 479-4798
FAX: (310) 445-5488

سردبیر: داریوش فاخری
مدیر داخلی: شهرام سیمان
دستیار سردبیر: نصیر ابراهیمیان
روابط عمومی: مهندس آشر آرام‌نیا
سردبیر قسمت پزشکی: دکتر نیسان بامداد
بخش انگلیسی: شاندی مهدیان

با همکاری: نویسندگان، مترجمین و گزارشگران چشم‌انداز
تایپ‌ست: مینو حمودوت
امور هنری: انتشارات نازگل

چشم انداز، نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا. هدف ما، روشنگری واقعیت‌های یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژاد پرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.
نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم‌انداز نیست.

چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌های رسیده، باز پس فرستاده نمی‌شود. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا، استفاده می‌شود.

چشم انداز

(۳۱۰) ۴۷۹-۴۷۹۸



در این شماره می‌خوانید

تیر ۱۳۷۵ شماره ۴۹ תמוז-אב תשנ"ו *July 1996 No. 49*

چشم انداز

ایسرائل

بهای اشتراک ۵۰ شماره ۱۰۰ ریال
اداره درمجله و اصلاح ودرج مقالات وارده مختار است
تکشماره ـ ۲ ریال

صاحب امتیاز ـ مدیر مسئول و سردبیر و نگارنده
محل اداره
تهران : سه راه سیروس
نشانی تلگرافی «ایسرائل»

۶ نیسان دوم ۵۷۰۸ ۲۶ فروردین ۱۳۲۷ روز های پنجشنبه منتشر میشود شماره ۵۹ سال دوم

د . صدیق «

تفسیر

مهمترین اخبار هفته

سال سوم
چشم انداز

گنجشکها و من

در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده ایم؟

داریوش فاخری

ما تملق نمیگوئیم

مصالح ومنافع جامعه

اگر از انتقاد میترسید

طبق مصالح ج

مدتی است که عده‌ای معین و معدود بما ایراد میگیرند
و در روزنامه نوشته‌اند : چرا برخلاف میل ما مینویسید ، چرا
مینویسید ، چرا از معایب مدرسه یاد میکنید ، چرا اوضاع رقت
بار مجتمع را ذکر میکنید ، چرا در اطراف عوام فریبها مینویسید ، چرا
ذکر میکنید چرا ... چرا ...!!
میپرسیم پس چه باید بنویسیم ، میگویند از محاسن ما بنویسید
از مدرسه و غیره تعریف کنید ، بنویسید مردم ما همه
همه سیر و سعادتمند هستیم ،
بنویسید کسی برهنه و گرسنه است ، ننویسید کسی بیسواد

با «دکتر رحیم کهن» و غزل زندگیش

نشریه «ایسرائل»

جلال آل احمد درباره نیمای شاعر گفته بود که: «پیر مرد چشم ما بود». چند هفته پیش پس از آن که به توصیه شهرام سیمان دو جلد از نزدیک به ۶۰ شماره نشریات «ایسرائل» را که قبل از تولد من در تهران چاپ می‌شده بود را خواندم، بی اختیار با خودم گفتم دکتر کهن هم «چشم ماست». با خواندن هر لغت و صفحه و شماره این سند شجاعت و ایثار و دور نگری و راستیِ دکتر کهن و چند جوان دیگر به گونه او زنده یادان مهندس عزیرالله دانشراد، شموئیل انور، دکتر حکمتی و دیگر عزیزانی که هنوز نعمت داشتنشان را داریم دوستان عزیزم داود ادهمی و دکتر عطاالله دانشراد و برخی دیگر که بخاطر اثر تراوشات فکری و قلبی‌شان با آن که هرگز ندیده‌امشان، هم راهم، در تعجب و حیرت می‌مانم از عظمت کاری سترگ را که شروع کرده بودند ـ با آنهمه محدودیت آن هم در شرایط زمان و مکانی که در آن قرار داشته‌اند ـ اعجاب انگیز بود و ناباورانه. رفتم که دکتر کهن را ببینم. شبی را با او در کنار چشم‌انداز زیبایی در خانه‌اش، با همسری مهربان که پروانه‌وار مواظب لباس تنش بود که مبادا بچاید. دخترش که وقت خداحافظی با او پیشانی پر محبت پدرانه‌اش را بوسه می‌زد که به میهمانی برود و بعد تنهایی هر دوی‌مان بود و خاطره‌هایی از دورها و دورترهایی که برایم تعریف کرد. در چشمانی که بی وقفه آن لحظات زیبایی که مؤمنانه در راه خلق و خداگام برداشته و رفته بود بجنگ خرافات و تعصب و نابرابری در میان قوم خود و چه در میان ملتش در ایران) در آن موج می‌زد و صدائی که عاشقانه و بی پروا سرود یهودی بودنش را در نغمه‌ای سراسر ایرانی سر داده بود (آن شب هم برایم آن شعرها را خواند با صدا و آوازی که خیلی خالصانه

سال اول شماره ۱ — ۲۴ نیسان — ۵ اردیبهشت ۱۳۲۵

ایسرائل

بمناسبت برقراری روابط حسنه مابین کشور باستانی ایران و دولت دوست و همسایه محبوب خود اتحاد جماهیر شوروی یهودیان ایران دوش بدوش سایر هم میهنان خود تبریکات خالصانه و صمیمانه را بحضور جناب آقای قوام السلطنه نخست وزیر مدبر و رئیس توانای دولت تقدیم میدارند.

هدف و روش ما

مهندس گیای

ملت باید بیدار باشد

سیاست روز — ش - انور

روابط ایران و شوروی

دکتر رحیم کهن صاحب امتیاز، سردبیر و ناشر نشریه ایسرائل

ایسرائل

صاحب امتیاز. مدیر. سردبیر. دکتر کهن

محل اداره

تهران: سه راه سیروس

نشانی تلگرافی «ایسرائل»

بهای اشتراک ۵۰ شماره ۱۰۰ ریال

اداره در حک و اصلاح ودرج مقالات وارده مختار است

تکشماره ـ ۲ ریال

شماره ۴۹

... بود).

و حالا من اینجا نشسته‌ام که به دعوت او (که دوستم دارد و باعث مباهات من است) این کار را بررسی کنم. که ربای کوشنر گفته است: در جوانی تمام فکر و ذکرمان این است که تا به کجا خواهیم رسید؟ و در دوران کهولت می‌پرسیم «زندگی من چه بود؟»

دکتر کهن نام ایسرائل را بر نشریه‌اش گذارد، چون راب عزیزالله نعیم پیشنهاد این نام را می‌دهد و او نیز به خاطر احساسات شدید یهودیت بر آن نام علیرغم خطرات آن در جامعه و زمانی که در آن می‌زیسته و همچنین اخطار وزارت فرهنگ، اصرار می‌ورزد و پروانه انتشار می‌گیرد. چون شهرستانی هستم و هرگز در تهران برای مدتی طولانی بسر نبرده‌ام و این نشریه نیز پیش از تولد من چاپ می‌شده از این نشریه بسیار یاد گرفتم.

یاد گرفتم که شجاعت دکتر کهن را بستایم ـ سخاوت روح و گشاده دستی مالی این جوان را که با سرمایه خودش و با از خودگذشتگی، صدای وجدان جامعه خودش بود در برابر خشونت متعصبین بی سواد مسلمان هموطنش و تاخت و تازشان به محلات یهودی شهرستانها ـ در برابر نمایندهٔ یهودی تحمیلی مجلس ـ در برابر خرافاتی که جامعه‌اش را عنکبوت‌وار در بر گرفته بود ـ در برابر تعصب نژادی همکاران مطبوعاتی غیر یهودی‌اش.

ـ یاد گرفتم راب عزیزالله نعیم تحصیلکرده دانشگاه سوربن بوده در رشته الهیات و حتی آنسیکلوپدی یهودیان ۲ صفحه درباره او نوشته دارد. و این مرد نیز دلسوز بوده و پیشرو و مدافع مصلحت جامعه بنابراین او نیز خون دل خورده و مغضوب اشغالگران کرسی ریاست جامعه یهود و در آن دوره روزنامه‌ای چاپ می‌کرده به نام هگئولا. و پیشنهاد «صندوق ملّی» را او مطرح و دنبال می‌کرده است.

شناختم سیمای شجاعان و دلاوران و قهرمانانی را که پا به پای دکتر کهن ۲۵ـ۲۴ ساله سعی در برداشتن بار رخوت از سر جامعه داشته‌اند، چون بسیاری فقط برای بار خود دل نمی‌سوزاندند.

مهندس عزیزالله گبای که مهندس دانشراد شد و شاید به بالاترین درجه‌ای که یک یهودی می‌توانست در جامعه قبل و بعد از انقلاب ایران برسد رسید و پاک پاک مرد. شموئیل انور که تفسیر سیاسی می‌نوشت و همدانی بود (چون بسیاری دیگر از همدانیهای فاضلی که در آمریکا شناختم و تعدادشان مرا متعجب می‌کند و باعث افتخار همه ما هستند) فاضلانه و با ایمان و بشر دوستانه، دکتر عطاالله دانشراد که هنوز هم



دکتر رحیم کهن در منزل رئیس جمهور وقت اسرائیل ـ به مناسبت برگزاری چهاردهمین کنفرانس پزشکی اسرائیل سال ۱۹۷۴

می‌نویسد و دوست شایسته من هم هست. داود ادهمی عزیز که آتش بشر دوستانه‌ای که در دلش می‌جوشید هنوز در لابلای فعالیتها و مقالاتش زبانه می‌کشد و چه زیباست.

کسی دیگر را هم شناختم، یعنی بیشتر شناختم بزرگ مردی را می‌شناختم که سال‌ها و قرنها سایه منتش بر سر من و هر ایرانی است، «سلیمان حئیم» که به حق اکثریت قریب به اتفاق روشنفکران ایرانی و دانش‌آموزان و دانشجویان از فرهنگ لغاتش سود برده‌اند. با سلیمان حئیمی که می‌بایست تندیسش را در دانشگاههای ایران علم کنند و چه ناجوانمردانه ناشران ـ مقلدین و کپی کنندگان فرهنگ لغاتش و مترجمین و نویسندگان صاحب نام ایرانی، نام و حقش را مسکوت می‌گذاشتند. اما این «سلیمان حئیم» در روزنامه «ایسرائل» نمایشنامه می‌نویسد ـ بازی می‌کند ـ کارگردانی می‌نماید ـ آواز میخواند ـ در موسیقی و نواختن بی نظیر است، موارد دینی را با دلیل و احاطه کامل زیر سئوال می‌برد و بررسی می‌کند و با عالمان دین به بحث می‌کشد. و به طور کلی یک ادیب فاضل و بی نظیر بوده. وی با همکاری سلطان سلیمان و آقای خسروا، انجمن روحانی را برای جوانان برقرار کرده بوده‌اند که یهودیت بدون قشری‌گری را مورد بحث قرار می‌داده‌اند. با الیاهو یزدی ـ حی یعقوبیان آشنا شدم که چون روح‌الله سپیر در زمان بیداد مرض تیفوس در راه کمک به جامعه‌مان جان باختند.

یاد گرفتم که حبرای آن زمان هم جای إعمال زور دارندگان ثروت بوده و عطش پایان ناپذیر سروری به ضرب پول و به هر قیمت و روابطی

ایسرائل

بهای اشتراک | ۵۰ شماره ۱۰۰ ریال
اداره درحک و اصلاح ودرج مقالات وارده مختار است
تکشماره ـ ۲ ریال

صاحب امتیاز ـ مدیر ـ سردبیر ـ ...
محل اداره
تهران : سه راه سیروس
نشانی تلگرافی «ایسرائل»

۶ نیسان دوم ۵۷۰۸ ۲۶ فروردین ۱۳۲۷

که جای ضوابط را گرفته بوده‌اند.

با «فرانک عینی» که فردی ایسرائل و بغدادی بوده که جامعه یهود ایران درمانگاه خودش را مدیون اوست آشنا شدم و «کادوری» و «لورا خوزوری» که باز بغدادی بودند که زمین خیابان ژاله را برای مدرسه دخترانه و پسرانه به آلیانس دادند. با «مایر عبدالله باسون» آشنا شدم که مدرسه اتفاق را روبروی دانشگاه ساخت و برخی ثروتمندان یهودی ایرانی همان کاری را می‌کردند که می‌کردند و می‌کنند - سروری از راه زورگویی و پرروئی و شایعه پراکنی - عوامفریبی و نفاق - و همیشه کسی از خارج قسمت اعظم بار را می‌کشیده و می‌کشد.

با نام نشریات «شالم» و «هگئولا» که قبل از نشریه «ایسرائل» چاپ می‌شده‌اند، «عالم یهود» که صاحب امتیازش «دکتر حبیب الله لوی» بوده، «نیسان» که دو سه شماره چاپ شده و از «شموئیل انور»، و نشریه «دانیال»، که تنها سه چهار شماره توسط آقای «یعقوبیان» به چاپ رسیده توسط آقای دکتر «آقاخان طوب» نشریه «سینا» و شخصی دیگر به نام «صالح اصفهانی» که نام نشریه‌اش در خاطر دکتر کهن نبود، نیز آشنا شدم.

نشریهٔ «ایسرائل» با تنوع مقالات - صریح گویی - به سئوال کشیدن ارزشهای موجود در جامعه یهود و جامعه کلی ایران - حقیقت طلبی و عدالت خواهی‌اش مرا به یاد گفته‌ای از فیلسوف معاصر یهودی ایزیا برلین که رئیس پیشین فرهنگستان بریتانیا است می‌اندازد که گفته بود: اگر بنا باشد مخیله تکانی بخورد و فکر و ادراک به کار بیافتند و زندگی فکری و ذهنی تنزل و پس رفت نکند و طلب حقیقت (یا عدالت یا کمال نفس) متوقف نشود، مسلمات و پیش فرضها باید دست کم تا حدی که جامعه از حرکت باز نیایستد - مورد شک و سئوال قرار بگیرند - انسانها و اندیشه‌ها بعضاً از طریق پدرکشی پیشرفت می‌کنند، یعنی از این راه که بچه‌ها حتی اگر پدر را نمی‌کشند، لااقل اعتقادهای او را می‌کشند و به اعتقادات جدید

ایسرائل

بهای اشتراک ۵۰ شماره ۱۰۰ ریال
اداره در حک و اصلاح و درج مقالات وارده مختار است
تکشماره ـ ۲ ریال

صاحب امتیاز. مدیر. سردبیر. دکتر کهن
محل اداره
تهران: سه راه سیروس
نشانی تلگرافی «ایسرائل»

۲۶ فروردین ۱۳۲۷ — نیسان دوم ۵۷۰۸



دکتر رحیم کهن در میان بنیانگزاران کانون جوانان اسرائیل سال ۱۹۴۴ نشسته از چپ به راست: دکتر حبیب لوی - موسی طوب (پاستور) - دکتر کلاین بام رئیس وقت سوخنوت در ایران - سلیمان ارسطوزاده
ایستاده از چپ به راست: مهدی محبوبیان - عزت‌الله حلیمی - صیون لوی - دکتر رحیم کهن - نعمت‌الله گبای - مهندس روح‌الله الی - یوسف حقانی

می‌رسند. توسعه و پیشرفت به همین وابسته است. در این جریان کسانی که سئوالات ناراحت کننده و مزاحم می‌کنند به شدت درباره پاسخ‌ها کنجکاوند، نقش مطلقاً محوری و اساسی دارند. معمولاً این گونه افراد در جامعه کم پیدا می‌شوند، و وقتی به طور منظم به این فعالیت می‌پردازند و از ارزشهای عقلی استفاده می‌کنند که خود این روش‌ها در معرض وارسی و کند وکاو و نقد و سنجش‌اند، اسمشان را می‌گذاریم فیلسوف. دکتر کهن و یارانشان این مهم را در هیئت روزنامه نگاری به انجام رسانده‌اند. جایی که به این امر وقوف داشته‌اند که باز به قول سِر ایزیا برلین: تعارض ارزشها منجر به افزایش خوشبختی بشر خواهد شد که این با درجه‌بندی حق و حیات و سایر حقوق بنیادی (یعنی سلسله مراتب از حقوق)، با برابری نادرست انسان‌ها، در تعارض است و شما هر دو را نمی‌توانید بخواهید، این دو هدف با هم در تضادند. و نگرش کلی نشریهٔ «ایسرائل» از این گونه اندیشه‌ها و تصورات، ارزشها و آرمانها است.

در لابلای متون این نشریه می‌بینیم که نویسندگان شجاع و مبارز آن قهرمانانی هستند بنا به تعریف یهودی یک قهرمان، کسی که به مردم خودش مؤمن می‌ماند و به خدا - کسانی که بنا به تعبیر راشی بهترین زمان برای کمک به دیگران را زمانی می‌دانند که فرد یا جامعه‌ای کاملاً از پای در نیاید و بیشتر از آن که وسیله‌ای برای ترحم شوند، کمک بشوند تا خودشان را بسازند. دکتر کهن و یارانش خوب می‌دانند که هر کدام از ما با برچسبی به دنیا می‌آییم و خصوصاً ما یهودیان بنا به تعریف جهان از ما، که گاه چندان خوشایند هم نیست با برچسبی به دنیا می‌آییم و تلاش این نشریه را بر آن گذارده‌اند که زندانی این برچسب نباشند و جامعه توسط آن برچسب تعریف نشود. آنان از فقر جامعه بیماریهای واگیر - برابری انسانها - عدالت اجتماعی حرف می‌زنند و برای جامعه ایران و جامعه کوچکتر یهودی آن، همزمان حرف می‌زنند. اینان به گفته ایزیا در تورا معتقدند که: ببین چه کاری درست است و عادلانه عمل کن. آنان به تداوم یهودیت معتقدند ولی عامل تغییرات جامعه غیر دینی را از نظر دور ندارند و تلفیق این دو را باعث بهروزی جامعه می‌دانند. اینان معنی راستین تورا را یهودیت حقیقی را دریافته‌اند که بگفتهٔ ربای شلمو رسکین در افرات، اسرائیل: تورا، یهودیت حقیقی - زمانی عرف جامعه ایسرائل (یهودی) خواهد شد که با عشق و دلسوزی برای دیگران، از بین بردن ظلم و پرورش آزادی توأم باشد، این پیام خدای عشق (یهوه) و خدای قانون (شدای)، در توراست. از ربای ولپی جایی خوانده‌ام «هر جمعیتی با انتخاب قهرمانان (سرمشق‌ها) خود نشان می‌دهد به چه ارزشی در جامعه پای بند است.»

نشریه ایسرائل غزل زندگی دکتر کهن و یارانش و تمامی آنان برای همین، قهرمانان جامعه ما بوده و می‌مانند.

ایکاش که این غزل و کارهای قهرمانانه دیرپای‌تر بود. دست یافتن به خواندن این نوشتارها ما را از اسارت بی قیدی و بی خیالی و بی توجهی جامعه آن دوران آگاه و تلاش زیبای موسی واره چند جوان شجاع و آزاده که می‌خواسته‌اند همه ما را نه فقط به سرزمین موعود (که به آنهم صادقانه عشق می‌ورزیده‌اند) بلکه به زمان موعود برسانند، را نشانمان می‌دهد.

«شالم»



رویدادهای سازمان سیامک



گروه پارادایز جودیا (نوجوانان سیامک) ۱۹ - ۱۵ ساله

در تاریخ شنبه هشتم جون به مناسبت پایان سال تحصیلی برنامهٔ پارتی در ساختمان جدید سازمان سیامک در شهر تارزانا که به منظور گرد هم آیی نوجوانان و کلوب فعالیت‌های مختلف میباشد برگزار گردید. به منظور امنیت هر چه بیشتر نوجوانان و جلوگیری از هر گونه پیش‌آمدهای ناخوشایند که در بسیاری از پارتی‌ها و کنسرت‌ها به وقوع می‌پیوندد علاوه بر تدابیر حفاظتی منجمله کنترل افراد شرکت کننده در پارتی که حتماً می‌بایست با کارت عضویت گروه پارادایز جودیا وارد سالن شوند از پلیس شهر لوس‌آنجلس در کنترل محوطهٔ خارج از سالن نیز کمک گرفته شد. این پارتی که در آن بیش از ۱۲۰ نفر در آن شرکت کردند با موفقیت کامل برگزار گردید. با افتتاح جدید این مرکز فعالیت‌های گسترده‌یی در تابستان امسال انجام خواهد شد که به صورت فهرست‌وار عبارتند از: ۱۴ جولای شب بیلیارد - ۲۱ جولای مسابقه بسکتبال - ۲۸ جولای برنامه اسب سواری و پیک نیک - ۲ آگوست پارتی - ۷ آگوست بولینگ - ۱۴ آگوست ***Talent Show*** - ۱۸ آگوست مسافرت دسته جمعی به سانتاباربارا. از کلیهٔ والدین محترم دعوت می‌شود که ضمن بازدید از محل جدید گرد هم آیی‌های نوجوانان در هر چه بهتر برگزار کردن این برنامه‌ها ما را یاری دهند.

گروه خاوریم (یاران) ۴۵ - ۲۱ ساله

گروه یاران برنامه موفق کلوب کتاب را در سه‌شنبه شب‌های اول و سوم هر ماه برگزار کرد.

همچنین روز یکشنبه ۲۳ جون مسافرت دستجمعی به سانتاباربارا با بیش از ۴۵ نفر شرکت کننده با استقبال بسیار برگزار گردید.

در این دیدار موفق و پر خاطره شرکت کنندگان پس از بازدید از ***Art Show*** در سانتاباربارا و صرف نهار از شهر زیبای سالونگ نیز دیدن کردند.

در ماه گذشته گروه یاران همچنین در کنار ساحل زیبای سانتامونیکا در دو برنامهٔ ***Roller Blading*** شرکت کردند که برای دوستداران این ورزش تفریحی توأم با هیجان بود.



از کلیه افرادی که مایل به کمک در برگزاری برنامه‌های گروه یاران هستند دعوت می‌شود که با شماره ۱۱۶۱ - ۲۸۱ - ۳۱۰ تماس حاصل فرمایند.





ابراهیم اسحاقیان

مردی وارسته و فرهنگ دوست

با اهداء صدها هزار دلار به خدمات فرهنگی

مؤسسات آمریکائی - اسرائیلی و ایرانی

راه گشای سخاوت درونی بسیاری از یهودیان

ایرانی خواهد بود.

سازمان سیامک از ایشان کمکی دریافت نکرده و درخواست کمک هم نکرد بنابراین این صفحه گویای سپاس صادقانه ما و جامعه از اوست.

روحش شاد

ویژه‌نامه سه هزاره اورشلیم پایتخت ابدی یهود

ירושלים

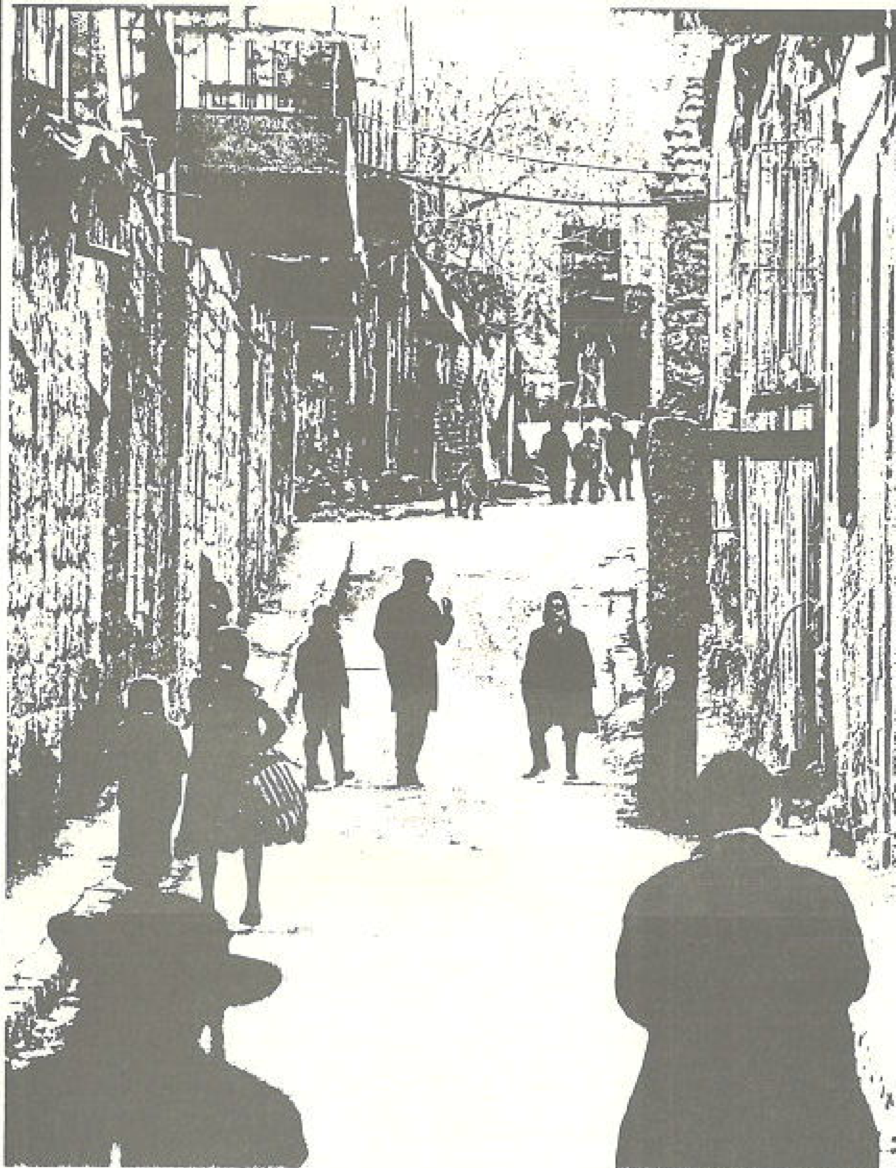
3000

اورشلیم القدس

JERUSALEM

اورشلیم شهر خدا





ירושלים
3000
اورشلیم القدس
JERUSALEM

اورشلیم

برگزیده از کتاب «شهرها»

نوشته: الی ویزل

ترجمه: روبن ملامد، نیویورک

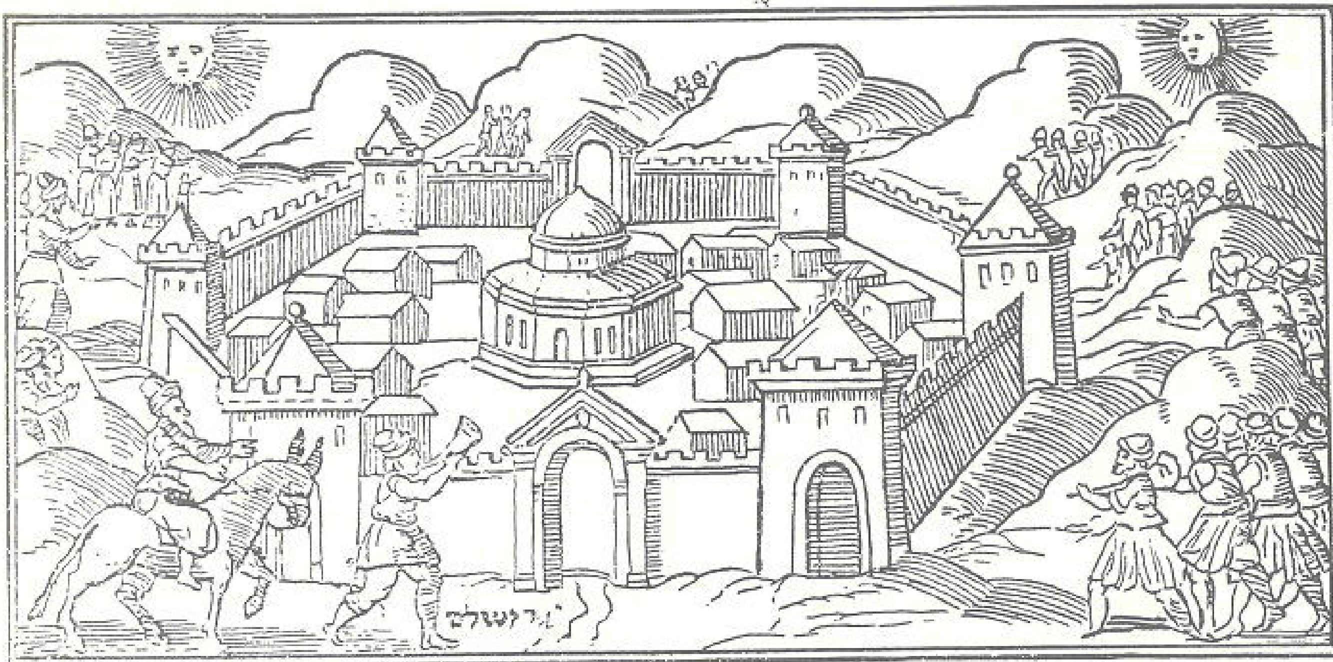
چیز عجیبی دربارهٔ اورشلیم وجود دارد، چیزی منحصر به فرد و برای خودش. احساس می‌کردم که این دیدار برای اولین بار نیست، و من دفعات متعددی این جا بوده‌ام. امّا اکنون هر بار که به اورشلیم برمی‌گردم مثل آن است که اولین بار است.

هر ورودی به اورشلیم مثل ورود به رؤیا است - نفس بریده. رؤیائی پر از دلتنگی، خوشحالی، ایهام و بالاتر از همه، زیبائی. رؤیایی پر از رنگ، تصاویر، خاطرات. رؤیایی پر از گذشته خودتان، گذشته‌ای آنقدر غنی، به اندازهٔ سر تا سر گذشته انسان. این شهر را به طور سمبولیک ولی طعنه‌آمیز «شهر صلح» می‌نامند. و اکنون شهر صلح به خودش برگشته و گذشته خودش را دوباره فتح کرده و به دست آورده و ما نیز جزئی از آن هستیم.

از یکی از دروازه‌هایش به داخل خیابان‌ها و کوچه‌های پر از آفتاب و سایه‌اش وارد می‌شوی، از میان شلوغی تجار و شکرگذاران گذر می‌کنی، و به آن‌ها نگاه می‌کنی و بعد به خودت می‌نگری مثل آن که به دوره‌ای دیگر تعلق داری: گذری در این شهر جاودانی، شما را به زمان‌های گذشته برمی‌گرداند. به زمان افسون شده کودکی و شهر سحر شده‌ای که تماماً حکیم و دانا و شاهزاده هستند.

من تمام آنها را عهدها، افسانه‌ها، شکرگذاران، و دعاهای خیر زمان‌های گذشته و سال آینده را به خاطر می‌آوردم. داود (شاه) و مسیح. تبعید و دوباره به وطن برگشتن را. از لحاظ یک یهودی، بدون این شهر: شهر تمام یهودیان و شهر بین‌المللی، من چه خواهم بود؟

تمام خاطرات من به خاطرات آن مربوط می‌شود. قوانین، آداب و رسوم دینی، معبد مقدس، نیایشگران، پیامبران، تمام مصیبت‌ها و بلاهای ناخواسته، و سنگ‌های بجا مانده.



این گنبد عالی با زیبائی و شأن غیر متعارفش، هم برای یهودیان و هم برای مسلمانان مقدس است. آن را تمپل مانت یاکوه معبد می‌نامند و معبد مقدس اول و دوم روی آن ساخته شده است. امّا در این جا مسلمین هنگامی که نیروهای بیزانتین را از اورشلیم در قرن هفتم بیرون می‌راندند، یک گنبد روی صخره ساختند و یک پرستشگاه در پایه پی بنا کردند.

افسانه‌های زیادی به این محل ربط داده می‌شود، همان طوری که به دشمنان به این شهر حمله کرده‌اند: پومپی، تیتوس و قبل از آن‌ها پونتیوس پیلات. به خاطر می‌آوری کسانی را که از خانه مقدس و شهر دفاع کرده‌اند. شما هنوز می‌توانید آثار تونلی را که توسط حزقیا شاه برای آوردن آب به شهر در میان صخره کنده است پیدا کنید. در تپه‌های اطراف می‌توانید طنین صدای برکوخبا و جنگجویانش که برای جنگ مهیا می‌شدند را بشنوید. حفاری می‌کنید و گذشته یهودیت را پیدا می‌کنید که کلیساهای بیزانتینی روی آثار یهودیان ساخته‌اند.

در این جا یک یهودی بیشتر احساس یهودیت و یا مسیحی بیشتر احساس مسیحیت می‌کند، زیرا شهر زیارتگاه مقدس عالم مسیحیت را نیز در بر می‌گیرد. هیچ محلی مقدس‌تر، مهمتر، مرکزی‌تر از کلیسای مقابر مقدس که بر حسب نوشته‌ها، بدن عیسی مسیح قبل از صعود به آسمان، در آن جا آرمیده است وجود ندارد. و در میان شهر مقدس‌ترین راه در تاریخ مسیحیت گذر می‌کند که «راه دولوروزا» است و مسیح برای به صلیب کشیده شدن در جلجته از آن عبور کرده است.

من عیسوی نیستم و بیش از آن نمی‌توانم درباره این چیزها صحبت کنم. امّا این جا در اورشلیم، شاید برای اولین بار در طی دو هزار سال تمام ادیان که به یک خدا ایمان دارند مورد احترام هستند.

بین دیوارهای اورشلیم شما محصور تاریخ می‌شوید. هیچ شهر دیگری چنین قدرت برگرداندن تاریخ را ندارد. فقط راه بروید و گوش کنید. یک نفر آواز می‌خواند و شما به فکر داود پادشاه می‌افتید. شخصی سوال می‌کند شما یهودا هلوی را به خاطر می‌آورید. شخصی به آسمان التماس دارد، شما به فکر ربی عقیبا، شموئل و یشعیا، الیاهو و یرمیا، حزقیا و هرود اگریپاس و تونل زیرزمینی او خواهید افتاد. این‌ها به هر طور و طریقی خاطرات شما را بیدار می‌کنند همان طوری که اورشلیمی‌ها را نوازش می‌دهند.

مآء شعاریم، با صدها سال عمر، محصور در اورشلیم و در زمان، اورشلیم زمان کودکی مرا به خاطر می‌آورد، زیرا این جا مردمان بسیار زیاد مذهبی هستند، و آن چه را امروز انجام می‌دهند از دو هزار سال پیش به بعد نیز انجام می‌دادند. از آن جاکه تصویر را توهین به مقدسات می‌دانند، اغلب غیر ممکن است بتوان از آن‌ها عکس گرفت. هنگامی که مردم دوربین عکاسی می‌بینند فرار کرده و یا شروع به فریاد زدن و پوشاندن صورت خود می‌کنند.

خانه‌ها دقیقاً مثل آنهائی است که من از زمان کودکی می‌شناسم - کوچک، فقیرانه و تمیز - امّا مردم مشتاق و پر حرارت هستند. هر کسی خود را برای پیشواز شبات حاضر می‌کند: کودکان کوچک خانه خود را برای شبات حاضر می‌کنند، مادر غذاهای شبات را تهیه می‌کند. این جا در حقیقت «شبات اورشلیم» است. تعدادی از این افراد حق حاکمیت دولت اسرائل را به رسمیت نمی‌شناسند. زیرا که ماشیح هنوز نیامده است، لذا هیچ دولتی نباید وجود داشته باشد. در هر حال آن‌ها در اقلیت هستند و

اگر چه آن‌ها ما را قبول ندارند، ولی ما آن‌ها را قبول داریم.

در برش زمانی کوتاه و بسیار نادر، همیشه یهودیان در اورشلیم بوده‌اند. کاوش‌های جدید نشان داده است که اولین ساکنین، در زمان گذشته تا هفت قرن پیش از دوران مسیحیت یهودی آنجا بوده است. به هر حال قسمتهایی از شهر خوش شانس بوده‌اند. قسمت‌هایی که اکنون آن را محدوده یهودی شهر قدیمی می‌نامند، خیر، به هر صورت همیشه از خشونت و تاخت و تاز اشغالگران رنج برده است. در زمان هرود و در دوران حکمرانی رومیها، یهودیان در محلی که آن را بالا شهر می‌نامند زندگی می‌کردند. بعداً در زمان شورش بر علیه رومیان و بر ضد سپاه تیتوس، آن‌ها در غارها جنگ می‌کردند. در شورش برکوخبا آن‌ها مثل شیر در همین نقطه جنگ کردند. و بعداً پس از خارج شدن از سرزمین‌هایی که از آنان بازخواست می‌شد، از اسپانیا، از پرتغال و فرار از تفتیش عقاید، این جا ساکن شده و کنیساهایی با نام‌های قدیمی و معجزه گر عتیق ساختند. همه آن‌ها دوباره و دوباره خراب گردیده و بارها و بارها هم ساخته شده‌اند. آخرین بار اردنی‌ها در ۱۹۴۸ تمام کنیساها و محله یهودیان را خراب کردند. من به خاطر می‌آورم سال ۱۹۶۷ را که با اولین گروه مقدم ارتش به این جا آمدیم. بسیاری از سربازان به واسطه این که معبد خراب شده بود گریه کردند. امّا حالا تمام آن‌ها دوباره سازی شده‌اند. در کنیساهای آن جا عروسی‌ها را انجام می‌دهند و هر روز برنامه دعاهای روزانه انجام می‌شود و زائرین برای دیدن معجزه دوباره سازی، از راه‌های دور می‌آیند، برای آن که این معجزه اورشلیم است: ما می‌توانیم روی خرابه‌ها بسازیم. وقتی من به این جا می‌آیم - و من دوست دارم به این محل بیایم - برای این است که اورشلیم هفده دفعه منهدم شده و هفده دفعه دوباره‌سازی گردیده را به خاطر می‌آورم.

هنگامی که به اطراف نگاه کرده و غارها و دیوارها را مشاهده می‌کنید، در می‌یابید که این شهر بلندی‌ها و شهر پستی‌ها است. در حالی که در این جا احساس فروتنی کرده و در عین حال بیشتر از هر زمان دیگر احساس غرور می‌کنید. احساس فروتنی دارید زیرا شهر کهنسال‌تر از شما است و احساس فروتنی خواهید کرد زیرا شهر ثروتمندتر از هر انسانی است که فکر کند ثروتمند باشد. و من می‌توانم بشنوم یرمیای نبی سوگواری کرد. شما می‌توانید تمام آن اصوات درونی شهر را بشنوید: می‌توانید سکوت پس از آن و سکوت پس از سکوت را بشنوید.

در زمان‌های عتیق در روز کیپور، مقدس‌ترین روز یهودیان، یک مرد بر روی دیوار می‌ایستاد و منتظر اولین روشنایی بود. هنگامی که اولین شعاع آن را می‌دید، فریاد میزد «باکائی، باکائی» - «نور آمد». او نور را که می‌دید تمام عملیاتی که در آن روز باید انجام شود را به حرکت در می‌آورد. ما آن نور را گاهی مواقع در صبح زود دیده‌ایم و اغلب

ירושלים

3000

اورشليم القدس

JERUSALEM



هر ساختمان، سنگ، سایه، و هر درخت این شهر هم مربوط می‌گردد. افسانه‌ای هست که حضرت محمد هنگام صعود به بهشت از این جا صعود کرده است. و حضرت ابراهیم در این جا دعا نمود، و سلیمان این جا دعا گذارد، داوید و الیاهو و البته خود محمد نیز در این جا شکرگزاری کردند. افسانه دیگری است که قابیل و هابیل مشاجره و جنگ کردند و یکی دیگری را کشت، در این محل بود که آن اتفاق پدید آمد.

احتمالاً این روحانی‌ترین محل روی تمامی جهان است. فقط یکبار به نیروی خارجی و مذهب تسلیم شده است - در قرن یازدهم صلیبیون این جا را گرفته و آن را «تمپلوس دومینی» نامیدند - امّا برای همیشه دوام نیافت. و این ساختمان زیبا و غیر عادی، تقریباً بدون تغییر برای هزار و سیصد سال بر جا ایستاد.

من اولین دیدار از دیوار ندبه را به خاطر دارم. طی جنگ شش روزه بود، و جنگ هنوز ادامه داشت و تازه به این مکان رسیده بودیم. من حرکت لبهایم را به خاطر می‌آورم. و آن چه را که آن موقع گفتم همیشه آن را از همان نقطه تکرار می‌کنم: من به این جا تعلق دارم به همین مکان...تمام ما همینطور. من آن لغات را به خاطر می‌آورم: «من اینجا هستم، الی ویزل...» و من به خاطر آوردم پدرم را و مادرم را، معلم‌هایم را، دوستانم را. من گفتم: «من چشمانی هستم که به چشمانی که دارند نگاه می‌کنند نگاه می‌کنم. من باید چنان نگاه کنم که دیوانه شوم. پس چی؟ من باید بخوانم، من خواهم خواند، من باید کور شوم. پس چی؟ من باید هنوز به خاطر بیاورم. من باید خواب ببینم، من باید رویاهای خود را در خواب ببینم، رویای مردم خودم که رویای انسان‌ها است را باید در رویاها ببینم.»

من هرگز چنین احساسی را که در این جا داشتم حس نکرده بودم - این جا در جلو دیوار ندبه نمی‌توانی، ولی به خاطر می‌آوری - و من در جلو چشمان خودم شاهان، پیامبران، شاعران و گدایان و تمام آن یهودیان و غیر یهودیانی که در طی تمام قرن‌ها به دنبال قدری استحکام، و قدری راحتی، قدری امید می‌گشتند، و کسی که به اینجا می‌آمد که درباره آن حرف بزند می‌دیدم.

در اورشلیم هر جائی که می‌روی، به یک کوچه‌ای کوچک - به گوشه‌ای تاریک، به تاریخ بر می‌خوری. چه بسیار لشگرها، فرماندگان، برگشت نور را بعداً در آن روز دریافت کرده‌ایم. امّا برای ما نور به صورت الفاظ بیان می‌شود و ما فقط داستان آن نور را به خاطر می‌آوریم، داستان‌های آن ایام را. بیشتر آن داستان‌ها غم‌آلود هستند و آن چه در خاطر ما مانده است خرابی این شهر و زیبائی آنست. به جز از موقعی که از اولین روشنایی صحبت می‌کنند، اولین روشنائی اورشلیم آن قدر زیبایی دارد و آن قدر امید که تنها کاری که شما می‌کنید سعی در گرفتن آن زیبایی‌ها برای خودتان و دادن آن به دیگران است. و بنابراین

اورشلیم برای من آن نور بوده و هست، نه فقط برای افراد ملّت من، بلکه برای تمام انسان‌ها.

معابد پیروزی با کنیساها عوض شدند. کلیساها به روی کنیساها بر پا گردیدند. مجسمه روی خانه‌های نماز گذاران و محل تدریس ساخته شدند. تمام سعی آن‌ها در آلوده کردن روح یهودیت شهر بود ولی موفق نشدند. در طی تمام قرن‌ها اورشلیم سمبول پیوستگی یهودیان باقی ماند. هنگامی که در کشورهای دیگر یهودیان به دعا می‌پردازند، رو به سرزمین مقدس می‌آورند. هنگامی که در زمین مقدس دعا می‌گذارند به طرف اورشلیم می‌ایستند. هیچ شهر این قدر آیین به خصوص ندارد، هیچ شهری الهام بخش آنقدر افسانه‌ها نبوده است. اگر چه اورشلیم خسارت دیده و زخمی شده است، ولی بر دشمنانش فائق آمده است.

در دیوارهای این شهر قدرت، نیرو، زیبایی و والائی وجود دارد. من می‌خواستم بگویم که دو هزار یا سه هزار سال عمر دارند ولی آنقدرها کهنه نیستند. در حقیقت آن‌ها در ۱۵۳۸ توسط سلطان سلیمان عثمانی ساخته و دوباره‌سازی شده‌اند. امّا این جا و آن جا بقایای دیوارهای ساخته شده توسط هرود گریبیا پیدا می‌شوند. این دیوارها بسیار مهمّ بوده‌اند، زیرا اورشلیم در معرض دشمنان بسیار و مهاجمان متعدد و محافظ طبیعی نداشته است. امّا به هر حال دشمن موفق می‌شد به داخل راه یافته و شهر را و مردمان آن را و تمدن داخل شهر را منهدم و ویران سازد.

محل بازار بیرون این دیوارها در ساعات صبح بسیار شلوغ است. قبل از اولین ضربه موج حرارت روز، توریست‌ها برای تماشای اعراب و خرید و معامله با آن‌ها می‌آیند. آیا این از ایام سلطان سلیمان کبیر تغییری کرده است؟ آیا بعداً چیزی در این جا عوض شده؟ اورشلیم تغییر می‌کند و بدون تغییر باقی می‌ماند. طبقات جدیدی به دست می‌آورد، و کهنه‌ها را از دست نمی‌دهد. راه‌های قدیمی اغلب مهمتر از راه‌های جدید هستند. زیرا شروع‌ها را به خاطر ما می‌آورند، شروع یهودیت در اورشلیم را.

داستان گوی بزرگ یهودی گفته است: «هر جائی که من میروم، قدمهایم مرا به طرف اورشلیم هدایت می‌کنند.» و همچنین برای من، هر کجا من می‌توانم سخن بگویم، درباره اورشلیم صحبت می‌کنم. در این شهر چیزی هست که کاری جز لبخند زدن، و گریستن نمی‌کند، و یقیناً به خاطر می‌آورد. من اسم او را قبل از اسم خودم یاد گرفتم. اولین لالائی من درباره اورشلیم بود، مثل اولین داستانی که شنیدم و اولین دعائی که خواندم. تلمود می‌گوید اگر مردی راهش را در بیابان و یا هر جای دیگر گم کند و نتواند به کدام طرف نماز بگذارد، او باید فکرش را به طرف اورشلیم متمرکز کند. اورشلیم مرکز است و تکیه‌گاه. هر گاه احساس گمشدگی می‌کنم به اورشلیم فکر می‌کنم و احساس نیرومندی کرده و می‌دانم کجا باید بروم. وقتی حکایت بسیار زیبائی را به خاطر می‌آورم، مقداری از آن را با آهنگ‌ها و داستان‌ها می‌بافم. اگر اورشلیم حکایت داستان‌های من، رؤیای خوابهای من نباشد، پس چیست؟ اگر اورشلیم خاطره‌ای بیش از خاطره خود من نباشد، پس چیست؟



Malka
HADASSAH
THE NEW GENERATION OF PERSIAN WOMEN



گروه ملکا هداسا در تدارک یک شوی جالب و متفاوت
با شرکت کودکان و نوجوانان
با استعداد از ۷ تا ۱۴ ساله میباشد.
اگر فرزندان شما تجربه نوازندگی، خوانندگی، رقص، دکلمه،
نقاشی یا هر هنر دیگری دارند، لطفاً با ما تماس بگیرید.

سهیلا سلیمانی ۵۷۰۸-۲۷۶ (۳۱۰)

سیما طوبیا ۳۴۲۱-۳۹۴ (۳۱۰)

دکتر مایکل طاهری

جراح و متخصص در زنان و زایمان از NYU

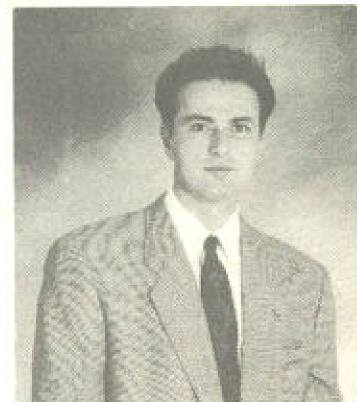
دارای فوق تخصص در جراحی های نازائی، عدم کنترل ادرار و سرطان از Mayo Clinic

عضو کادر پزشکی Century City Hospital, Brotman Hospital, Midway Hospital, Cedars Sinai

عضو انجمن پزشکی زنان و زایمان آمریکا Junior Fellow of American College of Obstetrics & Ginecology

عضو انجمن جلوگیری از عدم کنترل ادرار در زنان Junior Fellow of American Urogynecology Society

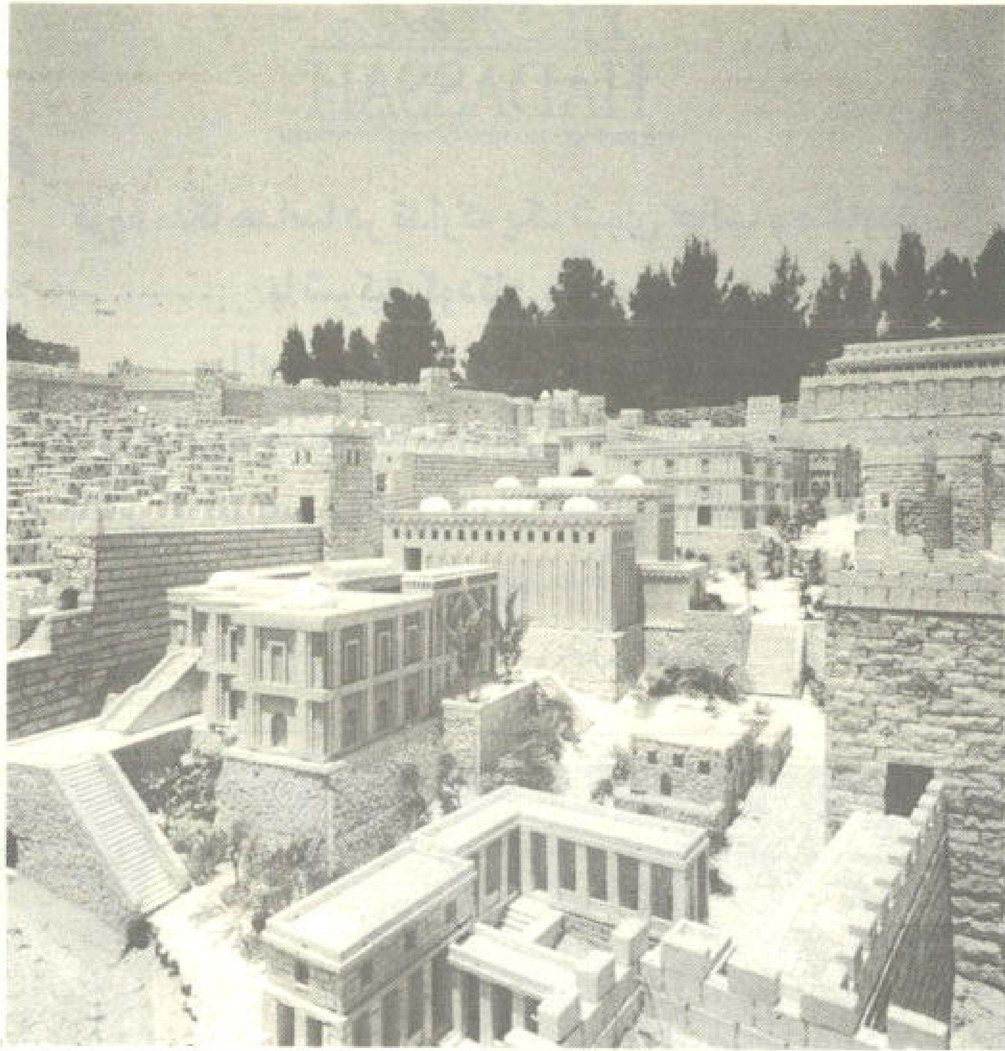
MICHAEL M. TAHERY, M.D.
OBSTETRICS & GYNECOLOGY



* مامائی و زایمان بدون درد
* نازائی
* کنترل ادرار
* جراحی زنانه با اشعهٔ لیزر
* تشخیص سرطان زنانه و معالجه
* جلوگیری از حاملگی
* پیشگیری از یائسگی
* تنظیم خانواده
* بیماریهای سینه و مموگرافی
* تعیین جنسیّت نوزاد و بیماری‌های ژنی
* بازسازی محتویات لگن و جراحی پلاستیک زنان

Cedar Sinai Medical Office Tower
8635 W. 3rd. Street, Suite 1195W
Los Angeles, CA 90048
(310) 360-0067

Glendale Medical Arts Building
1030 S. Glendale, Suite 308
Glendale, CA 91205
(818) 265-9499



پلکانی به سوی آسمان ها

به قلم: Rabbi Adin Steinsaltz
برگردان: پیمان اخلاقی
The Jewish Monthly, March 1996

«ربی آدین استاین‌سالتز ، برندهٔ جایزهٔ اسرائیل سال ۱۹۸۸، تا به حال ۵۸کتاب دربارهٔ استاین‌سالتز تاریخ یهود و اندیشهٔ مذهبی به نگارش در آورده است. شهرت عمدهٔ او به واسطهٔ تفسیر، و ترجمه‌هایش از تلمود می‌باشد.»

آیا اورشلیم روزنه‌یی در سقف روحانی است؟

ירושלים
3000
اورشلیم القدس
JERUSALEM

برای ما، اورشلیم به منزلهٔ یک خانه، و بلکه بسی بیش از آن است: اورشلیم محملی است برای عشق

همهٔ کسانی که در اورشلیم زندگی می‌کنند، به ویژه آنان که همچون من در همین جا پا به جهان گذارده‌اند، با تمام وجود شیدای این شهرند. برای ما، اورشلیم به منزلهٔ یک خانه، و بلکه بسی بیش از آن است: اورشلیم محملی است برای عشق. کسانی که برای بازدید به این شهر می‌آیند نیز به نوبهٔ خود گرفتار جذبهٔ این شهر می‌شوند، و شاید پیش خود به شگفت می‌آیند و از خویش می‌پرسند که: چرا؟

از نظر مکانی برای سیر و سیاحت، اورشلیم چندان جای زیادی را پیش روی نمی‌گذارد. در اورشلیم از بنائی همچون [کلیسای] نوتردام [پاریس] خبری نیست. در اورشلیم کوه به معنای واقعی کلمه وجود ندارد. از جهتی خاص، این شهر هیچ چیز ویژه‌ای ندارد. با این وجود، هنگامی که مردم به اینجا می‌آیند، چیزی می‌یابند که با درونشان سخن می‌گوید. البته این هم به جای خود مایهٔ شگفتی است که این چیزی یگانه نیست که بر افراد گوناگون تأثیر می‌گذارد.

اورشلیم بسیاری چیزهاست برای بسیاری از آدمها. صحت این نکته تنها وابسته به دید یک ناظر بیرونی نیست. این کیفیت بخشی از حقیقت راستین این شهر است، چرا که این شهر، چنان که همیشه بوده است، نوعی معماست. حتی برای من، پس از سالها نوشتن، سخن گفتن، و سر و کار داشتن با آن، هنوز به همان گونه باقی مانده است.

با آن که اورشلیم هیچ زیبائی خارجی ندارد، امّا تا منتهای ممکن زیباست. اینجا جائی است که از بخشهای بسیار زیادی ترکیب شده است. گاه این بخشها و تکه‌ها با هم تصادم می‌کنند، امّا در هر صورت، به چنان هماهنگی می‌رسند که هر کس در خیابانهای آن گام زند، به آسمان آن نگاهی بیاندازد، به اطراف خود بنگرد، و یا تن خویش را به آفتاب آن بسپارد، آن را احساس می‌کند.

اورشلیم ساده است، امّا نه ساده لوح. این شهر به شکلی به غایت پیچیده ساده است. اورشلیم شهری است بسیار کهن. آن اندازه رنجها را از سر گذرانده و آن اندازه حقایق را به خود دیده است که اینک، بسیار ساده شده است: چنان سادگی از نوع سادگی برخی شاهکارهای بزرگ [هنری]. این سادگی بسیاری چیزها را پنهان می‌کند. به آن نگاه می‌کنید، رؤیایش را در سر می‌پرورید و می‌اندیشید که این [شهر] واقعاً چیست؟ از بسیاری جهات، اورشلیم ترکیبی از تناقضات است.

اورشلیم، چنان که نامش می‌رساند، «شهر صلح» خوانده شده است. با این حال، همین جا بود که آن همه جنگ رخ دادند. اورشلیم شاید یکی از جنگ خیزترین نقاط جهان باشد. امّا، علیرغم آن، هنوز شهر صلح است. افزون بر آن، به ویژه در سنت یهود، گفته‌ای است بر این مضمون که این شهر خانهٔ خداست. عموماً از اصطلاح «دروازهٔ بهشت» مفهوم اورشلیم استنباط می‌شود. امّا در همین حال، سنت یهود می‌گوید که دروازهٔ دوزخ نیز به همان نزدیکی است. در واقع، «درهٔ جهنم» اصلی، درست در نزدیکی دروازه‌های شهر قدیمی اورشلیم واقع است. به این ترتیب، ما جهنم واقعی را نیز، همچون راه بهشت، در همین جا می‌یابیم.

این است اورشلیم. این است شهری که سرایندهٔ مزامیر دربار‌ه‌اش گفته است: عیر شِخوبرا لاه یَحداو، یعنی شهری که [اجزایش] به یکدیگر متصل کشتند. این پیوند فقط به خاطر وجود دو شهر قدیمی و جدید یا حضور عربها و یهودیها، یا وجود بخشهای قدیمی و نو، و یا همزیستی افراد مذهبی و غیر مذهبی نیست. اورشلیم ترکیبی از تمام این تفاوتها و تناقضات است، و به نحوی خاص، همهٔ آنها کنار هم می‌آیند. برخی می‌گویند که «هماهنگی» لحظه‌ای است که نیروهای

متناقض، قدرتهای متضاد، در نوعی وحدت گرد یکدیگر می‌آیند. این هماهنگی در معنای دیگری از واژهٔ «اورشلیم» یافت می‌شود. تفسیری است به دیدهٔ من زیبا، به این مضمون که نام اورشلیم [یروشالیم] ترکیبی است از یراه و شالیم به معنای «بینائی کامل». در اینجا، کمالی از بینائی، شکل دیگری از هماهنگی، وجود دارد.

این از نظر تاریخی و شاید از دیدگاه خدا شناختی اهمیت دارد که هیچ دلیل خوبی برای پایتخت بودن اورشلیم وجود ندارد. اورشلیم، برای پایتخت برای یک مرکز، مکانی است بد اقبال و نامناسب. نه این شهر بر جاده‌ای واقع است، و نه رودی از کنار آن می‌گذرد. چندان هم به دریا نزدیک نیست. این شهر جائی است در ناکجا آباد. با همهٔ این‌ها، اورشلیم یک مرکز است. هنگامی که مردم به اورشلیم می‌اندیشند، به این فکر می‌کنند که - همان گونه که کتاب مقدس آن را نامیده است - این شهر مکان برگزیدهٔ خداوند است. امّا چرا؟ اورشلیم چه چیز ویژه‌ای دارد؟

در اینجا بگذارید حکایتی اخلاقی - زمین شناسانه را برایتان بازگو کنم. در زمین شناسی، همچون که در زندگی، سخن از طبقات رانده می‌شود، طبقات معنا، طبقات نیروها [در زندگی]، رابطهٔ عِلّی فیزیکی وجود دارد که مطابق آن چیزها به حرکت در می‌آیند، و بر اساس قوانین فیزیک و تعقل، فهمیده می‌شوند. امّا زندگی فیزیکی و واقعی - هر چند مطمئن نیستم که چه چیزی باید «زندگی واقعی» خوانده شود - تنها یک سطح از وجود است.

جدا از آن، سطح عِلّی بالاتری وجود دارد، سطحی روحانی، که پاداش‌ها و مجازات‌های آن نه برای موفقیت یا شکست در دنیای فیزیکی، بلکه در قبال خیر و شر هستند. سطح روحانی سطحی کاملاً متفاوت است.

معمولاً تمام طبقات فیزیکی و روحانی از هم جدا هستند، و آدمها تنها در یکی از آن سطوح فعالیت می‌کنند، و گاه از یکی به دیگری جا به جا می‌شوند. امّا شاید چنان که در زمین شناسی، هستند نقاطی که در آنها اختلاط سطوح رخ می‌دهد. نقاطی هستند که در آنها دو طبقهٔ وجود، درست مانند پنجره‌ای میان دیوارها، به نحوی به یکدیگر می‌رسند. چنین پنجره‌ای آن چیزی است که یعقوب آن را «نردبان» خواند، دروازهٔ آسمان، جائی که در آن تأثیر و نفوذ، قدرت، و بینش می‌توانند میان دو دنیای روحانی و مادی در حرکت باشند.

اورشلیم چنین نقطه‌ای است.

با آن که هیچ کس نمی‌داند که چرا باید این گونه باشد، اگر به گونه‌ای استعاری سخن بگوییم، اورشلیم گُسلی است در میان طبقات دنیای روحانی. به مرور این گُسل‌ها به چاههای حیات تبدیل می‌شوند. تقریباً هر چه که فایده‌ای مادی در برداشته باشد از راه چنین گُسل‌هایی در میان طبقات دنیای مادی [به سطح زمین] می‌آید، و فرض من بر این است که چنین نقاطی در قلمروی روحانی نیز حائز اهمیت باشند.

از آنجا که اورشلیم نقطه‌ای است که در آن دو دنیای فیزیکی و روحانی به نحوی با هم ادغام می‌شوند، چیزهائی که در اینجا اتفاق می‌افتد تن به هیچ قاعده‌ای نمی‌دهند. در اینجا، حتی کوچکترین وقایع، پیچیدگی و معنائی غول‌آسا و معماوار، ورای درک ما، می‌یابند.

بیش از صد سال پیش، جنگی کوچک میان روسیه از یک سو، و فرانسه، انگلستان و برخی ایالتهای ایتالیائی از سوی دیگر در اینجا در گرفت: جنگ کریمه. فکر می‌کنید دلیل آغاز این جنگ چه بود؟ این جنگ از جدلی میان دو گروه از راهبان سرچشمه گرفت که بر سر این مسئله که در جریان مراسم روزی مقدس در اورشلیم، چه کسی ستارهٔ نقره‌ای بیت اللحم را در جای خود قرار خواهد داد، اختلاف نظر داشتند.

به نظر می‌رسد که این دلیلی احمقانه برای شروع جنگی باشد، امّا از آنجا که اورشلیم نوعی جای حساس و لرزان است، و از آنجاکه نقطهٔ تمرکز انواع و اقسام نیروهاست، همین بحث کوچک، طنینی نه فقط در پهنهٔ سرزمین اسرائیل، بلکه در سراسر جهان یافت. در طول تاریخ، سناریوهایی مشابه که شاید صدها بار در جاهای دیگر رخ دادند، هرگز به خشمی عمومی از این دست دامن نزدند.

امّا [هر بار]، هنگامی که همین گونه سناریوها در اورشلیم رخ دادند، رابطهٔ علّی جهان مادی با رابطهٔ علّی کاملاً متفاوت دنیای غیر مادی در هم پیچید، و نیروی عدالت با نیروی توانائی در هم آمیخت: نیروی شمشیر با نیروی رحم، و هر دو با سیاست. و از آنجا که این محل به مشابه یک نقطهٔ کانونی، طنینی ویژه در سراسر جهان دارد، چیزهائی که در اینجا رخ می‌دهند در سراسر کرهٔ خاکی بازتاب می‌یابند.

در طول دهه‌ها و سده‌ها، طنین اورشلیم میوه‌های فراوانی به بار داده است. برای آن که مثالی فراگیر آورده باشیم، بگوییم که غزّالی - شاید پر نفوذترین متفکر اسلامی - پیش از آن که کارهای مهم خود را بنگارد، مدتی در اینجا اقامت نمود. این را نیز بیافزایم که فقط برای مذاهبی چون یهودیت و مسیحیت نیست که اورشلیم مرکز جهان در نظر گرفته می‌شود. دیگر مردم نیز هنگامی که به اورشلیم می‌آیند، چنین احساسی دارند.

نیروی اورشلیم هنوز برجاست - در انتظار، و شاید امیدوار است که بار دیگر صدائی شنیده شود. اورشلیم در انتظار آوائی است که در سراسر جهان به گوش خواهد رسید، و پیامی را که همواره از این شهر مقدس و به غایت پر طنین صادر شده است، از نو زنده خواهد نمود.

آموزشگاه تکنولوژی اُرت لس آنجلس تقدیم می کند

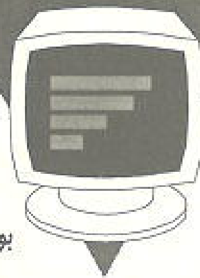
Los Angeles ORT Technical Institute

a non-profit organization

سازمانی غیر انتفاعی

quality training in a short time

آموزش در سطح عالی در مدت کوتاه



- **Scholarships Available for Those Who Qualify**
- بورس تحصیلی برای اشخاص واجد شرایط
- **Financial Aid for Qualified Applicants**
- کمک هزینه تحصیلی برای اشخاص واجد شرایط
- **Day & Evening Classes**
- کلاسهای روزانه و شبانه
- **Job Placement Assistance**
- کمک برای کاریابی
- **Hands on Training**
- آموزش از طریق عملی
- **One Computer Per Student**
- یک کامپیوتر برای هر دانشجو

- ➢ *Computer Graphics / Desktop Publishing*
- ➢ طراحی با کامپیوتر - امور انتشارات با کامپیوتر
- ➢ *Medical Secretary*
- ➢ منشیگری پزشکی
- ➢ *Electronics Technician (Computer repair)*
- ➢ تکنیسین الکترونیک (تعمیر کامپیوتر)
- ➢ *Computerized Accounting*
- ➢ حسابداری با کامپیوتر
- ➢ *Computer- Aided Design & Drafting*
- ➢ طراحی و نقشه کشی با کامپیوتر
- ● *English as a 2nd Language (ESL)*
- ● زبان انگلیسی برای افراد غیر آمریکائی



Main Campus

635 S. Harvard Blvd.
Los Angeles, CA 90005
(213) 387-4244



Accredited by ACCSCT & ACCET

Classroom Extention

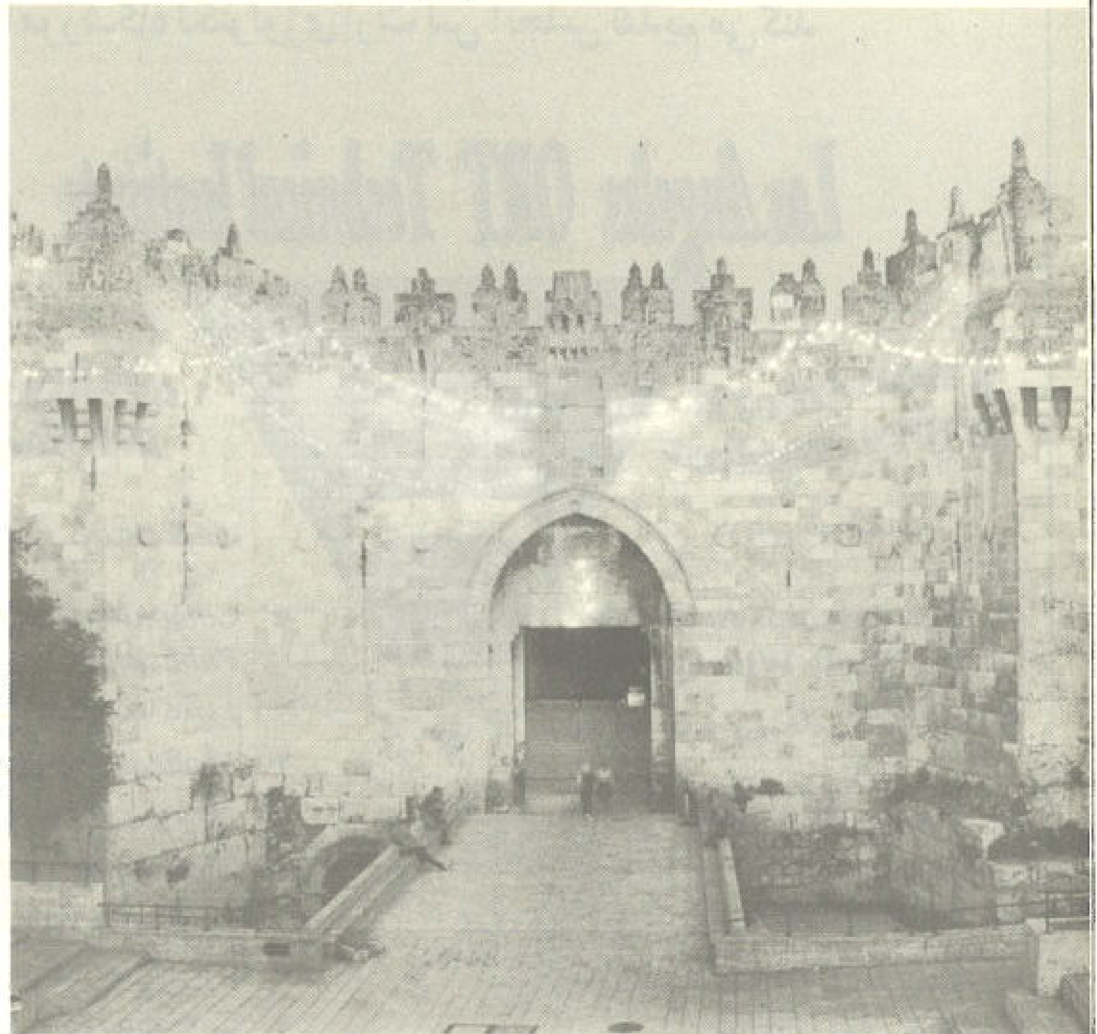
6435 Wilshire Blvd.
Los Angeles, CA 90048
(213) 655-2108



Branch Campus

15130 Ventura Blvd.
Sherman Oaks, CA 91403
(818) 788-7222





نگارش: اباابان

برگردان: موسی هارونیان *

اورشلیم از آن کیست؟

بعد از قرنها تصادم، فقط یک جواب ممکن است.

قرارداد تاریخی سازمان ملل متحد به تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ برای طرح «جدا سازی»، یک مقام بین‌المللی برای اورشلیم را در نظر داشت. این قرارداد یک عکس‌العمل ملایمی در اسرائیل و سایر دنیای یهود در برداشت. لذت داشتن اختیار مطلق، در خارج از اورشلیم، احساس تسلی بخشی بود، در مقابل عدم داشتن این اختیار در داخل شهر مقدس. فی‌الواقع این کلمه «شهر مقدس» متذکر یکی از دلایل خوشنودی در میان مردم یهود بود. دلیل ارشد آن بود که صهیونیست‌ها بیشتر از این هم توقعی از دنیا نداشتند. یک احساس مسلم بود و آن که دنیای مسیحیان که تمامی رأی‌های مثبت در سازمان ملل برای ایجاد یک دولت یهود، همراه با تل‌آویو به عنوان پایتخت آن، داده بودند، به آسانی یا سرعت، اختیار مطلق یهودیان را بر اورشلیم قبول نمی‌کردند. رهبران صهیونیست تشکیل یک رژیم بین‌المللی (با حق مرور بعد از یک سال) را کمترین محرومیت از این حق اختیار می‌دانستند. واقعیت این است که همان حلقه تنگ صهیونیست‌ها، توام با آن احساسات گرمی که فقط با ترسیم اسم اورشلیم ایجاد می‌گشت، به عنوان یک وزنه تعادل در مقابل احساسات بیگانگی و جدائی ما بقیه دنیای یهود قد علم می‌کرد. وقتی که تئودور هرتصل بنیانگذار سازمان صهیونیسم، در سال ۱۸۹۸ به دیدار اورشلیم رفت، احساس آکنده خود را در برابر بدنمائی این شهر، در میان صحنه غم انگیز یهودیانی که به گدائی و در به دری در انتظار مرگ حتمی بودند، نشان نداد.

دیوید بن گوریون هنگام مهاجرت به فلسطین در سال ۱۹۰۶ با اشتیاق تمام راجع به «شهرک»های کنار ساحل نوشت، ولی تا سال

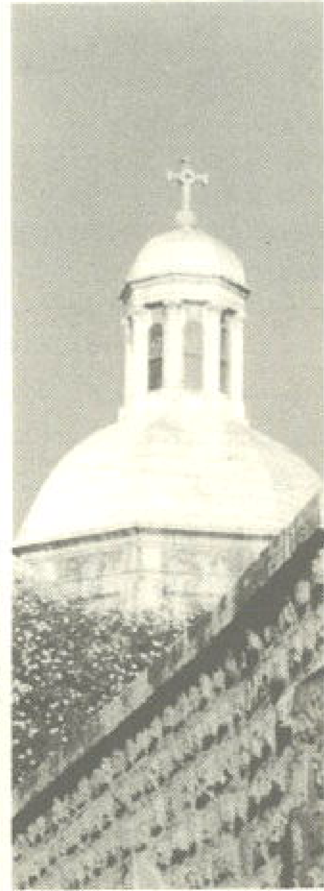
۱۹۱۰ مهاجرت خود را به تعویق انداخت. حئیم وایزمن به همراه من در راه برگشت از شهر «رخووت» که عاشق آن بود، از اتومبیل در «قریات اناویم» پیاده شد، هوای تازه کوهستانی را استشمام کرد و چند کلمه ناهنجار نثار کشیشان و مردان ریشو با عباهای سنگین و «ربانیم» و چاپلوسان نمود. صهیونیسم برای وی، یک تجلی اتحادیه‌های روستائی بود که یهودیان ورزیده و آفتاب سوخته در میان مزرعه‌های پر فعالیت زمین‌ها را شخم می‌زدند و در کنار آن ساختمان‌های سفید دانشگاه و مراکز علمی قد علم کرده‌اند. اورشلیم با آن مساجد و کلیساهایش صورت ناخوشایندی از دید صهیونیستهای اولیه بود. آن روزها حرف روز آن بود که «اورشلیم تماماً مال ما نیست» بنابراین اسرائیل «جدید» پهلوی دریاکنارهای تل آویو ریشه دوانیده بود. در سالهای اول هیچ وزیری امکان خانه تکانی دفتر یا وزارت خود را به اورشلیم مطرح نمی‌کرد. اگر رژیم بین‌المللی که در قرارداد سازمان ملل مطرح شده بود، تأسیس می‌گشت از میان برداشتن آن امری بسیار دشوار می‌شد. دلایلی که ایده اورشلیم به عنوان پایتخت ابدی اسرائیل پایه و اساس داد، شکست همان ایده «بین‌المللی کردن» دهه ۱۹۴۰ توام با وحدت این شهر زیر نظارت اسرائیل از ۱۹۶۷ به بعد می‌باشد. اگر سازمان ملل اورشلیم را در سال ۱۹۴۶ آزاد می‌گذاشت، بدون آن که سعی در علم کردن «رژیم بین‌المللی» باشد، احتمالاً شاید امروز اورشلیم هنوز وجهه ایالتی خود را همراه داشت.

در سال ۱۹۴۸ قسمتی از شهر قدیم طی حمله‌ی اردنیان به دستشان افتاد که این واقعه تواماً همراه با اعلام موجودیت کشور اسرائیل انجام گرفت. این واقعه بطور قطعی، ایده‌آل‌های مرکزی فلسفه صهیونیسم را که اورشلیم را محور اصلی خود قرار داده بود تضعیف کرد. در مقطع زمانی طی دوران اشغال شرق اورشلیم بدست اردن، بن گوریون با آسایش تمام حاضر به تقسیم اورشلیم بین اسرائیل و اردن بود. وی مصرانه حاضر بود که مرز موقتی قرارداد آتش بس ۱۹۴۹ را به عنوان مرزهای ثابت و بین‌المللی قبول کند. در واقع اورشلیم جبهه‌ای بود که استقلال یهودیان در مرزهای آن ناگهان متوقف می‌گشت. تعداد معدودی از کشورهای دنیا خواهان آنند که پایتخت کشورشان در یک گوشه ناهنجار از جغرافیای مملکتشان باشد.

اسرائیل دلیل بس موجه‌ای داشت که نقش اورشلیم را در آینده خود با تردید نگاه کند. آزمایش «بین المللی» کردن آن یک ناکامی بزرگ تلقی می‌شد. یروشلمی‌ها هرگز دوران تصرف قسمت یهودی نشین اورشلیم، نابودی کنیساهایش و اخراج ساکنان آن را از یاد نخواهند برد. در لحظاتی حتی به نظر می‌آمد که قسمت جدید اورشلیم هم به تصرف







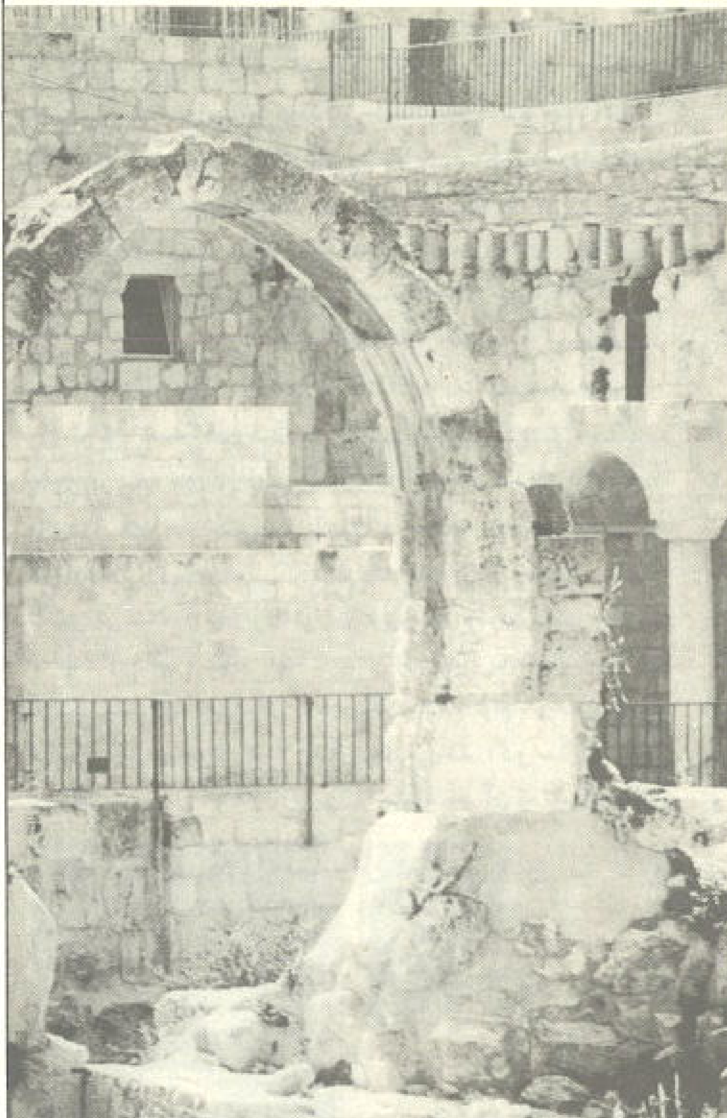
درآید، مانند لحظاتی که اورشلیم از همه طرف با قدرت‌های برتر محاصره شده بود، ذخیره غذائی‌اش به حد قحطی تنزول کرده بود. بخاطر حمله‌های توپخانه‌ی اعراب جان بسیاری از دست رفته بود. اورشلیم در سال ۱۹۴۸ مخاطرات جنگ و توحش محاصره اعراب را

طی کرده بود. لاکن بزرگترین زجر قطع راه آب آشامیدنی از طریق ساحل بود. بمباران‌ها، قحطی، بیماری‌های همگانی، و تشنگی مانند ارواح همه جا را تصرف کرده بودند. روزگار یادگار تاریخی این شهر را به پائین‌ترین نقطه بخت، پس از دوران خرابی معبد قدیم، رسانیده بود. چگونه یهودیان می‌توانستند، حاکمیت سازمان ملل را، که تا چند ماه پیش مسئولیت به اصطلاح حفاظت رفاه و سازندگی آنها را قبول کرده بود، خوش آمد بگویند؟

عدم موفقیت در عرصه دیپلماتیک دست در دست خطر نظامی بود. در ۱۴ می، روزی که قیمومیت بریتانیا در فلسطین در حال باطل شدن بود، مجمع عمومی سازمان ملل آخرین شانس خود را برای طرح یک رژیم واگذار از دست داد. در مارس ۱۹۵۰ یک هیأت اسرائیلی، تحت رهبری من، در نشستی در ژنو متعلق به انجمن امنا سازمان ملل شرکت کرد تا در مورد مطالبی که مملو از جزئیات مضحک و پوچ، در رابطه با وضع بین‌المللی ما، که این هیأت با احتیاط بسیار سعی در عدم عملی کردن آن داشت به بحث نشست.

دلبستگی و تمایل سازمان ملل نسبت به اورشلیم چیزی بود شبیه علاقه‌ی آن به یک سیب زمینی داغ و دهان سوز که ترجیح می‌داد از دور از آن تعریف و تمجید کند تا از نزدیک مزه کند و لذت ببرد. عدم سر سپردگی و هواخواهی مسلمانان که آتش و خون بر اورشلیم ریختند و دنیای مسیحی که بی اعتنا نظاره‌گر دوران بحرانی این شهر بودند در اسرائیل امروزه جدی گرفته می‌شوند. با وجود احترام خاص به جامعه مسلمانان و مسیحیان در دنیا بسیار دشوار می‌باشد که آنها را به طور یک دست و مساوی در راه کمک و رفاه در اورشلیم سهیم دانست. کارنامه شهردار پیشین تدی کولک، در راه رشد، بازسازی و زیبائی بخشیدن به اورشلیم، در دوران بعد از اتحاد شهر اورشلیم، یک نمونه‌ی والا در تاریخ دنیا می‌باشد. هر چند دلسردی که در دو دهه اول استقلال اسرائیل از میان یهودیان دنیا ابراز گشت بعدها این احساسات به یک دلبستگی و عشق عمیق مبدل شد و این بعد از ایجاد رهبری نظامی اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ امکان پذیر گشت.

سربازان جوان با چشم‌های گریان سنگ‌های تنومند دیوار قدیم «کُتل» را به آغوش کشیدند، یهودیان مذهبی، که به صورت تاریخی به اورشلیم به عنوان نقطه محوری و مقدس در تاریخ یهود اعتقاد داشتند، به همه یادآور شدند که هر چیز که اورشلیم را در بیان انسانیت مقدس می‌نمایاند نهایتاً از جایگاه تاریخ و رسوم یهودیت نشأت گرفته است.



اینده اورشلیم امروز سوژه‌ای است متعلق به همکاری‌های سیاسی اسرائیل و اعراب. اتحاد در شهر اورشلیم یک دستاورد واقعیست.

صلح شهرها را ملحق می‌کند و کسانی که صلح می‌طلبند با قیچی برّا بر اجدائی سر میز نمی‌نشینند. درست است، اتحاد اورشلیم یک مسئله ایالتی است تا یک مسأله ناشی از دلبستگی. در این رابطه تدی کولک موفق به ایجاد یک تعادل نسبی بر اساس عدم سوء استفاده از شرایط گشت. ساکنین مختلف تا زمانی امکان زندگی در کنار هم را دارند که به حقوق یکدیگر احترام بگذارند.

امروزه روحیه‌ای که جذب کننده باشد وجود خارجی ندارد. ممکن است هیچ موقع یک توازن و همکاری در میان مردمان ساکن اورشلیم به وجود نیاید، به خاطر این که هر باوری در میان ملتهای مختلف باوریست مطلق که اعتقاد خود را حقیقت امر می‌شمارد. اورشلیم هیچ وقت یک نقطه اختلاط **Melting Pot** فرهنگ‌ها نخواهد شد، حتی یک چهارچوبی که تار و پود آن نمایانگر یک بنای یک دست باشد، اما

آنهائی که به زبانهای خود برای «صلح در اورشلیم» دعا می‌کنند توانائی این را دارند که یک فلسفه «همجواری» را بنا نموده و باعث جلوگیری از آشوب شوند. فلسطینی‌ها که یک جامعه مختص را تشکیل می‌دهند باید خود را با رفتار دمکراتیک آشنائی دهند تا بنا بر خصلت این امر حق به اکثریت واگذار شود. پیشنهاد ایجاد دو پایتخت در یک مساحت چند مایل مربعی که با چند خیابان از هم جدا می‌شوند، مضحک‌تر از آن است که جدی در مورد آن بتوان فکر کرد. واقعیت آن است که اکثریت ساکن را نمی‌توان رد یا فراموش کرد. در این چهارچوب محدود، فلسطینی‌ها حق به اذعان این را دارند، که قسمت غرب نشین اورشلیم مانند شهرک‌های جبین و یا نابلوس نمی‌باشد. در هر حالت «القدس» جایی مقدس است. مسأله واقعی جامعه فلسطینی ظرفیت وفق دادن خود به ریشه‌های تاریخی اورشلیم و مشکلات مدرن بودن آن است. اورشلیم زیر یوغ مسلمانان بنی امیه، امپراطورهای رومی، مصریان، ترکهای عثمانی و انگلیس‌های پروتستان بوده است. دنیا بهتر است خود را به دید



حاکمیت اسرائیل، که به میراث این شهر بیشتر از هر دولت دیگر عمل نشان داده، عادت کند. نهایت شرایطی که رهبری دولت اسرائیل می‌تواند به آن تن در دهد وجود یک چیزی شبیه واتیکان بی طرف است که با پرچم‌های فلسطینی در مساجد تزئین شده و همراه با آزادی برای ساکنین اعراب و امکان ایجاد یک اتحادیه با اردن است.

در این بُعد مانند ابعاد دیگر وظیفه مردم فلسطین دیگر این نیست که آنچه را که می‌خواستند دنبال کنند، بلکه بهتر است سعی در آن داشته باشند که آن چه در دست دارند را از دست ندهند. □

یادداشت مترجم:

این مقاله تقدیم روح پاک یوسف کهن می‌شود که همیشه با اعتقاد راسخ به اورشلیم و اسرائیل بیان خود را شروع می‌کرد، *«ای اورشلیم اگر یادت ببرم دست راستم را از یاد برده‌ام»*

یوسف کهن در مجلس ختم شادروان موسی کرمانیان



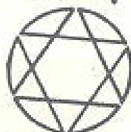
ירושלים
3000
اورشلیم القدس
JERUSALEM

اورشلیم:

هرگز فراموشت نکردم
از پدر به پسر و از نسلی به نسلی و از قرنی به قرنی
مقدست خواندم
قبله شدی و از سوی تو به جستجوی خدا نشستم
به جستجوی بازگشت، رهائی و سربلندی
به تو چشم دوختم.
سال‌ها و قرن‌ها لگدکوب شدم، برگ‌ها و ساقه‌هایم بزمین ریخت،
اما ریشه در خاک داشتم
ریشه‌ای که گر چه از خاک مقدس خانه دور افتاده بود،
اما آنچنان از خانه آب و خاک داشت که از دوری خانه نه رنگ
باخت و نه روئیدن و رویاندن از یاد برد
هوای خانه، بهاری جاودان برایم ارمغان داشت
و رویشی ابدی
اگر امسال در خانه نبودم سال دیگر خانه را آرزو داشتم.
آنچه زیبا بود از سرو و صنوبر و آهو
تا دختران سیه چشم و آسمان آبی و ستاره‌های درخشان
همه از اورشلیم نشان داشتند
چگونه فراموشت کنم، اورشلیم که تو من بودی قلب من بودی،
با تو گریستم و بیاد تو و برای بازگشت به تو خندان شدم.
برای تو عاشقانه‌ترین‌ها را سرودم با چشمی گریان و قلبی پر خون
زمزمه کردم اورشلیم، اورشلیم...
من با تو آزادی را فریاد زدم
بارها افتادم ولی با تو هرگز از پا نیفتادم
طلوع خورشید از تو نشان داشت، تو عشق بودی ایمان بودی،
کلام خداوند از تو بر دل می‌نشست
هر که از ایمان می‌گفت باید از تو می‌گذشت
تو بودی که بودن بود
من با تو جاودانه شدم
اورشلیم سه هزارمین سالروزت جاودانه باد.

دکتر آونر منظور

نگارش: نصیر ابراهیمیان





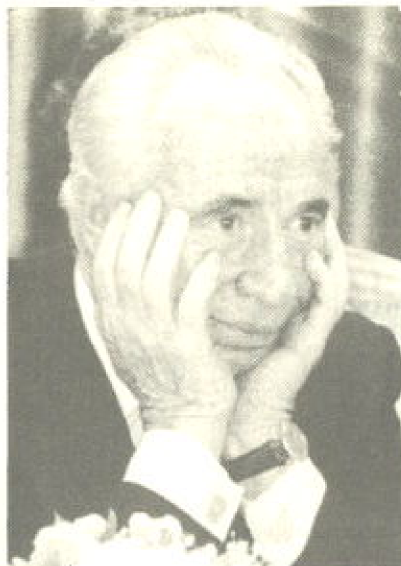
انتخابات اسرائیل

نتنیاهو، مردی که می‌خواهد صلح بسازد

بنجامین نتنیاهو نخست وزیر تازه اسرائیل کابینه‌ی خود را بر می‌گزیند. بنا به مقاله‌ای از **Jewish Journal**، بنجامین نتنیاهو، جوان‌ترین نخست وزیر انتخاب شده در تاریخ انتخابات اسرائیل رکورد زمان برگزینی اعضای کابینه و معرفی کردن آنها را، تنها پس از هجده روز بعد از اعلام نتایج انتخابات، شکست.

با توجه به اینکه شماری از مقامات اسرائیل و سایر کشورهای اطراف، نتنیاهو را مرد شماره‌ی اوّل صحنه‌ی خاورمیانه می‌دانند، ولی به نظر می‌آید که وی در آستانه رو در روئی با بسیاری از مسائل حل نشده‌ی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و از همه مهمتر مسئله‌ی صلح است. بدون تردید، نخست وزیر جوان اسرائیل در حل مسائل کشور نمی‌تواند روحیه‌ای عوام فریبانه داشته باشد و اعضای کابینه‌ی نتنیاهو و کنست نقش مهمی را در مذاکرات امور صلح و حفاظت ملی اسرائیل بازی خواهند کرد.

دو تن از مقامات مهم اسرائیل، آریل شارون، وزیر سابق دفاع و



«با توجه به این که شماری از مقامات اسرائیل و سایر کشورهای اطراف، نتنیاهو را مرد شماره‌ی اوّل صحنه‌ی خاورمیانه می‌دانند، ولی به نظر می‌آید که وی در آستانه رو در روئی با بسیاری از مسائل حل نشده‌ی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و از همه مهمّ‌تر مسئله‌ی صلح است.»

دیوید لوی وزیر سابق امور خارجه که از آنها در لیست اولیه‌ی اعضای کابینه‌ی جدید یاد نشده بود، سرانجام در پی مذاکرات لوی و نتنیاهو به کابینه‌ی دولت اسرائیل راه یافتند. دیوید لوی مقام سابق خود را به عنوان وزیر امور خارجه به دست آورد و شارون به عنوان وزیر برنامه‌ریزی انتخاب شد. نکته‌ی جالب برای خیلی از سیاستمداران و انتقادکنندگان انتخابات اخیر اسرائیل این بود که چرا نتنیاهو با توجه به تصمیمات ناآزموده و نامطلوب شارون در کابینه‌ی قبلی، وی را مجدداً انتخاب کرده است. اریک سیلور، نویسنده‌ی جوئیش جورنال معتقد است که یک احساس دین و بدهکاری در نتنیاهو نسبت به شارون وجود داشته چرا که این شارون بوده که تمامی کاندیداهای احزاب راست اسرائیل را در رقابت با نتنیاهو باز داشته و در نتیجه او را به عنوان رقیب اصلی کاندیدای حزب کارگر اسرائیل، شیمون پرز معرفی کرده است.

نتنیاهو همچنین اسحاق مردخای که یک ژنرال سابق ارتش می‌باشد را به عنوان وزیر دفاع معرفی کرده است. مردخای یک سیاستمدار محبوب تازه کاری است که بر خلاف شارون به نظر می‌آید که از عهده‌ی مسائل ناحیه بر خواهد آمد. نتنیاهو همچنین دان مریدور که وزیر سابق دادگستری بود را به سمت وزیر بودجه برگزید. اعضای دیگر کابینه‌ی نتنیاهو به قرار زیر می‌باشند: زاچی هنگبی به عنوان وزیر بهداشت از حزب لیکود - موشه کتساو به عنوان وزیر جهانگردی از حزب لیکود - وزیر کشاورزی، رافائل ایتان از حزب سومت - وزیر



احزاب انتخابات اسرائیل مذهبی هستند، ولی در برنامه‌ریزیهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی اسرائیل به نظر می‌رسد که بیشتر نگران مسکن و آموزش هستند تا رعایت شبات و یا استفاده از محصولات کاشر.

در پایان باید اظهار داشت که ما در کشوری زندگی می‌کنیم که هر عقیده‌ی سیاسی و تصمیم‌گیری در سطح ملی جایگاهی مخصوص بر طیف سیاسی خود را دارد و هر گاه یک شخصیت سیاسی از هر نقطه‌ی دنیا منجمله آمریکا تصمیمی سیاسی می‌گیرد ما آن را با جایگاه خود در طیف سیاسی **Political Spectrum** یا مسیر سیاسی مقایسه می‌کنیم. نتنیاهو پس از اعلام نتایج به عنوان یک برنده خیلی از سیاستمداران و حتی مردم عادی را با پی گیری مسئله‌ی صلح متعجب ساخت. وی که در رسانه‌های گروهی آمریکایی و همسایگان اعراب به عنوان یک کاندیدای افراطی و انتقام جو که جواب جنگ را با جنگ می‌دهد شناخته شده بود در سخنرانی افتتاح خود از دولت جدید و ملت اسرائیل درخواست کرد که مسئله‌ی صلح را عنوان یک ارجحیت در ذهن خود نگه دارند. وی در برقراری صلح و آرامش و خاتمه دادن به اعمال تروریستی به صاحب منصبان و حکمرانان کشورهای اعراب اطراف از جمله سوریه، لبنان و عربستان صعودی چراغ سبز نشان داد و آنان را به همکاری دو جانبه دعوت نمود. نتنیاهو همچنین خود را مشتاق مذاکرات با مقامات فلسطین اعلام کرده است، به شرطی که در اجرای برقراری صلح در مناطق جنگ زده امنیت کامل اسرائیل رعایت شود. خواسته‌های اسرائیل شامل چه چیزهایی هستند و عدم معین بودن در خواسته‌های کابینه‌ی نتنیاهو این اجازه و امکانات را به وی خواهد داد که در صورت عدم به دست آوردن قراردادی دلخواه ما بین اسرائیل و





ارتباطات لیمور لیونات از حزب لیکود - وزیر علوم بنیامین زیو بگین از حزب لیکود - وزیر مسکن مئیر پُروش، ربای اسحاق لوی از حزب NRP به عنوان وزیر ترابری - وزیر آموزش و پرورش زوولون هَمِر از حزب NRP - وزیر کار و امور اجتماعی الی یشاهی از حزب شاس - وزیر امور داخلی الی سویسا - وزیر امور حفاظت داخلی آویگدور کاهالانی از حزب راه سوم و ناتان شارانسکی از حزب یسرائل با آلیاه به عنوان وزیر صنعت و بازرگانی.

در اینجا قابل توجه است که تمامی احزاب کابینه‌ی جدید، منجمله حزب لیکود دارای افکار و خواستارهای جداگانه و اهداف هیأت مؤسسان آنها تا حدی متفاوت است. اگر آقای نتنیاهو مایل است که برنامه‌های قضائی خود را پیش ببرد و در انتخابات چهار سال دیگر هم انتخاب شود باید تا حدی راضی کننده‌ی خواسته‌های احزاب مختلف باشد. با توجه به اینکه سه حزب از احزاب سطح بالای کابینه‌ی نتنیاهو از

فلسطین راههای دیگر نیز باز بمانند. با وجودیکه نخست وزیر جوان اسرائیل ژستی بسیار لیبرال و آغوشی بسیار باز را به روابط دو جانبه‌ی اسرائیل و دنیای عرب در برقراری صلح در خاورمیانه نشان داده ولی هیچگاه به نظر نمی‌آید که کنست با به وجود آمدن یک استقلال اردنی - فلسطینی موافقت کند. به هر حال نتنیاهو در رابطه با روابط خارجی ما بین اسرائیل و فلسطین اجازه‌ی به وجود آمدن یک حکومت مستقل و غیر وابسته را به فلسطینی‌ها داده است. ولی دولت جدید تشریفات بازگشت مهاجران عرب را به هر نقطه‌ای در غرب رودخانه‌ی اردن ممنوع کرده است. این بدان معنی است که بسیاری از فلسطینی‌های پناهنده که ساکن ناحیه‌های غزه و ناحیه غربی رود اردن هستند برای همیشه حتی از ناحیه‌های زیر کنترل حکومت تبعید خواهند شد.

باید یادآور شد که با وجود عدم علاقه و اهمیت بسیاری از یهودیان ایران به سیاست بخاطر تجربه‌های تلخ گذشته، جو سیاسی - اجتماعی اسرائیل زیر نفوذ نخست وزیر جدید نقش مهمی را در زندگی تمامی یهودیان دنیا بازی خواهد نمود. واقعیت آن است که یهودیان دنیا در هر نقطه و شرایطی که به سر می‌برند در پستی‌ها و بلندیهای تاریخ اسرائیل، در جنگ و صلح و در غم و شادی آن شریک و سهیم هستند و این وظیفه‌ی هر یهودی است که با تکیه بر نیروی همبستگی و تلاش در زنده نگه داشتن هویت و استقلال اسرائیل تلاش کند. تا جائی که به نظر می‌رسد در حال حاضر صلح بهترین راه حل مشکلات اسرائیل می‌باشد و مقامات مملکت و آقای نتنیاهو با وجود وابستگی به قسمت راست طیف سیاسی می‌بایست در نظر داشته باشند که با وجود اعمال ناشایست و غیر منصفانه‌ی گروههای افراطی اسلامی، انتقام و کینه جویی حلال مشکلات نیستند و مهمترین وظیفه‌ی هر دولتمرد یهودی زیر پرچم اسرائیل، برقراری صلح و دفاع از حقوق ملت خویش و صلح و همکاری سایر ملل دنیا است. □

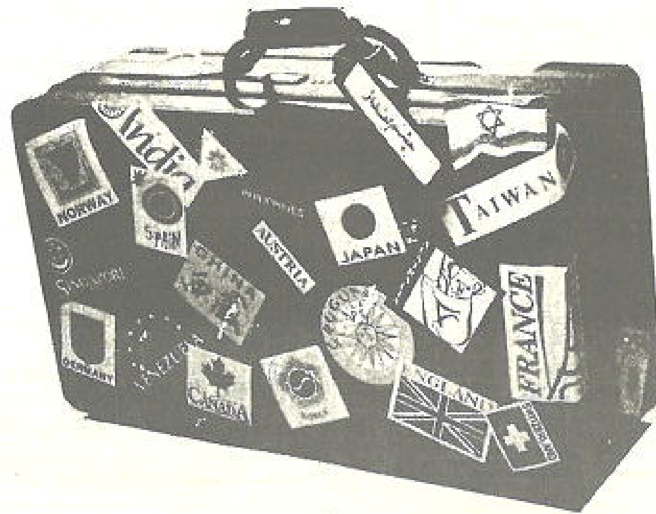
تسلیت

مرگ موسی یدید صیون که از شخصیتهای بنام و خادمین صادق اجتماع یهودیان ایران بوده‌اند ضایعه‌ای برای اجتماع یهود بوده، صمیمانه به خانواده ایشان تسلیت می‌گوییم.

سازمان سیامک

نقش یهودیان در تحولات جهان

منبع: کنگره جهانی یهود



◘ اروپا

● موزهٔ هالوکاست

تا سال ۱۹۹۹ اولین موزهٔ هالوکاست در اروپا از طرف موزهٔ سلطنتی جنگ در لندن بنا خواهد شد. تأکید بیشتر این موزه بیشتر بر این خواهد بود که چگونه دولت انگلستان کمتر از آنچه که می‌توانست در نجات یهودیان اروپا عمل کرده است.

دولت انگلستان علیرغم توصیهٔ بسیاری از گروههای یهودی از بمباران خط آهن‌های متصله به اردوگاههای مرگ اجتناب ورزید و همچنین مانند دولت آن زمان آمریکا محدودیت‌هایی در قبول پناهندگان یهودی ایجاد نمود.

● انتصاب

آقای ژان کان که از رهبران جامعهٔ یهودی فرانسه است از طرف نخست وزیر فرانسه به سمت ریاست کمیسیون حقوق بشر این کشور منصوب شد. آقای کان رئیس پیشین کنگره یهودیان اروپایی می‌باشد.

● تظاهرات در آشویتس

پارلمان اروپا نسبت به تظاهرات گروهی از نئو نازی‌ها در اردوگاه آشویتس واقع در لهستان اعتراض نمود. اعضاء پارلمان همچنین ناخوشنودی خود را نسبت به ساختمان سوپر مارکت و رستورانی در جنب اردوگاه اعلام نمودند.

● اشتباه سلطنتی

حذف یک قسمت از سخنرانی ملکه انگلستان در پارلمان لهستان به طور سهواً، که در آن قرار بود به مصیبت‌های یهودیان در زمان جنگ دوم جهانی اشاره شود باعث سرافکندگی مقامات سلطنتی انگلستان شد.

این اشتباه لطمهٔ وارده به مسافرت تاریخی ملکه انگلستان به لهستان را دو چندان کرد زیرا ملکه پیشنهاد بازدید از اردوگاه آشویتس را قبول نکرده بود.

◘ آمریکا

● لوئیس فرخان

رهبر سیاه‌پوستان مسلمان آمریکا، لوئیس فرخان در مصاحبه اخیر خود در برنامهٔ تلویزیونی شبکه CBS "60 Minutes" اظهار داشت که او معتقد است که بعضی از عوامل دولت آمریکا در صدد قتل وی هستند و او به خاطر ترس از کشته شدن جرأت مسافرت به اسرائیل را ندارد. فرخان که در بسیاری از سخنرانی‌های خود به یهودی ستیزی پرداخته است اخیراً ادعا نموده که اعقاب وی یهودی بوده‌اند.

● کاردینال‌ها

سی و چهارمین مجمع عمومی کشیشان کشور برزیل به بزرگداشت سه

هزارمین سال اورشلیم اختصاص یافت. در این گرد هم آیی ۳۸۰ کشیش و ۵ کاردینال شرکت داشتند و به احترام شادروان اسحاق رابین یک دقیقه سکوت اعلام کردند.

اسرائیل

داروی جدید

مرکز پزشکی رامبام در حیفا اعلام داشت که داروی جدیدی جهت التیام بیماری «هرپس» بر روی لب را تهیه نموده است. آزمایشات اولیه این دارو بر روی بیماران با موفقیت توأم بوده و در ۸۰ در صد از موارد از بازگشت دوباره این ویروس جلوگیری نموده است.

زنان قدرتمند

نشریهٔ دنیای تجارت **World Business** دو بانوی اسرائیلی را مابین ۵۰ زن قدرتمند دنیای تجارت دنیا معرفی نموده است. این دو بانو عبارتند از خانم گالیا ماور **Galia Maor** رئیس هیأت مدیره بانک لئومی و خانم روت هیرش **Ruth Hirsh** رئیس اجرایی کمپانی دوبک **Dubek**.

ترمز

صنایع نظامی اسرائیل اخیراً سیستم جدیدی برای ترمزهای هواپیماهای جنگنده - بمب افکن **F-16** هنگام فرود، بخصوص بر روی زمین‌های یخ زده برای نیروی هوایی دانمارک تعبیه نموده است. نیروی هوایی آمریکا نیز ضمن اظهار علاقه در تعبیه این سیستم در هواپیماهای **F-16** خود اظهار داشته است که این سیستم هزینه‌های نگهداری این هواپیماها را ماهیانه یک میلیون دلار کاهش خواهد داد.

استرالیا

نیروی هوایی استرالیا اقدام به خرید موشک‌های هوا به زمین ساخت اسرائیل به نام **Popeye** به ارزش اولیه ۱۳ میلیون دلار نموده است. این موشک‌ها که توسط کمپانی اسرائیلی رافائل **Rafael Industries** ساخته شده توانست رقبای آمریکایی خود را در این زمینه شکست دهد.

گاو خندان

شرکت اسرائیلی تیول **Tivol** که تهیه کنندهٔ غذاهای گیاهی به صورت کنسرو می‌باشد اعلام نمود که در ماه مارس گذشته ۴۷۱ تن از محصولات خود را به انگلستان و هلند صادر نموده است که این مقدار دو برابر صادرات سال گذشته در همین ماه بوده است. علت این افزایش شیوع بیماری «جنون گاوی» در انگلستان گزارش شده است.

خط آهن

بنا بر گزارش مسئولان بنادر و خط آهن اسرائیل، شهر اورشلیم مبلغ چهل میلیون دلار در گسترش خطوط آهن سرمایه گذاری خواهد کرد.

یکی از پروژه‌های پیشنهاد شده ارتباط خط آهن اورشلیم - تل‌آویو می‌باشد که دارای یک ایستگاه زیر زمینی و قطارهای الکتریکی است. زمان مسافرت بین این دو شهر از این طریق ۳۵ دقیقه خواهد بود.

هتل با میکوه

هتل مجلل چهار ستاره‌ای در شهر مرون در نزدیکی دریاچه گالیله در جوار مدفن ربی شیمون بریوخای با سرمایهٔ ۲۲ میلیون دلار در دست ساختمان است. این هتل که دارای میکوه (حمام شرعی) نیز می‌باشد بیشتر جهت رفاه یهودیان متدینی که به زیارت مدفن ربی شیمون بریوخای می‌آیند ساخته می‌شود. کتاب زوهر که بنیادی‌ترین کتاب در مورد کبالا (عرفان یهودیان) می‌باشد منتصب به ربی شیمون بریوخای عالم مذهبی قرن دوم می‌باشد.

مدال طلا

یک زن اسرائیلی مخترع ساکن اورشلیم مدال طلای اختراعات در قسمت **Optics** (انوار) راکه در سطح جهانی در شهر ژنو برگزار شده بود به دست آورد. اختراع وی نوعی عینک مخصوص است که در مورد معالجه **Dyslexics** کمک خواهد نمود.

از گوشه و کنار

اتصال ژاپنی

اولین سرویس اینترنت **Internet** به زبان ژاپنی از طرف شرکت‌های اسرائیلی در سفارت اسرائیل در توکیو به معرض نمایش گذارده شد.

سفارت آمریکا در توکیو نیز اعلام داشت که جای پای اسرائیل را در این زمینه تعقیب نموده و سرویس اینترنت ژاپنی را به همین شیوه عرضه خواهد نمود.

مراسم پسح

بزرگترین سفرهٔ سِدِر جهان به مناسبت پسح در شهر کاتماندو پایتخت کشور نپال گسترده شد. بیش از ۱۰۰۰ نفر در این مراسم که از طرف گروه خباد لوباویچ برگزار شده بود شرکت کردند. در تهیهٔ غذاها و برگزاری این مراسم ده‌ها داوطلب و دو ربای مشارکت نموده بودند. بیشتر شرکت کنندگان این مراسم توریست‌های اسرائیلی بودند.

کتاب بن گوریون

در حراج اخیر مایملک ژاکلین کندی - اوناسیس در لندن، کتاب اهدایی بن گوریون به ژاکلین کندی که چند هفته پس از قتل جان کندی به وی اهداء شده بود به مبلغ ۶۰،۰۰۰ دلار فروخته شد. این کتاب که **Israel-Years of Challenge** نام دارد توسط بن گوریون نگاشته شده و به عنوان اظهار همدردی به ژاکلین کندی اهداء شده بود. خریدار این کتاب اظهار داشته است که آنرا به موزهٔ بن گوریون اهداء خواهد کرد.

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله بیست و هفتم

۴۷ ـ دکتر رحیم کهن و هفته نامه ایسرائل

دو سال قبل از اینکه کشور اسرائیل به وجود بیاید، و یک سال پس از واژگون شدن اهریمنی ترین رژیم روی زمین، آلمان نازی، جوانی سی ساله بنام رحیم کهن، با شهامتی که در میان یهودیان آن زمان کمتر دیده میشد، هفته نامه ای تأسیس کرد و نام آن را «ایسرائل» گذاشت. رحیم کهن متولد تهران (سال ۱۹۱۵ میلادی)، چند سالی بود که دانشکده پزشکی تهران را تمام کرده دکتر شده بود. گر چه یهودیان در بسیاری از دوره های تاریخ ایران در این حرفه معروفیت یافته بودند، و اغلب دکترها (حکیم ها) ی شاهان و وزیران ایران، خصوصاً در دوره قاجار، یهودی بوده اند، مع هذا فارغ التحصیل شدن از دانشکده پزشکی تهران، آنهم در دوره ای که نژاد پرستان ایرانی و آلمانی خاک پاک ایران را آلوده کرده بودند، کار آسانی نبود.

بین سالهای ۱۹۳۳ ـ ۱۹۴۱ بود که «مرشدین آریایی» برلن به «تحصیل کرده ها» ی ایران درس برتری نژادی را می آموختند ـــ گرچه قبل از آنهم در طهران و برلن کثافت های یکدیگر را می لیسیدند. آریایی اهورایی شده بود، و هر که را پدر یا مادر یهودی یا عرب بود در نظر آنها در رده پایین انسانها قرار میگرفت ـــ غافل از اینکه سامی و آریایی ارتباطی با سلولهای خون ندارد، بلکه این تقسیم بندی فقط بعلت زبانشناسی در نیمه دوم قرن نوزدهم در اروپا به وجود آمده است.

با کمال تأسف باید گفت، تعدادی از افسران ارشد ایران و شماری از دولتمردان، وکلای مجلس، روزنامه نگاران، اعضای احزاب و گروه ها فریفته تز برتری نژادی شده بودند. لااقل دو نخست وزیر، در سالهای قبل از تبعید رضا شاه به جنوب آفریقا و روی کار آمدن محمد علی فروغی، سرعت جهانگیر ارتش آلمان را به فال نیک میگرفتند، و آرزو داشتند این درندگان شبه آدم، که نظیر آنها در هیچ باغ وحشی دیده نشده، از قله کوههای قفقاز بسوی ایران سرازیر شوند. بیش از دو هزار، و به گفته ای سه هزار، جاسوس و مأمور آلمانی زیر سایه ارتش و کابینه ایران در سراسر این سرزمین سرگرم فعالیت علیه متفقین بودند. شمال و جنوب ایران در اواخر ماه اوت ۱۹۴۱ به تصرف روسیه و انگلستان در آمد. رضا شاه به علت سیاست غلطش از اریکه سلطنت پایین آورده شد و به تبعید رفت. سراسر ایران، خصوصاً طهران، را موجی از آزادی بی سابقه در برگرفته بود. تنها در پایتخت قریب هفتاد روزنامه، نشریه و مجله، چون قارچ های پس از باران بهاری، از سرزمین کوروش و داریوش سر از خاک بیرون آوردند. احزاب یکی پس از دیگری، با آرمانهای مختلف، شروع به فعالیت سیاسی کردند. در آنسوی خاور میانه، جوانان از مرگ گریخته ـــ بازماندگان کوره های آدم سوزی «اروپای متمدن»، با جانی خسته و اراده ای آهنین، دست به اسلحه برده میخواستند بزرگترین امپراطوری آن زمان را به زانو در آورند. اینها کشور پدران خود را میخواستند، کشوری آزاد که ملت رنجدیده و آواره یهود بتواند در آن حاکم سرنوشت خود باشد.

جوانان یهود ایران در دوره ای دست به فریاد زدند که سران جامعه یهود ساکن فلسطین به دولت انگلیس هشدار میدادند: **«در دورانی که تمدن چهار هزار ساله یهود در سرزمین اسرائیل دنیایی را با انوار خود روشن میساخت، لندن باطلاقی متعفن بود و مردم انگلیس در غار ها به حالت توحش زندگی میکردند.»** بنگوریون، در حالیکه تأسیس نیرومندترین ارتش خاورمیانه را بنام «هاگانا» تدارک میدید، در پی چاره جویی سیاسی بود. ژابوتینسکی و یارانش، یائیر اشطرن، گروه اتصل و دستجات پلماخ با ضربه های مهلک و پی در پی خود انتقام دو هزار سال دربدری و سرگردانی، و بالاخره پی آمد های باور نکردنی فاجعه اروپا، را از دولت استعمارگر انگلستان میگرفتند ـــ **دولتی که کشتی حامل بازماندگان اردوگاه های مرگ اروپا را از ساحل حیفا بسوی هامبورگ، یاد آورنده گودالهای مرگ زنده به گوران اروپا، روانه کرد و نام ننگی از خود در اوراق تاریخ بشریت باقی گذاشت.**

در ایران آن روز، حزب توده ایران تنها حزب مقتدر و مردمی آن دوره بود که از منافع طبقه رنجدیده و اقلیت ها، از جمله اقلیت

یهود ایران، دفاع میکرد و رستاخیز رزمندگان یهودی را در سرزمین اسرائیل، که رومی ها دو هزار سال پیش نام فلسطین بر آن گذاشته بودند، میستود. در این حال و هوای سیاسی بود که هفته نامه ایسرائل، در کشوری که یهودیانش بیش از دو هزار و هفتصد سال بود در آن میزیستند، پای به عرصه وجود گذاشت. ایسرائل یک هفته نامه آبکی نبود که بجای رسیدگی به مشکلات دردآور مردم به درج مقالات در باره فواید سیر و پیاز یا دلبری های ستارگان سینما بپردازد. مقالات کوبنده و سازنده آن از رشد و شهامت فکری جوانان یهود آن دوره حکایت میکرد.

جوانان یهود ایران تحول شگرفی را تجربه میکردند. آنها میکوشیدند طلسم شوربختی را، که خصوصاً از دوره صفویه به بعد بر سر آنها سنگینی میکرد، در هم بشکنند. آنها میخواستند به خودشان ثابت کنند که هیچ ملتی نفرین شده تقدیر نیست و سرنوشت را باید، با کوشش و شکوهمندی، جرأت و شهامت، از نو ساخت. این جوانانِ خوب ما تنها مقاله نمی نوشتند، بلکه اینها به دنبال کمک به استخوانهای متحرکی بودند که در گودالهای متعفن سرچال و گتوهای شهرستانها زندگی بد تر از مرگ میکردند. به موازات، اینها مشت های گره کرده خود را، در برابر آن عده از مردم ما که بدبختی و مرگ بینوایان آفریننده خوشبختی و زندگی آنان بود، به حرکت در آورده بودند. در ایران آن روز، آنانی که فقیر بودند و منفور، حقیر بودند و مردود، طعمه کسانی بودند که فقط دنبال جاه و مقام میگشتند. عده ای از عجز و فروماندگی این بیچارگان، چه یهودی چه مسلمان، در محله های نفرین شده سرچال و جنوب شهر، منتهای سوء استفاده را میکردند، و در تهران و پاریس و آمریکا، به شکرانه این «فقر طلا خیز»، با مهرویان میرقصیدند و میگو و ویسکی نوش جان میکردند. در آن ایام، گمان میرفت که ایران از کوره راه دیکتاتوری به بزرگراه دمکراسی قدم نهاده است — ولی این سرزمینِ تناقض ها به چنین سلامت سیاسی و اجتماعی نرسیده بود. هنوز در کشمکش درمان نابسامانی های خود بود که میکرب نژاد پرستی سر از خاکروبه های نازی سر بلند کرده بیداد میکرد.

همه این جوانان، ایران را وطن خود می پنداشتند و به آن عشق می ورزیدند. همه این جوانان خود را وابسته به ملت ایران دانسته، ولی به هویت یهودی خود ارج می نهادند و استقلال پراکندگان یهود را در کشور مستقل اسرائیل آرزو میکردند. آنها همان چیزی را میخواستند که کوروش دو هزار و پانصد سال قبل میخواست. آنها میخواستند یک ایرانی مفتخر و یک یهودی معتقد در سرزمین ایران زندگی کنند. آنها میکوشیدند دستهای لجن آلود طرفداران تبعیض نژادی را کوتاه کنند، و صدای گوش خراش شعارهای یهود ستیزی را در گلوی گروه های نژاد پرست ایران خفه سازند. تقریباً تمام مقالات شصت و دو شماره ایسرائل از چنین مبارزاتی، که کمتر در تاریخ یهود ایران سابقه داشت، حکایت میکند. هفته نامه ایسرائل در پی آماده سازی مردم برای احقاق حق شهروندی بود. **چنین جبهه گیری یک ضرورت تاریخی بود و نمی شد و نمی بایست از آن صرفنظر کرد.**

اغلب این نویسندگان پرخروش و با شهامت یهودی جوانانی یهودی بودند که در حزب توده عضویت داشتند، یا اینکه از آرمانهای این حزب پشتیبانی میکردند. اینها مانند نسل های گذشته گریان و نالان از نمایندگان آلیانس یا از کنسولگری های فرانسه و انگلیس التماس نمیکردند که بدادشان برسند. اینها میغریدند و میخروشیدند، و با صدای رسا و محکم فریاد میزدند: «ما ایرانی هستیم ... !» بدون تردید، حق اینها از حق عرب زادگان شنزارهای عرب و غاصبین ملک دارا مسلم تر بود.

روزنامه ایسرائل به ما نشان میدهد که رحیم کهن مردی بود شجاع و مبارز. در حالیکه اغلب نویسندگان، لااقل در مقالات اولیه، با نامهای مستعار مقاله مینوشتند، نام این فرزند برومند ملت ما، آشکارا، در رأس روزنامه، زیر سایه حروف درشت ایسرائل، می درخشید: **صاحب امتیاز - مدیر - سردبیر - دکتر کهن.**

کسی بنام مستعار ع . اورز (دکتر عطا الله دانشراد) زیر عنوان «وظیفه اجتماعی جوانان» مینویسد: «امروز افراد جامعه ما، در اثر یک سلسله علل، در بدترین شرایط از لحاظ فرهنگ و بهداشت و طرز زندگی بسر میبرند ... جهل و نادانی، اوهام و خرافات چون پرده ضخیمی جلوی چشم ما را گرفته و مانع است که حقایق اوضاع را دیده و تشخیص بدهیم ... یهودیان ایران نه تنها از یهودیان سایر دنیا عقب افتاده اند، بلکه شاید از سایر هم میهنان نیز عقب ترند» (شماره ۱، ص ۴). مهندس گبای (عزیزالله دانشراد) از محرومیتهای ملت و زندگی در «کوچه های تنگ و کثیف محله» و هزاران بدبختی و تبعیض و

زندگی در دخمه ها و گودالهای مرطوب «که حتی برای زندگی حیوانات نا مساعد است» سخن میراند و مینویسد: «یکربع قرن افرادی بنام نماینده ملت بوسیله زور و پول و خدعه و تزویر بجامعه ما تحمیل شده کرسیهای مجلس، یعنی سنگر و خانه ملت، را اشغال نمودند، که کوچکترین اثری از علاقه بملت در وجودشان موجود نبوده، بجز ننگ و ادبار برای جامعه ما چیزی باقی نگذاشتند ... هنوز بین جوانان ما در مدارس بنام یهودی و مسلمان اختلاف است. هنوز معدودی از اولیاء امور بنام یهودی بودن ما را از حقوقی که باید هر فرد ایرانی از آن استفاده کند محروم میسازند. در دانشگاه، ادارات، کارخانها [و] ارتش، ما را مورد فشار و تبعیض های پوچ و ناروا قرار میدهند. در قانون اساسی مملکت ما رسماً و بدون هیچ گونه دلیل منطقی، فقط بصرف اینکه ما یهودی هستیم ... ما را از حقوق سیاسی خود محروم نموده اند.» (شماره ۲، ص ۱، ۳).

دکتر همایون حکمتی، زیر عنوان «ما هم ایرانی هستیم و در این خانه حقی داریم»، مینویسد: «بیش از دو هزار سال است که ملت یهود در این سرزمین پر افتخار زندگی میکند، از همان تاریخ تا کنون خود را ایرانی دانسته و همیشه دوش بدوش سایر هم میهنان در راه عظمت و سعادت ایران فدا کاری کرده است. محبت برادران ایرانی نسبت بما، از همان اوان، یگانگی و صمیمیت فوق العاده ای برای همیشه بین ما بوجود آورد ... انقلاب مشروطیت، که خون بهای صد ها نفر از مردم ایران است، قدمهای مؤثری برای بهبود وضع یهودیان برداشت، و به آنها حق داد در امور سیاسی تا حدی دخالت نمایند.» دکتر حکمتی اعتراض میکند که در ایران به یهودیان اجحاف میشود، و در های مشاغل بسیاری بروی آنها بسته شده است، و در نتیجه به یهودیان این حق داده نمیشود که در راه ترقی و سعادت ایران خدمات مؤثری بنمایند (شماره ۳، ص ۱، ۴). در همان راستا، رحیم سیاح مقاله ای دارد تحت عنوان «مغرضین میگویند ما ایرانی نیستیم» (شماره ۷، ص ۱، ۲)، و دکتر بسیم برجیس نیز به این دو ملحق میشود: «ما همه زاده این آب و خاکیم» (شماره ۱۰، ص ۱، ۲)، و نیز از ژوزف شیرازی است: «یهودیان و مسلمانان فرزندان ابراهیم هستند، این دو برادر از یک خانواده بوجود آمده اند» (شماره ۱۱، ص ۱، ۵). شخصی بنام سیم (صیون مشهدیان) معتقد است که یهودیان ایران باید در سیاست کشور مداخله کنند (شماره ۲، ص ۱، ۲).

کسی بنام مهر. ا (ابراهیم ایران مهر، کهن صدق سابق) به یک «روزنامه بی خواننده» تحت عنوان «ارواح هیتلر و موسولینی شاد میشوند!» سخت میتازد، و نوشتار نژاد پرستانه آنرا با منطقی ساده ولی محکم میکوبد: «بیچاره نمیداند که تهمت و افترا های گوبلزی دیگر خریداری نداشته کهنه و پوسیده شده است. او با نسبت هایی که شایسته خود و همقطارانش است کوشش نموده است یهودیان ایران را بیعلاقه باین ملک و بوم نشان دهد، و کلیه یهودیان ایران را تاجر، آنتیک فروش و صاحب سینما معرفی نماید تا، بر خلاف آنچه که گفته، احساسات عمومی را بر علیه یهودیان تحریک نماید.» (شماره ۴، ص ۱، ۴). و نیز نگاه کنید به سرمقاله «چند کلمه با یک روزنامه فاشیست» (شماره ۱۱، ص ۱، ۲). سر مقاله مفصل «طرفداران تئوری نژاد ها دیگر چه میگویند» گویا از آن دکتر رحیم است، و قرائت آن برای کسانی که به تاریخ معاصر یهود ایران علاقمندند آموزنده و لازم است. بالاخره کار بجایی میکشد که دکتر رحیم کهن با وزیر کشور، تیمسار سپهبد امیر احمدی، ملاقات میکند و او اطمینان میدهد که «هر کس بر ضد یهودیان ایران تحریکاتی نماید دستگیر و شدیداً تعقیب خواهد شد» (شماره ۲۰، ص ۱، ۴).

سالم زاده (شالوم زاده سابق و داود ادهمی امروز) سئوالات جالبی را در مورد انتخابات آزاد مطرح میکند و معتقد است که انتخابات یک امر حیاتی است و سرنوشت ملت به آن بستگی دارد. نویسنده از اینکه جامعه یهود ایران بر خلاف کلیه موازین دمکراسی جزو ملل متنوعه شناخته شده و فقط حق داشتن یک نماینده را در مجلس دارد، که آنهم بیشتر جنبه تشریفاتی بخود گرفته است، انتقاد میکند. سالم زاده، پس از اینکه عده ای از نمایندگان دوره چهاردهم مجلس را مایه «شر و نکبت و بدبختی» برای مملکت میداند، مینویسد: «در دوره های گذشته ما را فقط بجرم یهودی بودن از دوایر راندند، حقوق اجتماعی، ملی و سیاسی ما را پایمال کردند، ولی نمایندگان مربوطه ما کمترین دفاعی از حقوق ما ننمودند، بلکه یکی از آنها در مقابل اعتراض اشخاصی می گفت: من نماینده دولت هستم نه نماینده ملت.» (شماره ۲، ص ۱، ۴). دکتر همایون حکمتی به دنبال نظریات سالم زاده تقاضا میکند «قانون اقلیت ها ملغی شود [تا] یهودیها بتوانند مانند همه مردم کشور در انتخابات شرکت کنند» (شماره ۵، ص ۲).

در این هفته نامه افرادی چون ی. هاحوتصا (یعقوب ملمد)، ن. ش. (نعمت الله شهر آرای)، فرشته (سلیمان داروگر)، منوچهر امیدوار، شموئل انور (که بعد ها روزنامه نیسان را منتشر کرد)، موسی کرمانیان و تعدادی از جوانان روشنفکر آن دوره مقالات ارزنده ای دارند که در این مختصر نگنجند. وقتی ما مقالات انتقادی پنجاه سال پیش این هفته نامه را، مثلاً در مورد حبرا و مراد اریه (شماره ۲۰، ص ۱، ۲)، میخوانیم، از تغییراتی که در میزان زود رنجی، عدم تسامح و سریع التأثری اغلب افراد و سران جامعه امروزی به وجود آمده در حیرت میمانیم.

اینک، پس از گذشت پنجاه سال، انتشار مجدد هفته نامه ایسرائل در قالب یک مجموعه وزین قابل تحسین است. ایکاش دیگران نیز تلاش دکتر رحیم کهن و یارانش را در گرفتن حق مسلم یهودی ایرانی به عنوان یک شهروند سرافراز و برخوردار از حقوق مساوی دنبال کنند. یهودیان ایرانی هر کجا هستند صادقانه به ایران و ایرانی عشق می ورزند وسربلندی زادگاه خود را آرزو میکنند.



نوشته: الی ویزل

برگردان از متن اصلی فرانسه : نینا استوار


Professor Elie Wiesel

NIGHT
شب

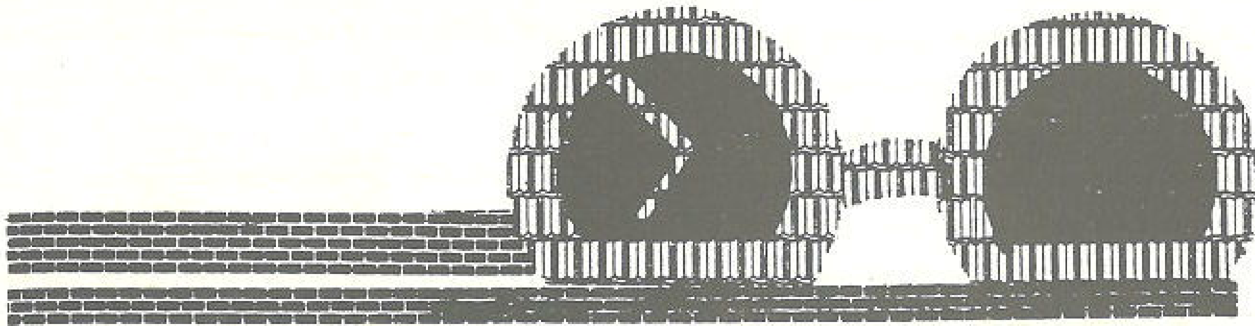
آخرین قسمت

پدرم به بیماری دیسانتری مبتلا شده بود و با بیمار دیگری در کنجی نشسته بود . من در کنارش نشسته بودم و از او مراقبت میکردم اما دیگر فکرش را هم نمیکردم که او از مرگ نجات پیدا کند . با این وصف خود را بهر دری میزدم و هرکاری که میتوانستم میکردم تا او را امیدوار کنم . او یک دفعه درجایش بلند شد و نشست آنوقت لبهای تبدارش را به گوشم چسباند (ELIEZER) باید بتو بگویم که طلا و پولها راکجا پنهان کرده‌ام ..... در زیر زمین ..... میدانی که ... و شروع کرد هرچه تندتر حرف زدن . انگار حدس زده بود که وقت دارد از دست میرود و او دیگر فرصت نمیکند تا همه چیز را برایم تعریف کند . سعی کردم باو حالی کنم که هنوز همه چیز بپایان نرسیده است . که باهم بمنزل برخواهیم گشت . اما او نمیخواست حرفم راگوش کند . یعنی نمیتوانست گوش کند . دیگر از دست رفته بود . نخ باریکی از خونابه از لبهایش جاری شده بود . چشمهایش بسته شد و بحالت خفقان افتاد . با دادن جیره‌ای نان به یک بازداشتی ساختمان پدرم موفق شدم جایش را بگیریم . بعدازظهر دکتر آمد و من فوری نزد او رفته و باو گفتم که حال پدرم خیلی بد است . او را باینجا بیاور .

باو گفتم که پدرم نمیتواند سرپا بند شود . اما آقای دکتر دلیل وبرهان سرش نمیشد . باوضع اسفناکی توانستم پدر را پیش دکتر ببرم . او را خوب نگاه کرد و بعد بسردی گفت - چه میخواهی . بجای پدر من باو جواب دادم - پدرم بیمار است . مبتلی به دیسانتری است . دیسانتری ؟کار من نیست من جراح هستم !.

بروید و جا را برای دیگران بازکنید . اعتراض من بجایی نرسید . پسرجان دیگر نمیتوانم صبر کنم ، مرا بجای خودم برگردان . او را برگرداندم و کمکش کردم تا دراز بکشد . دچار لرز شده بود . پدر سعی کن کمی بخوابی - بگذار خوابت ببرد . بزحمت نفس میکشید ، چشمهایش بسته بود اما مطمئن بودم که همه چیز را می بیند . اطمینان داشتم که حالا حقیقت هر چیزی را بخوبی درک میکند . دکتر دیگری به ساختمان آمد اما پدرم نخواست از جایش برخیزد . میدانست که برای او همه چیز تمام شده است . از طرفی این دکتر هم آمده بودکه بیماران را زودتر راحت کند . صدای دکتر را شنیدم که گفت - تنبل ها ، چیزیشان نیست ، فقط میخواهند در رختخواب بمانند . فکر کردم که با او دست به یقه شده و گلویش را بفشارم اما تاب و توانش را نداشتم . وضع نزار پدرم مرا میخکوب کرده بود . دستهایم را از میل بهم فشردن گلوی دکتر و دیگران و درآتش به حریق کشیدن دنیا و قاتلین پدرم میسوخت و درد میکرد . اما فریاد در گلویم ماند .

پس از اینکه جیره نان را تقسیم کردند پیش پدرم برگشتم او مثل



یک بچه داشت گریه میکرد . پسرجان مرا میزنند . کی ؟ فکر کردم هذیان میگوید . آنها این فرانسوی ها و آن لهستانی ، مراکتک زدند . قلبم جریحه دار شد و نفرتی به کینه‌های قبلی من افزوده شد و دلیلی کمتر برای زنده بودنم . الیزر .... الیزر .... بآنها بگو که مرا نزنند ، منکه کاری نکرده‌ام .... چرا مرا میزنند . اطرافیانش را بباد ناسزا گرفتم اما آنها مرا مسخره میکردند . بآنها قول نان و سوپ دادم اما میخندیدند . و بالاخره از کوره در رفتند ، آنها دیگر نمیتوانستند وجود پدرم را تحمل کنند چون پدر بیمار من دیگر نمیتوانست خود را به توالت برساند و همانجا احتیاجات خود را رفع میکرد . روز بعد پدرم شکایت کرد که جیره نانش را گرفته‌اند - کی ؟ موقعی که

خواب بودی ؟

نه خواب نبودم . خود را بروی من انداختند و نان را از من قاپیدند ......و آنوقت مرا زدند .... دیگر طاقت ندارم .... کمی آب بمن بده پسرجان - میدانستم که نباید آب بخورد اما آنچنان بالتماس افتاده بود که تسلیم شدم . آب برای او سم خطرناکی بود . اما من چکار برایش میتوانستم بکنم .... با آب و بدون آب ....درهر دو صورت او داشت میمرد . اقلاً تو به پدرت رحم کن ، باو رحم کنم . من ، تنها پسرش . این وضع یک هفته ادامه داشت . مسئول ساختمان از من سئوال کرد - این پدر تو است ؟ - بله خیلی مریض است . دکتر نمیخواهد کاری برایش بکند . او مستقیم در چشمانم نگریست و گفت - دکتر نمیتواند کاری انجام دهد . تو هم همینطور . و بعد دستهای پشمالویش را روی شانه‌ام گذاشت و اضافه کرد - کوچولو ، خوب گوش کن چه میگویم ، فراموش نکن که تو در بازداشتگاه مرگ هستی . اینجا هرکسی باید برای خود جدال کند بدون اینکه به دیگری بیاندیشد . حتی به پدر خود . اینجا این پدر نگهدار تو نیست و نه برادر و نه دوست . هرکسی اینجا برای خودش زنده است و برای خود میمیرد فقط خودش و نصیحتی بتو میکنم دیگر جیره نان و سوپت را به پدر پیرت نده .تو نه تنها نمیتوانی کاری برایش انجام دهی بعکس داری خودت را هم بکشتن میدهی . تو تازه باید جیره غذایی او را دریافت کنی . بدون اینکه حرفش را قطع کنم باو گوش میدادم و در دل باو حق دادم بدون اینکه بتوانم بخودم بقبولانم اما جرات نکردم بخودم اعتراف کنم . باخود گفتم - برای نجات پدر پیرت خیلی دیر شده است . تو میتوانی دو جیره نان و دو جیره سوپ دریافت کنی . این افکار فقط در مدت یک ثانیه از فکرم خطور کرد . تنها یک ثانیه . اما خود را گناهکار حس میکردم . دویدم و کمی سوپ به پدرم دادم . اما او خوشش نیامد و فقط آب میخواست . پدر آب نخور ، کمی سوپ بخور . چرا آنقدر بامن بدرفتاری میکنی پسرجان من دارم از دست میروم . کمی آب .....

برایش آب بردم و بعد ساختمان را برای حضور وغیاب ترک کردم . اما با نوک پا برگشتم و روی تختی که بالای تخت پدرم بود دراز کشیدم . بیماران اجازه نداشتند در ساختمان بمانند و من که تصمیم نداشتم پدرم را ترک کنم خود را به بیماری زدم . سکوت همه جا حکمفرما بود و تنها صدای چند ناله آرامش آنهارا برهم میزد . جلوی ساختمان (S.S) ها دستور میدادند . یک نظامی از جلوی تختخوابها گذشت ، پدرم التماس میکرد - پسرجان آب ، دارم میمیرم . روده‌هایم دارد بیرون میریزد . نظامی فریاد کرد ، آنجا چه خبراست . ساکت شو . و پدرم ادامه میداد - الیزر .... آب . نظامی باو نزدیک شد و فریاد کشید که ساکت باشد . اما پدرم صدای او را نمی شنوید و یکبار دیگر نیز مرا صدا کرد . آنوقت آن نظامی با باطوم ضربه شدیدی به سر او زد . من تکان نخوردم . میترسیدم . بدنم بنوبه خود از دریافت چنین ضربه‌ای میترسید پدرم ناله‌ای کرد و کلمه‌ای بر زبان آورد نام مرا . و من دیدم که یک درمیان دارد نفس میکشد اما بازهم حرکت نکردم . پس از حضور و غیاب وقتی که از بالای تخت بزیر آمدم لبهایش که داشت میلرزید و حرف میزد دیدم . درحالیکه روی او خم شده بودم یکساعت همینطور او را نگاه میکردم . میخواستم صورت حزن آلود و سر شکسته‌اش را در

وجودم حک کنم . و بعد ساعت خواب فرا رسید مجدداً از تختی که بالای تخت پدرم بود بالا رفتم . پدر هنوز زنده بود . ۲۸ ژانویه ۱۹۴۵ .

روز ۲۹ ژانویه صبح زود از خواب برخاستم . بجای پدرم یک بیمار دیگر آنجا خوابیده بود . پدر را حتماً صبح زود به کوره آدم سوزی برده بودند .

شاید هم هنوز داشت نفس میکشید . بر مرگش فاتحه‌ای خوانده نشد و بیادش حتی شمعی هم اشک نریخت !. آخرین کلامش نام من بود . مرا بیاری طلبیده بود و من جوابش را نداده بودم . گریه نمیکردم و همین اشک نریختن آزارم میداد . اما دیگر اشکی برایم نمانده بود . و بعد ..... اگر در اعماق وجدان سست و متزلزل خود را کاوش میکردم شاید به چیزی شبیه این بر میخوردم که ، بالاخره راحت شدم .

تا ۱۱ آوریل میبایستی در بوخن والد بمانیم .درباره زندگی این مدت حرفی نمیزنم چون زندگی دیگر برای من اهمیتی نداشت .

بعد از مرگ پدرم هیچ چیز دیگر مرا تحت تاثیر قرار نمیداد . مرا به ساختمان پسر بچه‌ها بردند و درآنجا ما ۶۰۰ نفر بودیم . جبهه داشت بما نزدیک میشد .

روزگار من در یک لاقیدی و بیهودگی محض میگذشت . فکر و ذکرم فقط خوردن بود دیگر نه به پدرم می اندیشیدم و نه بمادرم . گاهگاه اتفاق میافتاد که خواب هم میدیدم . خواب یک ظرف سوپ را .

۵ آوریل تاریخ ورق خورد . کمی از بعدازظهر گذشته بود . همه در ساختمان سرپا منتظر بودیم که یک (S.S) بیاید و ما را سرشماری کند اما آنها دیر کرده بودند و یک چنین تاخیری در تاریخ بوخن والد سابقه نداشت ، حتماً اتفاقی افتاده است . بعد از دوساعت یک دستور از بلندگوهای اردوگاه بگوش رسید . تمام یهودیان خود را به میدان حضور وغیاب برسانند پایان کار فرا رسید هیتلر سر قول خود ایستاده بود . بچه‌های ساختمان راه میدان را پیش گرفتند . چاره دیگری نداشتند چون گوستاو مسئول ساختمان با چوب دستی با ما حرف میزد .

اما در طول راه زندانیانی را دیدیم که زمزمه میکردند - برگردید به ساختمانتان . آلمانها میخواهند شما را تیرباران کنند . برگردید و ازجایتان تکان نخورید . ما برگشتیم و درمیان راه فهمیدیم که گروه نهضت مقاومت اردوگاه مصمم است که یهودیان را تنها نگذاشته و مانع قتل عام آنها شود .چون دیروقت شده و در ضمن هرج و مرج عظیمی بوجود آمده بود . عده‌ای از یهودیان خود را غیر یهودی جا زده بودند - رئیس اردوگاه تصمیم گرفت که روز بعد یک حضور و غیاب عمومی انجام شود و همه میبایستی حضور داشته باشند . حضور وغیاب انجام شد و رئیس اردوگاه اعلام کرد که بوخن والد تخلیه میشود . افراد بازداشتی ده ساختمان آنجارا تخلیه خواهند کرد . از بعداز آن روز دیگر جیره غذا قطع شد . هر روز هزاران بازداشتی از در اردوگاه میگذشتند و دیگر بر نمیگشتند . روز ۱۰ آوریل هنوز ۲۰ هزار نفر در اردوگاه بودیم .

و دربین آنها صدها پسربچه . تصمیم داشتند که همه را تاشب از آنجا برده و بعد اردوگاه را منفجر کنند همه ما را در میدان بزرگ گرد آوردند . در صف های ۵ نفری ایستاده و منتظر بازشدن در بزرگ اردوگاه بودیم که ناگهان صدای آژیر خطر بگوش رسید . آن شب برای تخلیه اردوگاه دیر شده بود تصمیم به فردا محول شد و همه ما به ساختمانهای خود برگشتیم . گرسنگی داشت مارا هلاک میکرد .

از دو روز پیش باین طرف چیزی نخورده بودیم ، جز مقداری علف و کمی پوست سیب زمینی که در اطراف آشپزخانه پیداکرده بودیم . ساعت ۱۰ روز بعد (S.S) ها آخرین قربانیان را بطرف میدان هول میدادند . آنوقت بود که نهضت مقاومت تصمیم گرفت علناً وارد عمل شود . و مردان مسلح یک دفعه از هرگوشه و کنار سر بیرون آوردند و حادثه درگیر شد .

افجار بمب دستی و سروصداهای دیگر . ما بچه‌ها در ساختمان خود روی زمین دراز کشیده بودیم .نبرد مدت زیادی طول نکشید نزدیک ظهر (S.S) ها فرار کردند و گروه مقاومت نبض اردوگاه را در دست گرفت . ساعت حدود ۶ بعدازظهر بود که اولین تانک های ارتش امریکا در آستانه در اردوگاه بوخن والد نمایان شدند و اولین عمل ما مردان از بند رسته این بود که خود را به انبار آذوقه برسانیم . و جز این به چیز دیگری فکر نمیکردیم . نه به انتقام و نه به نزدیکانمان . فقط به نان ! و حتی وقتی که هم سیر شدیم کسی بفکر انتقام نبود . روز بعد چند نفر از جوانها به (WEIMAR) رفتند تا مقداری لباس و سیب زمینی و چند تا هم دختر با خود بیاورند ! اما از انتقام و تلافی هیچ اثری نبود . سه روز پس از آزاد شدن بوخن والد من دچار مسمومیت شدید گشته و سخت بیمار شدم . مرا به بیمارستان انتقال دادند و دو هفته بین مرگ وزندگی بودم .

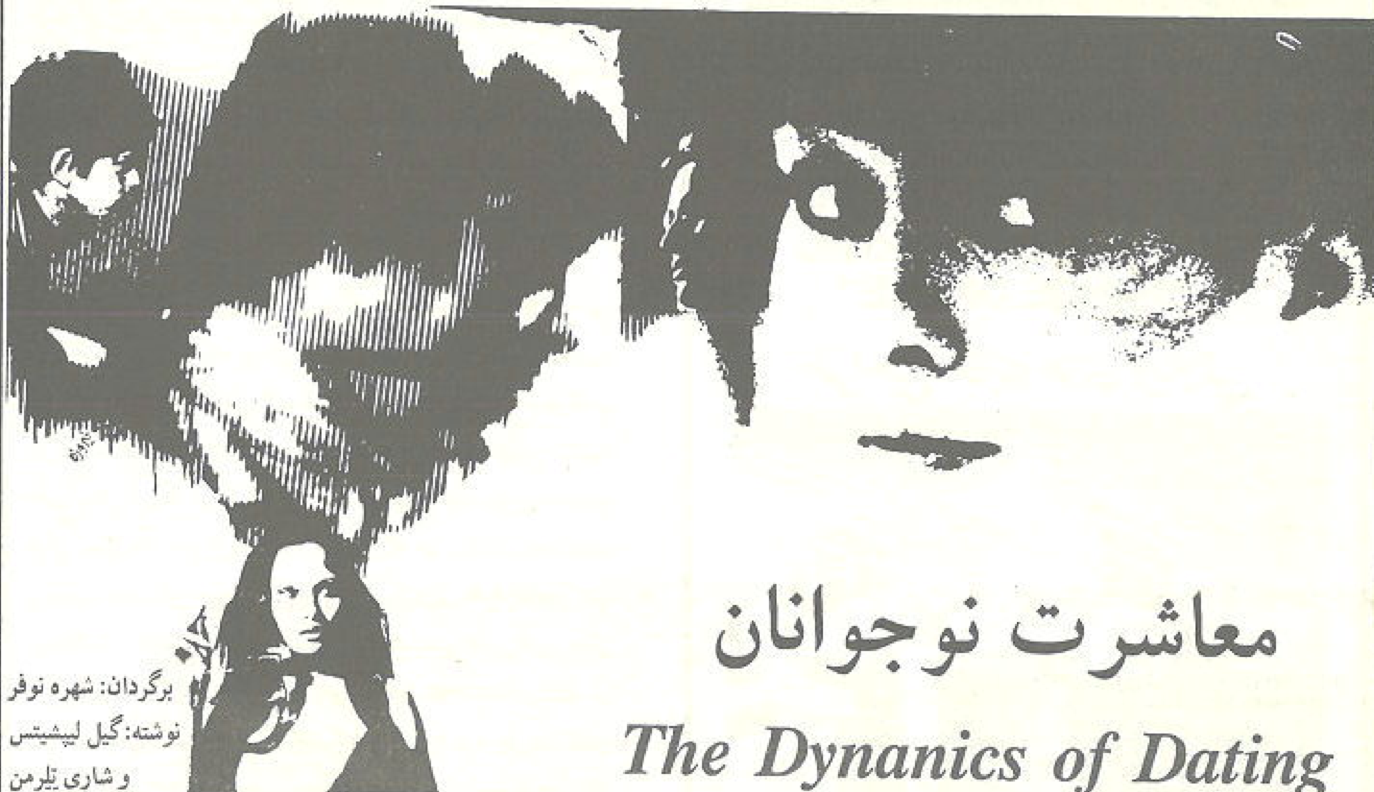
یکروز پس از اینکه تمام قوایم را جمع کردم موفق شدم که سرپا بایستم . میخواستم خود را درآئینه‌ای که به دیوار روبرو آویزان بود ببینم . از وقتی که از گتو خارج شده بودم دیگر خود را درآئینه ندیده بودم . از اعماق آئینه جسدی مرا تماشا میکرد . نگاه این مرده دیگرلحظه‌ای مراترک نکرده و هنوزدر چشمان من است .

«پایان»

قابل توجه دوستداران شب شعر:

با عرض پوزش بدینوسیله به اطلاع می‌رسانیم که برنامه شب شعر گروه یاران به علت تقارن با ایام سوگواری تیشابه آو از روز یکشنبه ۲۱ جولای ۱۹۹۶ به تاریخ یکشنبه ۸ سپتامبر موکول گردید.

لطفاً برای اطلاعات بیشتر با گروه یاران شماره تلفن ۱۱۶۱-۲۸۱(۳۱۰) تماس حاصل فرمائید.



معاشرت نوجوانان

The Dynanics of Dating

برگردان: شهره نوفر
نوشته: گیل لیپشیتس
و شاری تِیلرمن

با راهنمایی به موقع و درست به نوجوانان و با گوش دادن به درد دلهای آنان والدین می‌توانند به تصمیم گیری‌های درست و به جای نوجوانان کمک کنند.

در میشنا آمده است، که در عهد عتیق یکی از مهمترین روزها در اسرائیل روز ۱۵ ماه آو و روز توبه و کفاره بوده. این دو روز، به عنوان جشن نوجوانان محسوب می‌شده و دختران جوان با لباسهای سفید در باغهای انگور می‌رقصیدند و می‌خواندند: «**مردهای جوان، چشمهایتان را بگشائید و عروس آینده خود را انتخاب کنید.**»

با گذشت دو هزار سال از زمان معبد دوم، بسیاری از آداب و رسوم دگرگون شده است. حتی از زمانی که پدران و مادران ما به خواستگاری عروس آینده خود می‌رفتند نیز، زمان و مکان فرق کرده است.

نوجوانان امروزی به ندرت اصطلاح **Date** (قرار ملاقات، معاشرت رسمی) را به کار می‌برند. به قول دختر جوانی اصطلاح **Date** به معنی این است که پسری به دنبال دختر برود، با هم بیرون بروند پسر خرج سینما و یا رستوران را بدهد و دختر را به خانه بازگرداند.

نوجوانان امروزه بیشتر ترجیح می‌دهند که به صورت گروهی بیرون بروند ولی دیر یا زود، خواه نا خواه دختران و پسران به صورت جفت در می‌آیند و فقط با جفت خود بیرون رفته و دیگر در میان گروه نمی‌باشند. در این صورت بیرون رفتن است که بیرون رفتن برای نوجوانان به صورت تفریح و سرگرمی جلوه می‌کند و برای پدران و مادران به صورت دردی سخت درمان و اعصاب خرد شده و تا حدودی این حس به نوجوانان هم سرایت پیدا خواهد کرد.

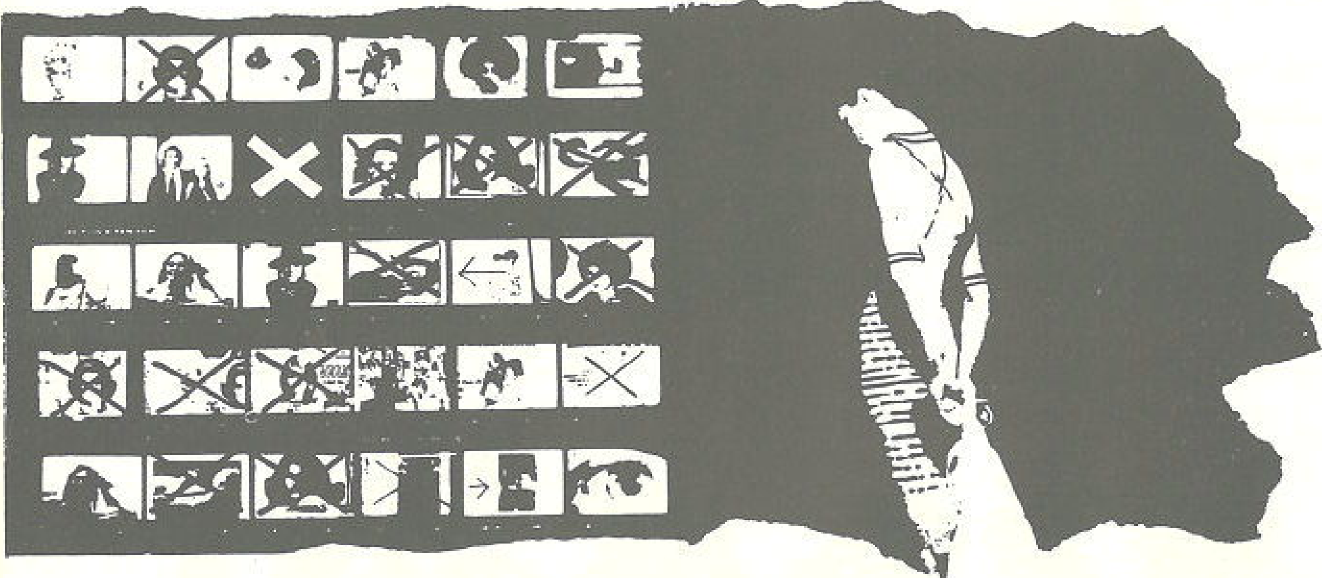
گر چه نباید نوجوانان را آزاد گذاشت که هر چه خواستند بکنند، بلکه با راهنمایی و صحبت در مورد راههای پر پیچ و خم و سختی که نوجوانان در پیش دارند و در مواردی با کوتاه آمدن، این فرصت را به نوجوانان بدهند که خود تصمیم گیرنده نیز باشند.

ضرب‌المثلی در زبان یدیش می‌گوید: «**قبل از ازدواج مطمئن باش که شخصی راکه ممکن است از او طلاق بگیری بشناسی.**» راجع به معنی این جمله می‌توان ساعتها صحبت کرد. ربای **Roland B. Gittelsohn** در کتاب **A Jewish View of Teenage Saxuality** به نوجوانان توصیه می‌کند «سالهای آخر دبیرستان و اول دانشگاه، زمانی است که هر شخصی می‌باید در مورد عشق، سکس و ازدواج فکر کند. هر نظر، عقیده و رابطه‌ای را در مورد بیرون رفتن، اخلاق و رفتار در مورد مسایل جنسی در این سالها در پیش بگیرید، رابطه مستقیمی در آینده برای انتخاب همسر و ازدواج موفق شما خواهد داشت.» با کمک به نوجوانان برای یافتن و محدود کردن ارزشها و رابطه‌هایی که در نظر دارند، ناخودآگاه نظری تحمیلی و جدی در فکرشان برای انتخاب زوج آینده خود خواهند داشت.

ربای شیمعون در تلمود گفته است: «**هر کس می‌باید همیشه نتیجه عمل خود را در نظر داشته باشد.**» چندی قبل در سمیناری که از طرف

سازمان‌های مختلف یهودی در مسایل جوانان تشکیل شده بود، این موضوع مورد بررسی عمیقی قرار گرفت. نتیجه این بررسی بر این قرار شد که اگر این نظریه را همیشه به خاطر داشته باشیم و بر طبق آن در موقع **Dating** عمل کنیم، رابطه‌های انسانی و حتی جنسی به صورت روندی آرام در جریان خواهد بود. چراکه رابطه‌های اولیه و دوستیهای دوران نوجوانی معمولاً پایه گذار دوستی‌ها و روابط آینده‌اند. هر عملی، عکس‌العمل جداگانه‌ای در بر دارد. بنابراین سنین قبل از نوجوانی بهترین سالها برای نصیحت کردن و آشنایی کودکان و نوجوانان آینده با نظریه‌ها و تئوریهای خانواده است.

۸ یا ۹ سالگی بخصوص در مورد دختران، سالهای عاشق شدن امروز و فارغ شدن فرداست. در این سن و سالها معمولاً کودک هر چند روز یکبار عاشق معلم، فردی مشهور، هنرپیشه و یا خواننده نسل جوان می‌شود. عاشق معلم و یا هنرپیشه شدن، عشق امنی است و خطرناک



نمی‌باشد و راه را برای احساسات آینده کودک هموارتر می‌کند.

اگر می‌دانید که فرزندتان عاشق شخص مشهوری شده است، بهترین موقعیت برای کمک و همیاری و همچنین گرفتن اطلاعات از اوست. مثلاً بپرسید چه چیز این شخص او را مفتون خود کرده است و چه چیز از همه مهمتر است و بیشتر جلب نظر می‌کند و با ارتباط دادن شخص مذکور با اطرافیان، خصوصیات خوب و بد هر کس را مورد تجزیه قرار دهید و در نتیجه کودکان و نوجوانان خود را به واقعیت‌ها نزدیک‌تر خواهید کرد. اگر این عشقهای زودگذر برای مدت طولانی در مورد یک شخص ادامه پیدا کرد حتماً با پزشک و یا روانشناس متخصص مشورت کنید.

نوجوانان ۱۲-۱۱ ساله همانطور که قبلاً نیز متذکر شدیم اغلب با گروههای کوچک بیرون می‌روند **(Hangout)** ولی ممکن است رفته رفته شروع به مشخص کردن خود به عنوان دوست دختر و یا دوست پسر دیگری بکنند. رابطه‌های کوتاه مدت و غیر عاشقانه با جنس مخالف به آنان امکان این را می‌دهد که درجه آب را امتحان کنند و با احساس متعلق بودن به دیگری بیشتر به درون خود بنگرند.

خطر از وقتی شروع می‌شود که فشار همسالان، کودکان و نوجوانان را وادار به رابطه‌های جنسی، مشروب، سیگار و یا مواد مخدر قبل از بالغ شدن عقلی و رشد فکری کامل و خود شناسی کند.

بطور مسلم اولین فکر والدین حفاظت و مراقبت فرزندانشان است ولی حفاظت بیش از حد نیز می‌تواند باعث عقب ماندگی رشد فکری نوجوانان گردد. نوجوانان احتیاج دارند خود نیز اجازه تجزیه و تحلیل مسائل مختلف را داشته باشند. به گفته دیگر والدین می‌باید آزادیهایی را که به فرزندان می‌دهند مطابق با رشد فکری و قوه تشخیص آنان باشد و با مراقبت دورادور و راهنمایی همواره هم محافظ آنان باشند و هم نوجوانان را برای قبول مسئولیتهای بزرگتر آینده تربیت کنند.

در سنین ۱۳-۱۴ سالگی نوجوانان شروع به یادگیری دو نفره می‌کنند. آگاهی همیشگی که فرزندانتان با چه کسانی دوست هستند، وقت خود را چگونه می‌گذرانند، و به کجا می‌روند و چه کار می‌کنند اهمیت زیادی دارد. همیشه درب منزل خود را برای آنان و دوستانشان باز نگه دارید. مکانی امن در اختیارشان بگذارید و اجازه بدهید وقت خود را در منزل به تماشای تلویزیون و یا وقت گذرانی بگذرانند. باز هم در موقعیت‌های مناسب بطور جدی راجع به طریقه، فکر و نظر خانوادگی خود در مورد انسانیت و رابطه‌های فردی و جنسی صحبت کنید (به غیر از در اتومبیل قبل از رفتن به مهمانی).

با رسیدن سن ۱۵-۱۶ سالگی بسیاری از نوجوانان امروزی به صورت جدی‌تر با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند به این ترتیب که فقط با

فرد خاصی بیرون می‌روند. این زمانی است که بیش از پیش باید علاقه خود را به زندگی آینده آنان نشان دهید. راجع به مزایای رابطه‌های خوب با آنان سخن بگویید.

بیشتر نوجوانان عقاید زیر را در رابطه‌های انفرادی خود در نظر می‌آورند و اگر نه این موارد را به آنان گوشزد کنید: به عقیده یکدیگر احترام گذاشتن، با یکدیگر جور بودن، اعتماد به یکدیگر، به راحتی با یکدیگر سخن گفتن، برای دیگری ارزش قائل شدن و قول دادن. به فرزندانتان کمک کنید تا راه‌های خوب را انتخاب کنند. با اعتماد بیشتر به آنان و گذاشتن مسئولیتهای بزرگتر بر دوششان دوباره در مورد نتیجه اعمالشان به آنان گوشزد کنید.

برای کمک به این تغییرات ربای **Joel S. Wasser** سؤال زیر را برای راهنمایی نوجوانان به یافتن راه و عقیده درست پیشنهاد می‌کند.*

«نظر به اینکه دستور و مشیت الهی بر این است که بالاترین خواسته تمامیت هر فرد، تقدس ذاتی اوست.» اگر خداوند دوست دختر و یا پسر شما را شبیه به خود آفریده، چگونگی عمل، راه درست و نتیجه مثبت عمل شما با او چه خواهد بود؟

بگفته **Eric Fromm** روانشناس در کتاب **The Art of Loving** چهار نکته مهم برای یک عشق حقیقی وجود دارد که عبارتند از: «در فکر دیگری بودن، محترم شمردن دیگری، احساس مسئولیت کردن و بخشش و معرفت.» اینها همان نکته‌هایی هستند که باید مرتب به فرزندان گوشزد کنید که در نظر داشته باشند و آن را اساس عشق و ازدواج خود قرار دهند.

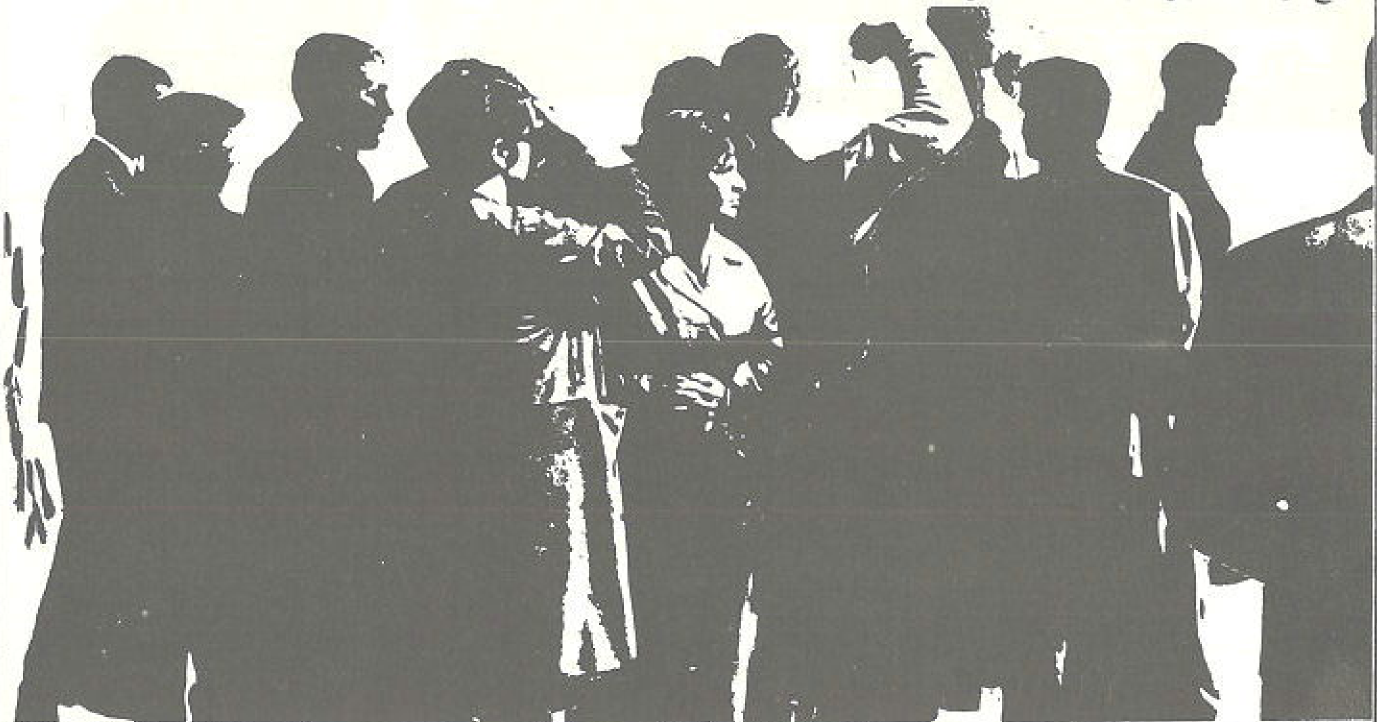
در همان زمانی که فرزندان شما فکر دوستی با جنس مخالف را شروع می‌کند مهمترین نظر و خواسته والدین میباید در مورد انتخاب جفت از دین و مذهب خود باشد. باید مرتب در این مورد به فرزندان هشدار داد و بزرگترین دلیل برای خارج نشدن از دین را همان برقرار بودن یهودیت از قرنها قبل و امیدواری و مسئولیت تحویل یهودیت به نسل آینده را به دوش آنان گذاشت و همچنین نابسامانی و ناموفق بودن اکثر ازدواجهای خارج از دین را برای آنان نام برد.

والدین نه تنها باید مخالفت خود را در مورد وعده ملاقاتها و دوستی‌های خارج از دین **Inter Dating** مشخص کنند بلکه با نشان دادن اهمیت یهودیت در کارهای روزمره و همچنین دوستی‌های نزدیک و رابطه‌های شخصی خارج از دین به شدت بپرهیزند.

در جواب والدینی که می‌گویند خانواده‌های یهودی در اطرافشان زیاد نیستند و یا مشکلِ نبودن یهودیان را در مدرسه و یا محله خود حس می‌کنند باید گفت که راهها و چاره‌های دیگری نیز برای تماس یافتن با یهودیان دیگر موجود است مثل گروههای جوانان یهودی، کلاسهای آموزش یهودیت، مدارس تابستانی و مسافرتهای گروهی جوانان بخصوص به اسرائیل.

در خاتمه به عنوان مترجم این مقاله و مادر دو فرزند ۱۸ و ۱۵ ساله لازم به اشاره می‌دانم که اعمال و مشخصات سنی که در این مقاله آمده با موقعیت، تربیت و شرایط زندگی یهودیان ایرانی مطابقت زیادی ندارد، اما آگاهی در این زمینه‌ها می‌تواند کمک شایانی در یافتن راه مناسب خانوادگی برای کمک و همفکری با کودکان و نوجوانان و حتی جوانانمان داشته باشد.

* "We are Family", a publication of the United Synagogue of Conservative Judaism's Department of youth activity (1991).



برگردان: مینو ذهابیان (کوتال)

پروردگارا، من فقط ۱۷ سالم است



روزی که من مُردم یک روز معمولی مدرسه‌ای بود. آرزو می‌کنم که با اتوبوس رفته بودم، ولی مغرورتر از این بودم که با اتوبوس بروم. به خاطر می‌آورم که چطور با چاپلوسی و ریشخند ماشین را از مادرم گرفتم.

«مادر همین یک خواهش را دارم، ترا خدا، همه بچه‌ها رانندگی می‌کنند.»

وقتی زنگ ساعت ۲:۵۰ دقیقه به صدا در آمد، تمام کتابهایم را در گنجه ریختم. و حالا تا ساعت ۸:۴۰ دقیقه فردا صبح آزاد بودم. به طرف پارکینگ دویدم، فکر رانندگی ماشین مرا هیجان زده کرده بود. آقا و ارباب خودم بودم آزاد...آزاد.

مهم نیست که تصادف چطور اتفاق افتاد. من بچه بازی در آوردم، خیلی به سرعت می‌رفتم. خود را در معرض آزمایش و ریسک‌های احمقانه‌ای گذاشته بودم. ولی از آزادی خود لذت می‌بردم و کیف می‌کردم.

آخرین صحنه‌ای که یادم است رد شدن از جلوی پیرزنی بود که به نظر می‌آمد که خیلی کند و آهسته راه می‌رود، و ناگهان صدای گوش خراش تصادف را و تکان شدید آن را احساس کردم. شیشه و آهن به همه جا پرتاب شده بود. به نظر می‌رسید که تمام بدنم زیر و رو می‌شود، و صدای جیغ خود را شنیدم.

ناگهان بیدار شدم، دور و بَرَم خیلی ساکت و آرام بود. یک افسر پلیس بالای سر من ایستاده بود. بعد قیافه یک دکتر را دیدم. تمام بدنم له و لورده شده بود غرق در خون بودم و

دور و بَرم پُر از شیشه خورده بود. ولی عجیب بود که اصلاً چیزی احساس نمی‌کردم.

«هی، اون ملافه را روی سر من نیاندازید من نمی‌توانم مرده باشم. من فقط ۱۷ سالم است. امشب با دوست دخترم قرار ملاقات دارم، بناست که من بزرگ شوم و یک زندگی عالی داشته باشم. من هنوز زندگی نکرده‌ام. من نمی‌توانم مرده باشم.»

بعدها من را در یک جعبه جا دادند. اقوامم بایستی بود مرا شناسائی کنند. راستی چرا میبایستی آنها مرا در این وضعیت ببینند. چرا باید من چشمهای مادرم را وقتی که وحشتناک‌ترین حادثه زندگیش را می‌دید ببینم. پدرم ناگهان تبدیل به یک پیر مرد شده بود. او به مسؤول آنجا گفت:

«بله او پسر من است.»

مراسم تدفین خیلی عجیب بود. تمام اقوام و دوستانم را که از برابر تابوت من می‌گذشتند می‌دیدم. آنها تک‌تک از جلوی من عبور می‌کردند و با غم انگیزترین چشم‌هایی که من تاکنون دیده بودم به من نگاه می‌کردند. بعضی از دوستانم گریه می‌کردند. چند تا از دخترها دست مرا لمس می‌کردند و هق‌هق کنان از پیش من رد می‌شدند.

خواهش می‌کنم کسی مرا بیدار کند و مرا از اینجا بیرون ببرد. من نمی‌توانم پدر و مادرم را این چنین در هم شکسته ببینم. پدر بزرگ مثل آدمهای مصنوعی حرکت می‌کند. همه گیج و مبهوت هستند. هیچ کس این را باور نمی‌کند. و من خودم هم نمی‌توانم این باور کنم. خواهش می‌کنم مرا دفن نکنید. من نمرده‌ام. من باید خیلی زندگی کنم. من می‌خواهم دوباره بخندم و بدوم. من می‌خواهم بخوانم و برقصم. خواهش می‌کنم مرا در زیرخاک نکنید. خدایا قول می‌دهم که اگر یک بار دیگر به من فرصت بدهید من بهترین و دقیق‌ترین راننده دنیا بشوم. تمام آرزویی که دارم اینست که یک بار دیگر به من فرصت بدهید.

خواهش می‌کنم...خدایا...من فقط ۱۷ سالم است.

نوشته: منشه امیر

کشورهای جهان و تروریسم در خاورمیانه

ازمجموع رویدادهای هفته های اخیر درصحنه بین المللی چنین برمیاید که کشورهای جهان شکیبائی خودرا نسبت به تروریسم و عملیات تروریستی از دست میدهند وهرچه زمان میگذرد بیشتر معتقد میگردند که اگر یک همکاری گسترده بین کشورها و دولتها بعمل نیاید، سرطان تروریسم وقتل کورکورانه زنان وکودکان و مردان همچنان ریشه خواهد دوانید و امنیت وآرامش رادر جهان بخطر خواهد انداخت.

در مورد آنچه که به خاورمیانه مربوط میشود، انفجار مهیب پایگاه هوائی آمریکائیان درظهران عربستان سعودی بود که دنیا را تکان داد وپیش ازآن عملیات خرابکاری دربحرین وآدم کشیها درمصرو سلسله عملیات مسلحانه در چند نقطه دیگر.

درخاورمیانه، همه عملیات تروریستی به گروههائی نسبت داده شد که یا از حکومت اسلامی ایران مستقیماً دستور میگیرند ویا خود را مریدان مکتب رهبران حکومت میدانند واز کمکهای گسترده مالی، نظامی واطلاعاتی برخوردارند.

گر چه همیشه حکومت کنونی ایران هرگونه دخالت خود را در عملیات تروریستی تکذیب میکند، ولی روزگاری بود که رسانه های گروهی حکومت علناً تهدید میکردند که اگر دیگر کشورها به خواسته های آنان گردن ننهند ویا مثلاً ماموراني را که باتهام ارتکاب عملیات تروریستی بدستور حکومت ایران بازداشت گردیده وحتی محاکمه ومحکوم شده اند آزاد نکنند "حزب الله بین المللی" از آنها انتقام خواهد گرفت. ولی اکنون مدتی است که این گونه تهدیدها دیگر شنیده نمیشود وحکومت اسلامی ایران ترجیح میدهد خود را بزرگترین قربانی تروریسم معرفی کند وحالت مظلومیت بخود بگیرد.

ولی امروز دیگر این ابراز مظلومیتها کسی راتحت تاثیر قرار نمیدهد ووجهه ای برای حکومت اسلامی ایران تأمین نمیکند. تقریباً همه کشورهای جهان معتقد گردیده اند که حمایت از گروههای خشونت طلب وبنیادگرای اسلامی بخشی از ایدلوژی و جزئی جدائی ناپذیر از تاکتیکهای حکومت ایران برای رسیدن به هدفهای سیاسی-مذهبی-ایدیولوژیک خود درمنطقه است.

دو کنفرانس بین المللی درظرف کمتر از یک هفته حکومت اسلامی ایران راصریحاً وبا ذکر نام آن مورد نکوهش قرار دادند. یکی کنفرانس سران ونمایندگان ۲۱ کشور عرب بود که درقاهره برگزار شد ودر آن برای نخستین بار اعراب بصورت مستقیم اتهام تروریست پروری و فتنه انگیزی و آشوب طلبی به حکومت ایران بستند و دیگری کنفرانس هفت باضافه یک یعنی هفت کشور صنعتی جهان غرب وجمهوری روسیه بود که صریحاً ازایران خواستند از حمایت نسبت به گروههای ترور دست بردارد، درروند صلح اخلال نکند وغیره و غیره.

قطعنامه های ضد ایرانی دو کنفرانس عالی مهم بین المللی که درظرف یک هفته صادر گردید از عمق انزوای حکومت اسلامی ایران پرده برمیدارد. امروز دیگر نه فقط آمریکا بلکه اروپا و کانادا وژاپن نیز حکومت ایران راعلناً به تروریست پروری متهم میسازند و ۲۱ کشور عرب وحتی سوریه که حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی سران آن را "برادران مسلمان و عزیز خود" نام مینهد در قطعنامه خود حکومت ایران را به آشوبگری دربحرین متهم ساختند وخواستار گردیدند از این بازی دست بردارد.

عمق انزوای حکومت اسلامی هنگامی آشکارتر میگردد که درنظر بگیریم شعار اصلی این رژیم صدور انقلاب به کشورهای دورونزدیک است وامید دارد که این انقلاب ودستاوردهای آن مورد تقلید همه ملتهای مسلمان قرار گیرد و موجب فروریختن همه نظامهای موجود شود تاراه برای احیای امپراطوری اسلامی هموار گردد که رهبری آنرا سران حکومت ایران بدست داشته باشند.

این خبر که وزیر خارجه حکومت اسلامی ازنتایج کنفرانس عالی سران هفت کشور صنعتی جهان ابراز خرسندی کرد و دلیل این خرسندی را آن دانست که

اروپائیان توصیه امریکا را برای پیوستن به تنبیه های اقتصادی نپذیرفته اند تازگی ندارد و بهیچوجه شگفت انگیز نیست. آنچه موجب حیرت میشود آن است که آقای ولایتی این امر را یک تحول تازه توصیف کرد و نسبت به آن ابراز غرور نمود.

این امر که در حکومتهای غیر آزاد، سران بزرگترین شکست را نیز یک پیروزی جلوه میدهند امر تازه ای نیست. صدام حسین جنگ دوم خلیج فارس را که ام المعارک یعنی مادر همه جنگها لقب داده بود بزرگترین پیروزی نظامی تاریخ اعراب توصیف کرد که همگان دقیقاً از عمق شکست او آگاهند. مرحوم مغفور عبدالناصر رهبر مصر در سالهای شصت و اوائل هفتاد نیز هر شکست نظامی را بزرگترین پیروزی جلوه میداد و حکومت اسلامی ایران نیز که جنگ هشت ساله با عراق را بزرگترین دستاورد نظامی خود لقب داده است.

بنا براین وقتی آقای ولایتی نتایج کنفرانس گروه هفت را پیروزی توصیف میکند شگفت آور نیست ولی وقتی او میکوشد مخالفت کشورها با ترور را به مخالفت با اسلام تعبیر کند باید گفت که ایشان کمی زیاده روی کرده است. زیرا اگر چنین باشد پس همه ۲۱ کشور عرب نیز با اسلام مخالفند وطبعاً روسیه و هفت کشور صنعتی غرب نیز باصطلاح آنان، ضد اسلامی میباشند.

سران حکومت اسلامی که تا دیروز انفجار تروریستی در ظهران عربستان سعودی را نکوهش نکردند و دیروز نیز آقای ولایتی به این گفته اکتفا کرد که چنین اقدامی مورد قبول ایران نیست، از اینکه برخی محافل جهانی انگشت رژیم ایران را پشت سر این انفجار دیده اند ابراز گله و خشم مینمایند.

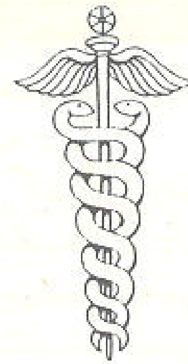
مگر نه آن است که آیت الله خمینی در کتاب کشف الاسرار که حدود ۴۰ سال پیش نگارش شد نوشت که از وظایف دینی مسلمانان برافکندن رژیم وهابی خاندان سعود در حجاز است؟ مگر آیت الله خمینی در وصیت نامه سیاسی خود و در اظهاراتش در سالهای اخر عمر نگفت: اگر ما از مسأله قدس بگذریم، اگر ما از صدام بگذریم، اگر ما از همه کسانی که به بدی کردند بگذریم، نمیتوانیم از مساله حجاز بگذریم -وافزود: مساله حجاز باب دیگری است غیر مسأله چیزهای دیگر.

(رجوع شود به صحیفه نور جلد ۲۰ صفحات ۱۳۵ تا ۱۴۸).

مگر سران حکومت اسلامی ایران عقیده ندارند که رژیم سعودی فاسد است و پای امریکائیها را در منطقه باز کرده و باید آنها را سرنگون کرد. مگر به همین منظور آنها سازمانهای باصطلاح آزادیبخش جزیره العرب در تهران وقم برپا نکرده اند؟ مگر نه این است که آنها بیم دارند آمریکا پادگان ظهران را ممکن است به پایگاه حمله نظامی علیه حکومت ایران مبدل سازد؟

آیا وقتی این واقعیات را در نظر بگیریم شگفت انگیز است که در رابطه با این اقدام تروریستی علیه آمریکائیان در عربستان انگشت اتهام بسوی حکومت اسلامی ایران دراز میشود؟

(این نوشتار بعنوان تفسیر سیاسی هفته، در اول ماه ژوئیه از رادیو اسرائیل پخش شد).



تازه‌های پزشکی



از
دکتر نیسان بامداد

پژوهش‌های تازه درباره بیماری پارکینسون PARKINSON:

بیماری پارکینسون بین ۵۰۰/۰۰۰ تا یک میلیون آمریکائی را از کار انداخته است. این بیماری که در اثر از کار افتادن بافتها و یاخته‌های مغزی و کمبود ماده‌ی شیمیائی بنام **Dopamine** در مغز، بروز می‌کند، ارتباط بین یاخته‌های مغز را مختل می‌نماید بالنتیجه فرمانهای صادر شده از مغز برای ماهیچه‌های بدن به درستی انجام نمی‌گیرد، حرکات اندامهای بدن بسیار کند می‌شود. ماهیچه‌ها سخت و منقبض شده و لرزش دائمی اندامها بروز می‌کند.

در پژوهش‌های تازه، با تزریق یک ماده‌ی شیمیائی سمی به میمون، یک بخش مغز او را از کار انداخته‌اند، و علائمی در ماهیچه‌های بدن میمون مشاهده کرده‌اند شبیه به علائم بیماری پارکینسون. سپس پژوهشگران ماده‌ی شیمیائی دیگری بنام **GDNF** به بخش آزار دیده‌ی مغز میمون تزریق کرده‌اند و پس از دو هفته علائم بهبودی در حرکات میمون دیده شده است که به مدت دو هفته پس از آن پا بر جا مانده و تزریق‌های بعدی، دوران بهبودی را طولانی‌تر کرده است.

ماده‌ی شیمیائی **GDNF** بطور طبیعی هنگامی که مغز در حال رشد است در بافتهای مغز وجود دارد. این ماده‌ی شیمیائی، یاخته‌های مغزی را تشویق می‌نماید که **Dopamine** ترشح نمایند. ولی تزریق آن به بخش آزار دیده‌ی میمون، منحصراً در همان قسمت کارساز است و باعث ترشح زیادی **Dopamine** در دیگر بخش‌های سالم نمی‌شود و میزان **Dopamine** را در بافتهای سالم بالا نمی‌برد.

پژوهشگران در حال حاضر سرگرم بررسی این ماده هستند، تا پس از اطمینان کامل از ایمنی آن، روی انسان آزمایش شود.

وسیله جدید برای ترک اعتیاد به سیگار:

برای ترک اعتیاد به سیگار تاکنون از **Patche** یا تمبرهای نیکوتین استفاده می‌شد که بصورت چسب روی پوست قرار میگرفت، تدریجاً نیکوتین از راه پوست جذب می‌شد و میل به سیگار کشیدن برطرف می‌گردید. راه دیگر ترک اعتیاد استفاده از صمغ جویدنی **(Gum)** یا آدامسی بود که با جویدن آن مقداری نیکوتین از راه دهان جذب می‌شد و میل سیگار کشیدن را برطرف می‌ساخت. اعتیاد به دود در حقیقت اعتیاد بدن به دریافت نیکوتین است و اگر این ماده‌ی سمی از راه دیگر سوای دود وارد بدن شود تمایل به کشیدن سیگار از بین می‌رود.

اخیراً سازمان غذا و داروی آمریکا **FDA** استفاده از یک نوع «اسپری بینی» **(Nasal Spray)** را به تصویب رسانیده است که اثر آن سریع‌تر از **Patche** و **(Gum)** می‌باشد.

در هر شیشه اسپری میزان ۱۰۰ میلی گرم نیکوتین وجود دارد که از راه نفس کشیدن از بینی، نیکوتین را وارد بدن می‌سازد. توصیه می‌شود که از این راه منحصراً برای سه ماه استفاده شود و هیچگاه بیش از ۶ ماه

ادامه پیدا نکند. این اسپری بنام **Nicotrol NS** وارد بازار می‌شود.

دانستنیهائی درباره نمک خوراکی:

نمک خوراکی یا کلرو دو سدیم از دو عنصر کلر و سدیم تشکیل شده. نمک یکی از مواد لازم برای تشکیل خون و یاخته‌های بدن، کار اعصاب و ماهیچه‌ها و دیگر اندام‌های بدن است. مخلوط آب و نمک بخش مهم خون جاری در بدن را تشکیل می‌دهد و برای زندگی ضروری است.

نمک در بدن اعمال زیر را انجام می‌دهد:

* خاصیت اسموز (**Osmose**) و یا نشر و نفوذ مایعات را امکان پذیر می‌سازد.
* نگهداری آب در بدن و تنظیم حجم خون و ثابت نگهداشتن آن.
* نگهداری درجه اسیدی و قلیایی مایعات بدن.
* نمک، یکی از ترکیبات یاخته‌ها، بافت‌ها، استخوان‌ها و دندان‌ها است.
* نمک، توانایی تحریکات عصبی و ماهیچه‌ای را تنظیم می‌کند.
* نمک، انعقاد خون را امکان پذیر می‌سازد.
* نمک در ترکیب آنزیم‌ها و هورمون‌ها و ترشحات غدد دخالت دارد.
* نمک، پوسته‌ی یاخته‌ها را می‌سازد و قابلیت نفوذ مویرگ‌ها را امکان پذیر می‌سازد.

نمک خوراکی، دارای ۴۰ در صد سدیم است، ۱۰ در صد سدیم مصرفی بطور طبیعی از مواد پایه‌ی غذایی وارد بدن ما میشود، ۱۵ در صد نمک، هم هنگام تهیه وارد غذا میشود. مقدار سدیم توصیه شده توسط مقامات بهداشتی آمریکا ۲۴۰۰ میلی گرم در روز است. این مقدار سدیم در ۶ گرم، برابر با یک قاشق چایخوری نمک وجود دارد. در آمریکا هر شخص بطور میانگین ۴۰۰۰ میلی گرم سدیم در روز مصرف می‌کنند و توصیه شده است که مردم از مصرف زیاد نمک خودداری کنند.

مصرف زیاد نمک باعث می‌شود که آب بیشتری وارد رگها بشود، حجم خون و در نتیجه فشار خون افزایش یابد.

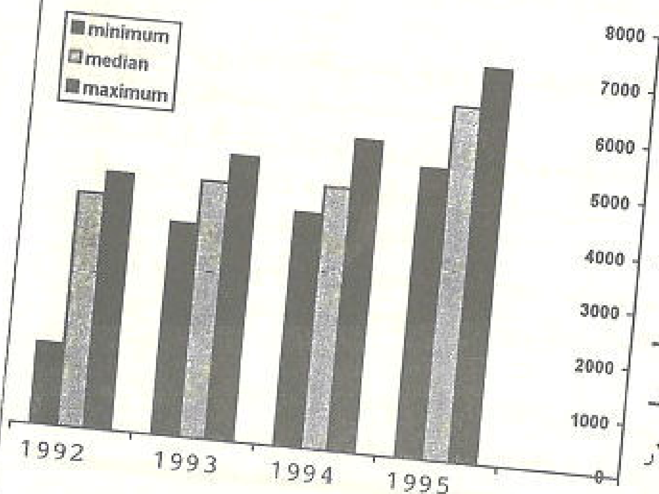
اشخاص چاق، آنهایی که دارای فشار خون بالا هستند، بیماران قلبی و بیماران کلیوی نسبت به مصرف نمک حساس هستند و بایستی از مقدار آن بکاهند.

نمک زیادی بدن از راه عرق و به ویژه از کلیه‌ها دفع می‌شود. اگر کلیه ناتوان باشد، نمک زیادی در بدن می‌ماند و عوارض فشار خون، نارسایی قلب و تورم بدن بروز می‌کند.

برای کاستن از مقدار نمک مصرفی توصیه می‌شود بجای نمک از سایر ادویه استفاده شود تا طعم غذا مطبوع و برای ذائقه قابل قبول باشد. این نوع ادویه عبارتند از برگ بو، سیر، پیاز، نعناع، ترخان، شوید، مرزه، ریحان، فلفل، کاری (**Curry**)، خردل، پودر لیمو، زنجبیل (**Ginger**)، آب لیمو، جعفری، زیره و چند گیاه دیگر که کمتر با ذائقه‌ی ما ایرانی‌ها آشناست.

آگهی درچشم‌انداز بنفع شما و جامعه است

چشم‌انداز در عرض مدت کوتاه کمتر از پنج سال عمر خود پرخواننده‌تری· نش به غرب آمریکا است. تیراژ کلی این نشریه ۸۵۰۰ شماره میباشد که مازاد گواهی اداره پست آمریکا برای شماره گذشته، نشان دهنده ارسال آن به ۸۰۲۵ خانواده میباشد. آن در گردهمایی‌های لوس آنجلس پخش میشود و یا به کشورهای دیگر ارسال میگردد. ادامه انتشار این نشریه کمکی به روشن شدن اذهان - بالا بردن غرور و نگهداری میراث‌های یهودی است و ارزشهای انسانی برای جهانیان.



نرخ آگهی برای هر شماره

	۳ شماره	۶ شماره	یکساله
تمام صفحه	۳۵۰ دلار	۳۰۰ دلار	۲۵۰ دلار
نیم صفحه	۲۰۰ دلار	۱۵۰ دلار	۱۲۵ دلار
ربع صفحه	۸۵ دلار	۷۵ دلار	۶۵ دلار
CLASSIFIED		۲۵ دلار	۱۰۰ دلار
پشت صفحه ۴ رنگ	۱۰۰۰ دلار	۹۰۰ دلار	۸۰۰ دلار
صفحه داخل جلد ۲ رنگ	۴۵۰ دلار	۴۰۰ دلار	۳۵۰ دلار

با ۱۵۰ دلار

نشریه چشم انداز:

* یک آگهی ربع صفحه
* با تیراژ ۸۵۰۰ خانواده دارای قدرت خرید و تحصیلات بالا (با تائید و گواهی اداره پست آمریکا)

رادیو صدای جدید:

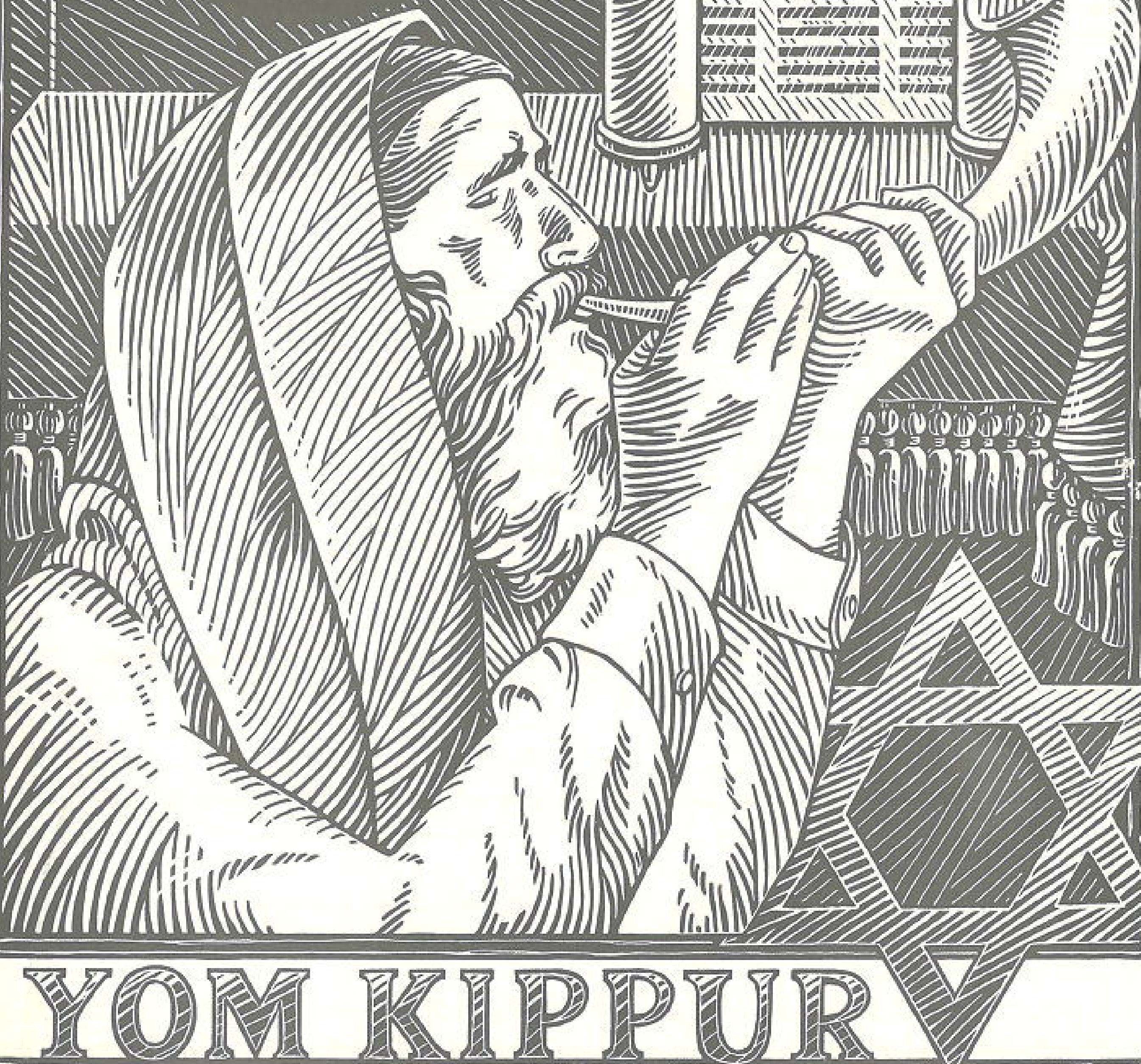
* ۳۰ ثانیه آگهی هر روز بمدت یکماه پر شنونده‌ترین برنامه رادیو لس آنجلس
* بین ساعات ۶ تا ۱۱ شب (برنامه حمید میرمطهری)

برای اطلاعات بیشتر با تلفن ۴۷۹-۴۷۹۸ (۳۱۰) تماس حاصل فرمائید.

توجه: قرارداد برای سه ماه رادیو صدای جدید و سه نشریه مجله چشم‌انداز باید امضاء شود.

ROSH HASHANAH

برای شرکت در مراسم استثنایی روش‌هشانا و یوم کیپور
در هتل مجلل لوز و رزرو جا هر چه زودتر با دفتر سازمان
سیامک با شماره تلفن ۳۱۰-۴۷۹-۴۷۹۸ تماس حاصل
فرمائید.
روش هشانا شنبه و یکشنبه ۱۳-۱۴ سپتامبر
یوم کیپور دوشنبه ۲۳ سپتامبر



YOM KIPPUR

نویسنده: فریار نیکبخت

فاجعۀ چنگیزی و هالوکاست هیتلری

قسمت دوم

در بخش اول این مقاله ضمن ارائۀ برخی نمونه‌های تاریخی و لزوم درس گیری از تاریخ بمنظور پیشگیری از تکرار فجایعی مانند هالوکاست این فرضیه را ارائه دادیم که جستجوی شباهتهای فجایع سایر ملل با هالوکاست و یافتن فصل مشترک‌ها بخصوص در دنیای جدید موجب نزدیکی و همدردی میان ملّتها و اقوام گردیده و متحّدین جدیدی برای یهودیان ایجاد خواهد نمود. از زاویه‌ای دیگر اشاره نمودیم که هر چه فاجعۀ انسانی هالوکاست را منزوی‌تر و جداتر از فجایع سایر انسانها بنمائیم، آنان نیز فاصلۀ خویش را از هالوکاست بیشتر خواهند ساخت. سپس بمنظور توضیح فاجعۀ مغول و مقابله با نظریاتی که ابعاد فاجعه را نفی یا تخفیف میدهند (و در عمل همانند نفی کنندگان هالوکاست داغ قربانیان را تازه می‌کنند) آغاز به بررسی و تشریح حملۀ مغول نمودیم و اینک موضوع را دنبال می‌نمائیم:

شهرهائی اینچنین بزرگ؟

کسانی که به دیدگاه «یک خطی» رشد تاریخ دچارند، معمولاً تصور می‌کنند که شهرهای بزرگ تنها در چند قرن اخیر به وجود آمده‌اند حال آن که واقعیت چنین نیست. تحقیقات باستان شناسی در شهر پنج هزار سالۀ اِبلا (Ebla) واقع در سوریۀ امروزی، بر اساس ارقام ارائه شده در چندین هزار نوشتۀ گِلی، شامل مدارک حسابداری، مالیاتی، پرداخت دستمزدها و غیره، جمعیت این شهر را ۲۰۰،۰۰۰ نفر برآورد می‌نماید. جدیدترین تحقیقات در مورد ساختمان اهرام مصر، نشان می‌دهد که هر یک از اهرام نیاز به کار بدنی صدها هزار مرد به مدت دهها سال و حتی نزدیک به یک قرن داشته است. طبیعتاً با نیاز رفت و آمد بردگان در اسرع وقت به سر کار، شهرهای عظیمی در کنار اهرام و پروژه‌های بزرگ به وجود می‌آمده است. بخصوص با در نظر گرفتن سیستم برده داری «قومی» و «کنتراتی»، یعنی اسیر کردن یک قوم کامل، نقل مکان آنها و محول نمودن میزانی از کار یا پروژه بدانها، در ازاء صدها هزار کارگر، جماعات عظیم میلیونی شامل زنان و فرزندان و پیران با شرایط و فرهنگ و اقتصادیات داخلی خود، درون شهرهای بزرگ بردگان جمع می‌گردیده‌اند. زمانی که بنی اسرائیل از مصر خارج شدند (هزارۀ بعد از تاریخ اهرام مصر) شمارش دقیقی از آنان بعمل آمد (۱۴). این شمارش تنها شامل مردان بالای ۲۰ سال، و از طریق شمردن تک تک اسباط (بجز طایفۀ لوی) صورت گرفت و عدد ۶۰۳/۵۵۰ نفر بدست آمد. هر گاه زنان و کودکان و دیگران را نیز به حساب آوریم رقمی نزدیک ۱/۵ تا ۲ میلیون نفر به دست می‌آید. این جمعیت گویا همگی از شهر «رمسس» کوچ کرده بودند، که طی نسلها همراه با شهر «پیتوم» به دست خودشان ساخته شده بود. قرن‌ها بعد در زمان سلطنت داوید، بر خلاف قوانین شرعی آن زمان، مردم را شماره کردند.



بجز «لوی»ها و طایفهٔ بنیامین، از «بئرشوع» تا «دان» تعداد اتباع اسرائیل را هزار هزار و یکصد هزار مرد شمشیر زن و یهودا را هفتاد و چهار هزار نفر به ثبت رساندند، که معنای آن یک جمعیت ۴ تا ۵ میلیونی است (بغیر از اقوام دیگر) (۱۵). این تعداد در منطقه‌ای می‌زیسته‌اند که در مقایسه با منطقهٔ محصور در میان چهار ضلعی هرات - نیشابور - بخارا - سمرقند، دارای مساحتی کمتر از نصف یا ثلث بوده است.

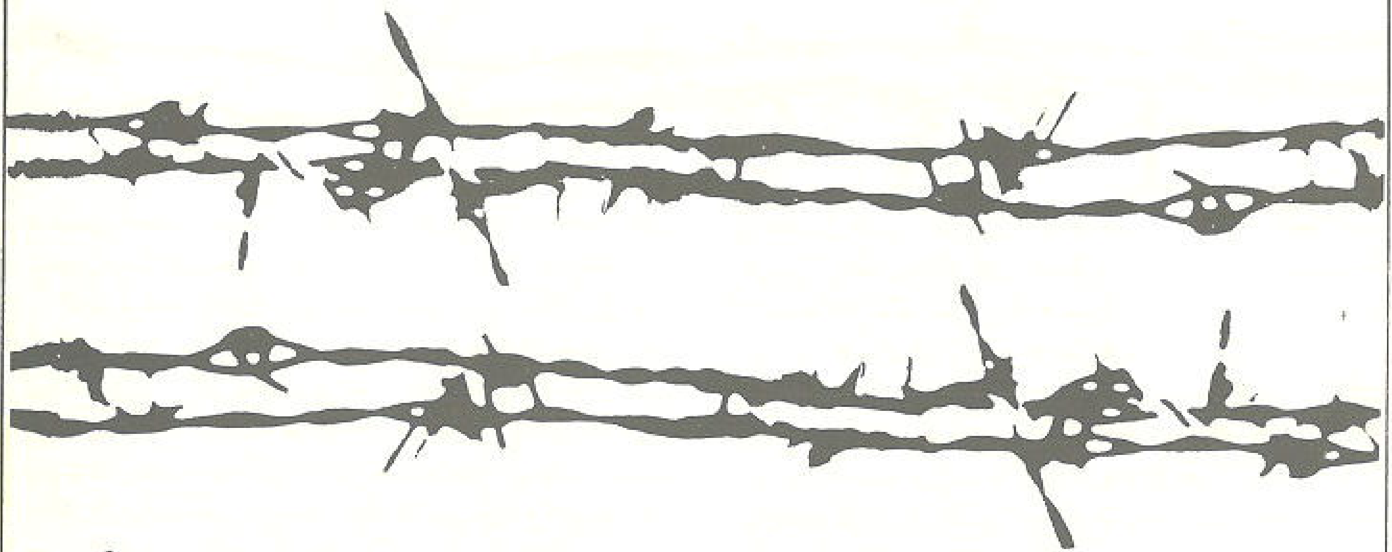
«یوسف بن متتیا» معروف به «جوسیفوس فلاویوس»، از خاندان خشمونائیم (از جانب مادری) و از طایفهٔ درجهٔ اول کوهنیم (از جانب پدری) و سردار اسرائیل در جنگهایی که بر علیه روم صورت گرفت، پس از تسلیم به رومیان و سالها رایزنی سرداران روم، در قرن اول تاریخ میلادی (یکهزار و نهصد سال پیش) دو کتاب تاریخی و چند رساله در مورد تاریخ یهودیان برای رومیان به تحریر درآورد. خواندن آثار نامبرده برای کلیهٔ یهودیان ضروری است. کتاب «تاریخ یهودیان» (The Antiquities of the Jews) شامل توضیح و تفسیر تورا با قدری تفاوت در تعاریف است که نشاندهندهٔ باورهای آن روزگار یهودیان بوده و همچنین دربرگیرندهٔ صدها صفحه از تاریخ یهود در زمان هخامنشیان، اشکانیان، یونانیان و غیره می‌باشد. کتاب «جنگهای یهودیان» (The Wars of the Jews) ، نه تنها یکتا نوشتهٔ مربوط به تاریخ ما از دوران خشمونائی‌ها تا خرابی یروشالایم است بلکه همراه با بخشی از کتاب دیگر وی، نخستین تاریخ اوبژکتیف و غیر مذهبی ما نیز بشمار می‌آید (۱۶). جوسیفوس، جمعیت یروشالیم را در دوران اسکندر، یعنی قرنها پس از انتقال ده طایفهٔ بنی اسرائیل توسط آشوریان به مناطق دیگر، اسارت بابل، باز ماندن بسیاری از یهودیان در ایران هخامنشی، و قبل از تکمیل ساختمان «خانهٔ دوم»، از قول «هه‌کاتوس» تاریخ نویس یونانی چنین ارائه میدهد: «...در یهودیه...شهری قدرتمند با محیطی برابر با (ده کیلومتر) وجود دارد که در برگیرندهٔ حدوداً ۱۲۰/۰۰۰ مرد می‌باشد و به آن یروشالایم می‌گویند...». می‌توان با محاسبهٔ زنان و کودکان، جمعیت یروشالیم آن زمان را دست کم ۳۶۰/۰۰۰ نفر برآورده نمود (۱۷). جوسیفوس جمعیت کسانی را که از سراسر سرزمین مقارن سال ۶۵ مسیحی برای قربانی پسح به یروشالایم آمده بودند در حدود ۲/۵۶۵/۰۰۰ تن اعلام می‌نماید (VIII). این شمارش به تقاضای «ستیوس» برای خاطر امپراطور روم «نرون» توسط کُهن‌های خانهٔ مقدس انجام گردید و شیوهٔ آن شمارش برّه‌های قربانی و ضرب کردن در عدد ده بوده است. جوسیفوس که خود نیز در ماجرای محاصرهٔ طولانی و جنگ خونین یروشالایم در کنار رومیان و ناظر بر امور بوده است، از قول مسئولین پرداخت مخارج دفن کشتگان و منابع دیگر تعداد کلّ کشته‌ها را ۱/۱۰۰/۰۰۰ تن و اسیران را ۹۷/۰۰۰ نفر می‌گوید. بیشتر این کشتگان در اثر گرسنگی و بیماری از میان رفتند. جوسیفوس اضافه می‌نماید که عظمت این تعداد به واسطهٔ آن بوده است که محاصرهٔ یروشالایم در زمان قربانی پسح که مردم از سراسر سرزمین بدانجا آمده بودند آغاز گردیده بود. (۱۹)

دوازده قرن پس از خرابی یروشالایم، مغولان به ایران حمله کردند. ایران کشوری بود آباد و به زعم پطروشفسکی (۷)، در مرحلهٔ فئودالی پیشرفته. یکی از مشخصات این جامعه تمرکز جمعیت بگرد شهرهائی بود که در میان حلقه‌ای از باغات و کشتزارها ساخته شده بودند. این مجموعه



خود معمولاً به وسیلهٔ حصارهائی محافظت می‌شد و روستاها نیز در فواصل دورتر یا هر کجا که آب مناسبی داشت وجود داشتند. به علت کم آبی بسیاری از مناطق، سیستم بسیار کارآمد قنات‌ها و در مناطق دیگر جوی‌ها و کانالهای فراوان منشعب از رودخانه‌ها بمثابه رگ حیاتی تمدن، پایهٔ آبادانی و تولید به حساب می‌آمد و سدهای بیشماری احداث شده بود. این سیستمها و تا اندازه‌ای چاه‌ها نیاز به تعمیر و رسیدگی یا جایگزینی دائمی داشتند که گاه چند ماه از وقت رعایای ممالک مختلف سالیانه صرف انجام آن می‌گردید. ازدیاد جمعیت و کم آبی سنّتی، مردم را به گرد سیستم‌های آبیاری متمرکز می‌نمود و در شهرها و اطراف آن جمع می‌کرد. تجارت و صنایع دستی، تحرک و وسعت عظیمی داشت و بر اهمیت شهرها می‌افزود، و همانند قرن اخیر، بسیاری از روستائیان به شهرها آمده انبوه فقرای شهری را تشکیل می‌دادند. اشکال بسیار پیشرفتهٔ مالی، پولی و ارتباطات به وجود آمده و شرکتهای بهم پیوسته‌ای تشکیل گردیده بود. جغرافی دانانی مانند مقدّسی (قرن دهم میلادی) از اهل اورشلیم از عدم نظافت، شلوغی، بی نظمی و فقر در نیشابور شکایت می‌کند و ابن خلدون (قرن چهاردهم میلادی - سدهٔ بعد از مغول) به طور کلّی از شهر نشینی و تجملات و فساد حاصل از آن می‌نالد (۱۷). این عکس‌العملهای فرهنگی تنها می‌تواند در برابر جامعه‌ای با شهرهای بزرگ و مشکلات آن، جامعه‌ای در شرف تکوین و در یکقدمی جامعهٔ صنعتی بروز کرده باشد.

نیشابور را مقدّسی چنین وصف می‌کند: «نیشابور، شهر بزرگ، یک فرسخ مربع (یعنی در حدود ۳۶ کیلومتر مربع) وسعت داشت...نیشابور ۴۴ کوی داشت، بعضی از این کوی‌ها از لحاظ وسعت معادل نصف شیراز بود. نیشابور از شهر فسطاط مصر وسیعتر و از بغداد پر جمعیت‌تر بود...نیشابور بازار فروش و مکارهٔ فارس و سند و کرمان، و بارخانهٔ کالاهای خوارزم و ری و گرگان بود. این شهر از شهرستان وربض تشکیل شده بود و قریب پنجاه خیابان بزرگ داشت». بدین ترتیب می‌توان جمعیت نیشابور را چند صد هزار نفر حدس زد (۸). شهر ری را در آغاز قرن ۱۳ «میرخواند» دارای ۱۰۰/۰۰۰ نفوس گفته است (۷). بلخ که از شهرهای بزرگ درجهٔ اول نبود، در آغاز قرن سیزدهم میلادی از قول زندگی نامهٔ شیخ بهاالدین والد قریب ۲۰۰/۰۰۰ تن جمعیت داشت (۱۷). سمرقند در زمان رودکی، دوازده فرسنگ دوره داشت و در آن بستانها و کشتزارها و آسیابها بود...ده هزار جریب (IX) مساحت روستاهای سمرقند بود...اما داخل شهر ۲۵۰۰ جریب بود...هیچ سرائی نبود که بوستانی نداشت...(۱۷) چنان چئون، جهانگردی چینی، جمعیت سمرقند را ۱۰۰/۰۰۰ خانوار یا در حدود ۴۵۰/۰۰۰ تن گفته است که بعد از کشتارهای مغول بیش از ربع آن باقی نماند (۷). بخارا دیواری محکم داشت به طول یک فرسنگ (۶ کیلومتر)...ساختمان و سواد آن مانند دمشق بود از بسیاری خانه‌ها و به هم فشردگی بام‌ها...گرداگرد شهر پر از درخت بود و در میان آن درختان، کاخها و باغها و قراء بهم پیوسته، چنانکه دیوارهٔ دورهٔ این آبادی دوازده فرسنگ (۷۲ کیلومتر) بود...(۱۷) اصطخری می‌گوید که هرات بزرگترین شهر خراسان است...انبار امتعهٔ و کالاهای تجارتی ایران به خراسان است. مقدسی می‌نویسد که هرات...جمعیت انبوه دارد، عمارات آن به هم چسبیده است و ده‌های بزرگ دارد. یاقوت می‌گوید «در ۶۰۷ هجری (۱۲۱۰ میلادی) که در خراسان بودم، هیچ شهری را نیافتم که بزرگی و اهمیت و...و پر جمعیتی هرات را داشته باشد». در سال ۶۱۸ که هرات مورد حملهٔ مغول واقع شد،



تعداد مردان جنگی هرات را ۱۹۰/۰۰۰ گفته‌اند، که می‌تواند پر جمعیتی آن شهر را نشان دهد (IV). به گفتهٔ حمدالله مستوفی، هرات در عهد «غوریان» ۴۳۰/۰۰۰ خانوار جمعیت داشته است (V). مورخان عملاً حدّ بالای جمعیت‌های شهری آن زمان را یک میلیون نفر میدانند که جمعیت شهر هانگ‌چو، پایتخت سلسلهٔ سونگ در چین بوده و جهانگردان تحت عنوان «بزرگترین شهر جهان» از آن یاد کرده‌اند. (۱۱)

در مورد جمعیت یهودیان پیش از حملهٔ مغول نیز آماری ارائه داده‌اند که حتی در صورت اغراق، نشان دهندهٔ میزان جمعیت یهودیان و بطریق اولیٰ، جمعیت کل مردم منطقه است: در کتاب تاریخ یهود ایران (۱۸) از قول دو تن از یهودیانی که از منطقهٔ ایران و اطراف آن تحقیق بعمل آورده بودند، یعنی ربی «بنیامین» پسر یونا از اهالی تودلا (که در ۱۱۶۸ میلادی در ایران بوده است) و ربی «پتحیا» (که در سال ۱۱۷۲ میلادی به ایران سفر کرده است) ارقام بزرگی ارائه شده است. «بنیامین تودلا» جمعیت یهودیان سمرقند را ۵۰/۰۰۰ تن گزارش کرده است و ربی «پتحیا»، جمعیت یهودیان بین‌النهرین (عراق فعلی) را ۶۰۰/۰۰۰ و یهودیان بقیهٔ ایران را (احتمالاً شامل ماوراءالنهر) همان رقم گفته است. «تودلا» همچنین از وجود چهار قبیلهٔ زبولون، آشر، نفتالی و دان در اطراف نیشابور، بدون ذکر تعداد، اطلاع داده است. رقم یهودیان همدان که در دومین حملهٔ مغول بدانشهر کاملاً قتل عام گردید، از قول تودلا ۵۰/۰۰۰ تن بوده است.

بخش دوّم

فاجعهٔ چنگیزی و هالوکاست هیتلری

در سال ۱۲۲۱ میلادی (۶۱۷ هجری قمری)، بخارا پس از یک روز جنگ تسلیم شد و سربازان آن به درون قلعهٔ شهر پناهنده شدند. چنگیز به بالای منبر رفت و دستور داد انبارهای شهر را باز کنند و شکم اسبان را پر کنند...چنگیز خطاب به «بزرگان» بخارا چنین فرمود (از قول رشیدالدین فضل‌الله) «...من عذاب خدایم، اگر از شما گناهان بزرگ نیامدی، خدای بزرگ چون من عذابی برای شما نفرستادی»...(۱۲) در اینجا چنگیز در نزد مردم مؤمن و خوار و خفیف شدهٔ بخارا برای خود اعتبار کسب می‌کند و مردم را به اطاعت می‌خواند... «اکنون آنچه از اموال بر روی زمین است، اقرار بر آن مورد نیاز نیست. بلکه جای هر آنچه را که در زیرزمین پنهان است نشان دهید...» (۱) یعنی که با دست خود هر چه دارید را تسلیم نمایید، ...«چنگیز دستور داد محلاّت را آتش زدند. **چون ساختمانها اکثراً چوبی بودند** (X)، بیشتر جاهای شهر در عرض چند روز سوخت...سپس مردم را به جهت جنگ به داخل حصار راندند...» (۱) یعنی از مردم شهر بعنوان خط مقدّم حمله بر علیه سربازان خود بخارا، یعنی آشنایان، هم وطنان و بستگان مردم، استفاده نمودند. تجسّم وضع طرفین این خط مقدم جبهه، اسف بار است، زیرا که برادر کشی آشکاری در صورت عدم تسلیم در انتظار بوده است...«از بیرون هم منجنیقها را کار گذاشتند و سنگ و تیر پرتاب کردند و در داخل نیز **نفت** (X) و عرّاده و **قاروره** (X) و غیره را مشتعل ساختند». سرانجام پس از فتح کامل شهر...«از مردمان «قنقلیان» هر کس که قدّش به درازای تازیانه (یک متر یا کمتر) می‌رسید، زنده نگذاشتند. بالاتر از **۳۰/۰۰۰ شمارش شد**»...«تمام کودکان و بزرگان و زنان همچون سرو آزاد آن قوم را، برده ساختند...زمانیکه...دیوارها و حصارها فرو ریخت و بدل به خاک گردید، تمام اهالی شهر را چه مرد و چه زن...به صحرای نمازگاه بردند و **مورد عفو قرار دادند**»...اما...«جوانان و سالمندان را که صلاحیّت داشتند به عنوان سپاهی غیر منظم (برای جنگ سمرقند و دبوسیه) تعیین کردند»...یعنی برای خط مقدّم برادرکشی بعدی...«اهل بخارا به سبب ویرانی شهر، همچون ستارگان «هفت دختران» پراکنده شدند و به روستاها رفتند. و عرصهٔ آنجا با زمین یکسان شد». (۱) (XI)

تحقیر، غارت اموال، جنگ روانی، کشتار، تخریب، عفو، سربازگیری، برده گیری، شمارش اندر شمارش، این بود سیستم کار مغولها، (منهای عفو که در شرق ایران بیشتر استثناء بود تا قاعده). این سیستم تنها از

افرادی بی احساس، خونسرد، با نقشه و با نظم بر می‌آید، با فرماندهانی تیزهوش و سربازانی مطیع: از مغولهای چنگیزی و آلمانی‌های هیتلری.

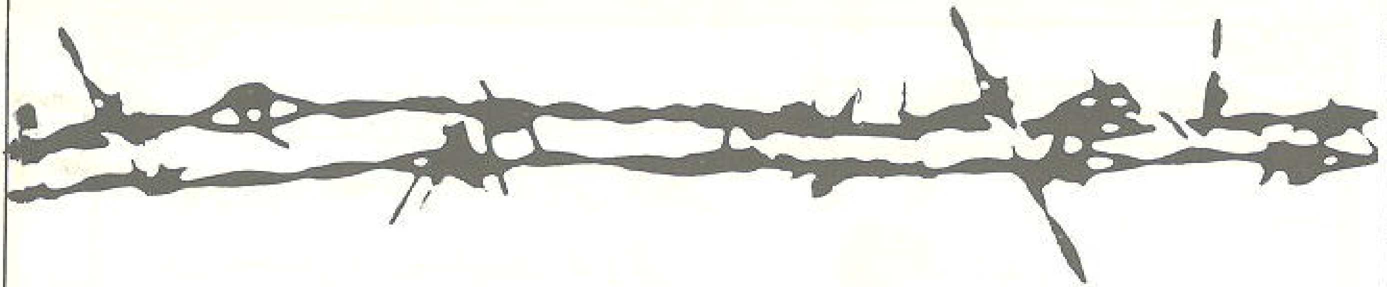
امّا سرنوشت بردگان، یعنی معمولاً اکثر تسلیم شدگان چه بود؟ نخست، صدها یا هزاران تن از صنعتگران و صاحبان حرفه را بین شاهزادگان و بزرگان تقسیم می‌کردند و معمولاً به مناطق شرقی، یعنی مغولستان و آسیای مرکزی انتقال می‌یافتند و بقول جوینی «شهرهای شرقی از پشتوانهٔ زحمت و صنعتگری همانها آباد شده است». سرنوشت اکثریت بردگان، از سوی دیگر، چنین نبود. دهها هزار اسیر جوان و کاری را به کار حشر می‌گماردند. حشر به معنای کار سنگین و پر خطر بود. «من-خون» مؤلف چینی معاصر مغول می‌نویسد که «هر ۱۰ اسیر با یک سوار مغول، علف و هیزم و خاک و سنگ حمل می‌کنند...و گر نه و یا در صورت خستگی کشته می‌شوند...» (V) از بردگان در محاصرهٔ شهرهای بعدی و برای پُر کردن خندق‌ها، کندن نقب زیر برجها و حصارها و نردبان گذاری بر دیوار قلعه‌ها استفاده می‌نمودند. چه بسیار بودند کسانی که بستگان و هموطنانشان را در پائین نردبان می‌شناختند و نمی‌توانستند بدانها تیر بیندازند و در نتیجه مغلوب شده و توسط مغولها کشته می‌شدند. گاه بر اسیران لباس مغولی می‌پوشاندند و پرچم‌های مغول بدستشان می‌دادند و آنان را آنقدر طعمهٔ تیر و سنگ و نارنجک‌های هموطنانشان می‌ساختند که مدافعین خسته و بی سلاح می‌شدند و گاه، خندقها از اجساد پر می‌گردید...و مغولها سر می‌رسیدند...(۱۹) این سیستم که بارها توسط چینی‌ها، ایرانیان و اروپائی‌ها گزارش شده است شیوهٔ کار همیشگی مغولها و سرنوشت نهائی اکثر اسیران بوده است. از اسیران بخارا برای حشر سمرقند، از اسیران سمرقند برای حشر خوارزم (اورگنج) و از اسیران سراسر خراسان برای حشر شهر عظیم مَرو استفاده شده بود. (۱۹)

«جوینی»، طی گزارش ماجرای تعقیب جلال‌الدین خوارزمشاه در حدود رود سند چنین می‌نویسد: «در این میان با چنگیز، اسرای زیادی از جمله اسرای هندی همراه بودند. آن قدر که در هر خانه ده تا بیست اسیر وجود داشت. آماده کردن علوفه و پاک کردن برنج بر عهدهٔ اسرا بود. چنگیز دستور داد، در هر خانه هر اسیری چهار صد من برنج پاک کند (۱۲۰۰ کیلو). این کار در مدت یک هفته به انجام رسید. آنگاه دستور داد تمام اسرای لشکر را کشتند. شبی که صبح‌اش فرا رسید، دیگر از اسرا کسی زنده نبود.» این بیچاره‌گان که از تسلیم شدگان فلان شهر هندی بودند صرفاً بخاطر کمبود جا و نیاز به تحرّک سریعتر ارتش چنگیز کشته شدند. آیا می‌توان چنین حوادثی را با عملکرد نازی‌ها مقایسه کرد؟ مثلاً زمانیکه در گتوی «نمونهٔ ترزین» جا تنگ شده بود، هزاران تن از یهودیان ترزین را به بخشهای جدید «آشویتس» فرستادند و باز هم با تنگ شدن جا در «ترزین» آن انتقال یافتگان قبلی را به اطاق گاز فرستادند تا در آشویتس جا باز بشود؟ (۳) آیا کار کشیدن ممتد و سپس کشتن اُسرا، احتیاج به «اردوگاه» ثابت دارد که بتوان آنرا با فجایع نازیسم مقایسه کرد؟

امّا تیره بخت‌ترین اسیران، کسان دیگری بودند: پلانوکاپینی (و بسیاری دیگر) چنین گزارش کرده است...(۷) «تاتارها...محکومان به کشتار را میان یوزباشیان قسمت می‌کنند تا ایشان را باقدارهٔ دو لبه معدوم سازند. یوزباشیان نیز اسیران را تقسیم کرده، به هر برده ده اسیر یا بیشتر و کمتر، بنظر خویش تقسیم می‌کنند، تا آن برده ایشان را به قتل برساند...» پطروشفسکی تأکید می‌کند که هر زمان عدهٔ محکومان زیاد می‌شد، بردگان اسیر مجبور به شرکت در کشتار بودند (۷). هیچگاه این نکته از کتابی راکه در کودکی از «پریمولوی» ایتالیائی (که خود در کودکی جزو اسرای آشویتس بوده است) خواندم فراموش نمی‌کنم: این کودک، مأمور کشیدن دندانهای طلای مردگان بوده است، و روزی در حال انجام این وظیفه شنیع در میان پُشته‌ای از اجساد به جسد پدر خود (یا یکی از اعضای خانواده‌اش؟) بر می‌خورد. آیا ممکن است در میان اسیرانی که هزاران هزار از اسرای نیشابور یا مرو یا جای دیگر را طی روزها و هفته‌های متمادی، سر بریده‌اند، چنین برخوردی پدید آمده باشد؟ آیا در این سیستم مرسوم مغولها، این برخوردها دائمی‌نبوده است؟ آیا میتوان مقایسه کرد؟

کُشتاری این چنین عظیم؟

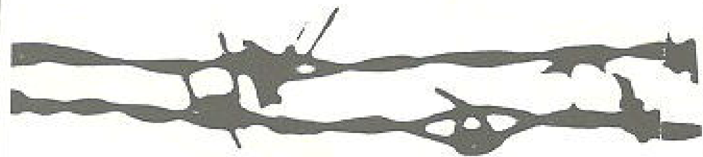
شیوهٔ کشتار، چنگیزیان، بر خلاف سنتهای رایج اقوام مهاجم، بسیار سیستماتیک و حساب شده بود. آنان به منظور استفادهٔ کامل اقتصادی، جنگی و امنیتی به نفع خود جمعیتها را می‌شمرده‌اند و برای پیش‌گیری از تقلّب، رشوه‌گیری یا برده‌گیری سپاهیان خود، بر کشتارها نظارت دقیق می‌نمودند. اغلب، بهانهٔ کشتار آنان همین مسئلهٔ «شمارش» بوده است و بدین وسیله همانند نازیهاکه به بهانهٔ حمّام گرفتن مردم را بدون مقاومت به اطاق گاز می‌فرستادند، **صدها هزار تن را «گوسفند» وار به قتلگاه می‌بردند.** رشیدالدین در مورد فتح **بغداد** چنین می‌نویسد: «...هلاکو به خلیفه پیغام داد که...بگوی تا مردم شهر سلاح بیندازند و بیرون آیند تا **شماره کنیم**...اهل شهر گروه گروه سلاح انداخته بیرون می‌آمدند و مغولان ایشان را به قتل می‌آوردند» (۱۲). در این شهر به قول خود هلاکوخان ۲۰۰/۰۰۰ تن کشته شدند. رشیدالدین از «اترار» نیز تعریف مشابهی می‌نماید، «شهر بستند و تمامت را چون رمهٔ گوسفند از شهر بیرون راندند و هر چه بود غارت کردند...و پنجاه پنجاه بیرون می‌آمدند و کشته می‌شدند. و مدت



یک ماه جنگ قایم بود و اکثر به قتل آمدند». در مورد سمرقند پس از کشتار: «دیگر روز بازماندگان را شماره کردند و از آنجمله ۳۰/۰۰۰ پیشه‌ور و همان مقدار برای حشر گرفتند...بعداً آنقدر حشر گرفتند که بدان سبب آن دیار بکلّی خراب شد». او می‌افزاید که حتی اسامی افراد مهم کُشته شده را ثبت می‌نموده‌اند. (۱۲) در شهر «نسا» از هر اسیر خواستند دست اسیر دیگر را ببندد، بعد با تیر و کمان همه را کشتند (۱۹). در کشتار «مرو» تولی، پسر چنگیز، نشسته بر یک صندلی طلائی در دشت مَرو، مراسم کشتار را کنترل می‌کرد (۱۹). پطروشفسکی می‌نویسد که...«هر سپاهی سهمیهٔ خود را به زانو می‌نشاند و با شمشیر یا غداره سرهایشان را جدا می‌نمود، بعد منشیان اسیر را وا می‌داشتند تعداد سرهای بریده را شماره کنند...وقتی عدهٔ محکومان زیاد می‌شد، بردگان اسیر مجبور به شرکت در کشتار بودند» (۷). نیشابور پس از ماهها مقاومت در بهار سال ۱۲۲۱ میلادی (۶۱۸ هجری قمری) تسلیم شد. اما به علّت کشته شدن «تغاجار گورکان» داماد چنگیز در جنگ، تسلیم آنان از طرف تولی خان قبول نشد و شهر سقوط کرد. عطا ملک جوینی دنبالهٔ داستان را چنین می‌گوید...«...سپس تمام مردمی را که زنده مانده بودند، از زن و مرد به صحرا بردند. به کینهٔ «تغاجار» دستور این بود که شهر را چنان ویران سازند که بتوان روی آن به زراعت پرداخت. حتی سگ و گربه را هم به قصاص تغاجار زنده نگذارند. دختر چنگیزخان که همسر «تغاجار» بود با اسبان و سواران خود داخل شهر شد و هر کس را باقی مانده بود تمامی را کشتند. مگر چهار صد نفر را که به نام پیشه‌ور بیرون آوردند و به ترکستان بردند...آنگاه سرهای مردگان را از تن‌ها جدا ساختند و در مجالس جداگانه، سر مردان، زنان و کودکان به معرض تماشا نهادند» (۱). بیوهٔ تغاجار مراسم را اداره می‌کرد که تقلب نشود!! (۱۹). «سیفی» رقم محیرالعقول ۱/۷۴۷/۰۰۰ تن را که در عرض ۱۲ روز شمارش شده بودند، بعنوان تعداد کل کشتگان ارائه می‌نماید (۱۳). «جوینی» ماجرای

شهر «غزنه» را چنین روایت می‌کند: «...چنگیز خود به غزنه رفت. گر چه اهالی تسلیم شدند، لکن دستور داد مردم را برای سرشماری به صحرا بردند. پس از جدا کردن اهل حرفه، باقی مانده را کشتند و شهر را ویران کردند». (۱) که هفت ماه پس از کشتار بزرگ مرو، مردمان غریبه از اطراف و اکناف به شهر مرو می‌آمدند تا در غیاب مغولان مأویٰ و غذا جستجو کنند...اما مغولها باز گشتند و در عرض یک ساعت شهر را تسخیر نمودند... «وقتی شهر تسخیر شد، مؤمنان را مثل شتر مهار زده، ده - ده و بیست - بیست در یک طناب قطار می‌کردند و در خون میغلطاندند. تا آنجا که بیش از ۱۰۰/۰۰۰ تن را شهید کردند. سپس محلات را بین لشکریان قسمت کردند و اکثر مساجد، کاخها و معابد (سایر مذاهب) را ویران ساختند...پس از این کار «آق ملک» را با گروهی چند گذاشتند و برگشتند وظیفهٔ «آق ملک» این بود که هر کس زنده مانده بکشد. هر کس که به سوراخی پناهند شده یا به حفره‌ای خزیده...دمار از روزگارش برآورند (آیا چنین صحنه‌هائی را در فیلم «شیندلرز لیست» به خاطر می‌آوریم؟) وقتی تمام حیله‌ها تمام شد، یکی از اهالی نخشب...شروع کردن به اذان دادن و صلای نماز داد. هر کس به آواز او از سوراخی بیرون خزید، گرفتند و در مدرسهٔ شهابی زندانی کردند و آخر آنها را از بام به سراشیبی انداختند...چهل و یکروز بر پایهٔ این عمل کوشیدند...» (۱) سرانجام، جوینی شیوهٔ شمارش کشتگان بلغارستان را چنین توضیح می‌دهد: «دستور داده شد که تمام گوشهای راست مردم را ببرند. گوشها بریده شد و تعداد آن پس از شمارش به رقم ۲۷۰/۰۰۰ گوش بالغ گشت...» (۱) شباهت ما بین کشتار منظم و حساب شدهٔ مغولها با سیستم نازی‌ها بسیار است. اما شباهت نگران کنندهٔ دیگری نیز در این بین وجود دارد: دهها و صدها هزار نفر بدون مقاومت به کشتارگاه می‌رفته‌اند. روشن است که سر بریدنها و کشتن‌ها، در برابر چشمان کسانی صورت می‌گرفت که دست بسته یا مهار زده، تا دقایقی چند همان سرنوشت را در انتظار خود می‌دیدند. در مغزهایشان چه می‌گذشته است؟ باورهایشان چه می‌شده است؟ آیا خشکشان می‌زده است؟ آیا تقلائی می‌کرده‌اند؟ آیا فریاد می‌زده‌اند؟ با مطالعهٔ اسناد و خاطرات یهودیان بازمانده از اردوگاهها، می‌توانیم دقیقاً به حالات این قربانیان ۷ قرن پیش پی بریم. با مطالعهٔ حالت قربانیان مغول به این نیز پی میبریم که یهودیان تنها قربانیان بی دفاعی نبوده‌اند که «گوسفندوار» به کشتارگاه تاریخ رفته‌اند. به صحّت نظریهٔ





پروفسور گاربر نیز پی می‌توان برد که در این مورد ما تنها نبوده‌ایم، ما نیز مردمی عادّی بوده‌ایم. آیا می‌توان مقایسه کرد؟

جنگ، تخریب و انهدام:

مغولها در آغاز جهانگشائی خود، قدرت تخریبی چندانی نداشتند و از فنون تهاجمی زمان خود کم اطلاع بودند. امّا قبل از حمله به ایران، طی یک دهه نبرد با چینی‌ها، وضع تغییر نمود. چنگیزیان راه و رسم قلعه گرفتن و تهاجم به شهرهای حصاردار را از چینیان آموختند و هزاران تن از مهندسین و متخصصین چینی را در فتح ایران به کار گرفتند (۱۹). یک قرن قبل از چنگیز، در چین ابزار پیشرفتهٔ جنگی از جمله نارنجک و موشک (سیستم کاتیوشای امروزی) و شعله‌افکن، مواد منفجرهٔ مشتق از نفت و باروت وجود داشته است. در جهان اسلام بخصوص طی درگیریهای جنگ صلیبی اول نارنجک‌های بنزینی (کوکتل مولوتف امروزی) و باروتی مورد استفاده بوده است. «قاروره» * یعنی نارنجک‌های گِلی و سرامیک به اندازهٔ یک طالبی یا بزرگتر، انباشه از نفت، بنزین و یا باروت، با دست یا به وسیلهٔ منجنیق (Catapult) پرتاب می‌شده است (۲۰). «تیر چرخ» (XII) یعنی تیرهای بزرگ چوبی انباشته از باروت به سوی دشمن پرتاب یا شُر داده می‌شده است و قدرت تخریبی نظیر گلوله‌های کوچک توپ داشته است.

در حملهٔ مغول به ایران همهٔ این سلاحها (احتمالاً بجز کاتیوشا) استفاده شده و مستند است. در کاوشهای باستانی اطراف سمرقند بخصوص بقایای «قاروره» بسیار یافت شده است (۲۰). رشیدالدین در ماجرای خوارزم می‌نویسد: «...و در شهر رفتند و به قاروره‌های «نفط» در محلاّت آتش افکندند...محلّه محلّه و سرای سرای می‌گرفتند و می‌سوختند و می‌کندند...۷ روز ادامه داشت» (۱۲) و در تاریخ نامهٔ هرات به ابزار جنگی چنین اشاره رفته است «... ۳۰۰۰ چرخ‌انداز صد مجنیق و ۱۷۰۰ «نفط» انداز، دو هزار و پانصد خروار سنگ...» (۱۳) کسانی که در قلعهٔ «مسادا» در اسرائیل سنگهای منجنیق رومی‌ها را دیده‌اند، می‌دانند که این گونه سنگهاگاه با وزنهائی بیش از چند صد کیلو گرم قدرت تخریبی دیوارهای سنگی را نیز دارا بوده‌اند. «از بیرون هم منجنیقها را کار گذاشتند و سنگ و تیر پرتاب کردند و در داخل نیز نفت و عراده و قاروره را مشتعل کردند» (۱) (بخارا) «کارزاری سخت را آغاز و به استعمال نفت و «تیر چرخ» کردند. سپاه چنگیز خان نیز متقابلاً از نفت بهره گرفتند و...» (سمرقند)... «از برج و بارو تیر چرخ و تیر دست رها می‌ساختند. از قضای بد یکی از



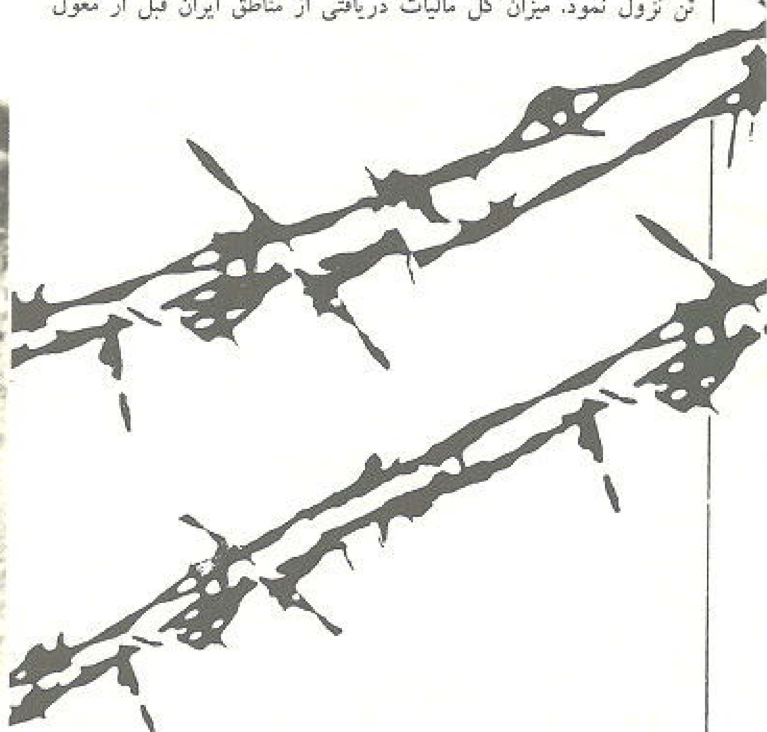
این تیرها به سوی تغاجار روان شد و او را هلاک کرد» (۱) (نیشابور)...«اهالی نیشابور...با وجود آن که از اسلحه و نفت به حد کافی آماده داشتند، پایشان سست شد و...(۱) (XIII)

اما بزرگترین سلاح تخریبی مغولها، انسانها و بخصوص بردگان حشر گرفته از شهرهای تسلیم شده بود. اصولاً در دنیای قدیم، بزرگترین و ارزان‌ترین راه تخریب، یکی آتش و دیگری بردگان بودند. به کار گرفتن ۵۰/۰۰۰ مرد «حشری» و ۲۰/۰۰۰ سرباز مغول برای حمله به قلعه‌ای در اطراف «خجند»، نشان دهندهٔ این قدرت عظیم تخریبی است (۱۲). بخارا با خانه‌های چوبی‌اش آتش زده شد. سقف‌ها و ستونهای چوبی خانه‌های خشت و گلی نیز در سایر شهرها به آتش کشیده می‌شد و پایین می‌آمد. بردگان با نقب زدن زیر دیوارهای سنگی و دروازه‌ها، آنها را تخریب می‌نمودند، خندقها با سنگ و خاشاک (و اجساد) پُر می‌شد، چاهها و آبراه‌ها پر شده یا تخریب و تغییر جهت می‌یافتند. سدها تخریب می‌گردید و آب خود بقیهٔ کار را انجام می‌داد ۶ و ۷) و «...خوارزم پس از کشتار و تخریب، با آب مغروق گردید (۱۹)». «نیشابور پس از تخریب به مدت ۷ شبانه روز به آب بسته شد و بر آن جو کاشتند (۱۳)». و شهرهای حاشیهٔ کویر با تخریب و عدم رسیدگی به سیستم آبیاری و دیوارهای ضد شن روان، به زیر شنهای بیابان مدفون می‌شدند(۷). پطروشفسکی، در کتاب دیگرش، «تاریخ ایران، از دوران باستان تا پایان صدهٔ ۱۸ میلادی»، تفاوت کیفی حملهٔ مغول با سایر حملات تاریخ را اینچنین جمعبندی می‌نماید: «هجوم چادرنشینان، اعم از اعراب بدوی و یا ترکان غز (GHOZ) و غیره به سرزمینهای زراعتی و کشاورزان اسکان یافته همیشه موجب ویرانی و فقر بوده است...**اما چنگیزخان و سرداران او تخریب سرزمینهای کشاورزی و شهرها و کشتار دسته‌جمعی مردم را بطور متشکل (سیستماتیک) عملی می‌ساختند.**

"The Day After"

تخریب شهرها، تنها مشغولیت چنگیزیان نبوده است. «پس از کشتار مردم، آتش به باغها زدند...(۱). (بلخ). پُر کردن آبراه‌ها و تخریب سدها، بسیاری از کشتزارها را غیر قابل کشت نمود و کشتار عظیم مردمان، مانع تعمیرات و بازسازی قناتها و غیره گردید. و نسلهای بعدی را از تخصص‌های فنی و محلی محروم گردانید. و سرانجام نیاز به تحرک و چرای میلیونها اسب و گوسفند مغول که با مهاجرت و کوچ قبایل آنان ده چندان گردید، سرزمینهای وسیع و پهناوری را از حالت کشاورزی به حالت عشایری در آورده و مسائل و مشکلات دیرپائی مانند غیر مسکون ماندن و حتی فرسایش خاک و عدم حاصلخیزی زمینها را به همراه آورد (۶ و ۷) و...پطروشفسکی از قول «حافظ ابرو» چنین می‌نویسد: «باد غیس خطه‌ای آباد و پر جمعیت بود و چندین شهر ۲۰-۳۰ هزار نفری داشته است. پس از کشتار و خرابی مغول، آنجا کوچ نشین مغول گردید (۷)». چنگیز در بازگشت خود از ایران فرمان داد تا همهٔ انبارهای غلّه را آتش بزنند (۱۹). از قول «تاریخ هرات» سیفی: «در این ولایت (هرات) نه مردم

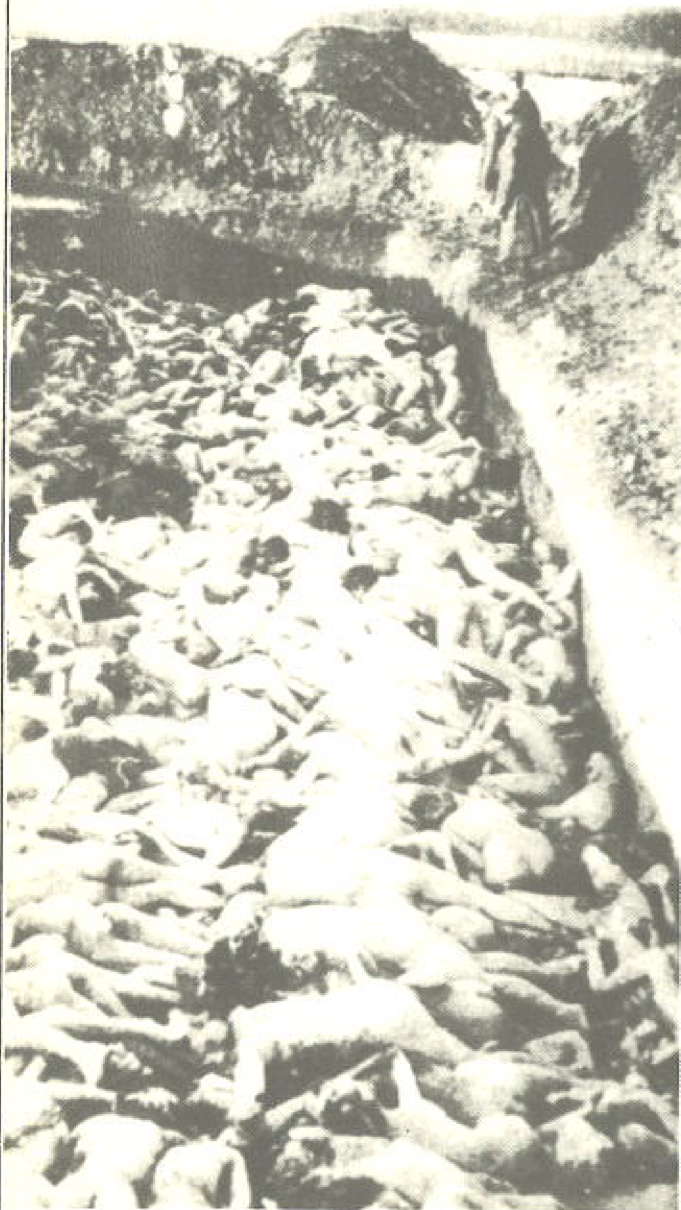
است، نه گندم، نه خورش و پوشش...» «خراسان خراب است و از اینجا (هرات) تا مازندران (یعنی ۷۰۰ کیلومتر مناطق آباد سابق!) کسی را امکان سکونت و مجال توطن نیست»... «از حدود بلخ تا دامغان، یکسال پیوسته خلق گوشت آدمی و سگ و گربه می‌خوردند، چه چنگیز خانیان جمله انبارها را سوخته بودند...(۷) بیش از **۷۵ سال** پس از حملات مغول، رشیدالدین فضل الله، وزیر اعظم دربار غازان خان مغول می‌نویسد که: **«ممالک از ده یکی آبادان نباشد و باقی تمامت خراب و در این عهدها هرگز کسی در بند آبادان کردن آن نبوده است...**(۷ و ۱۲) محصول سالانهٔ غلهٔ منطقهٔ «کربال» از جمله مناطق تخریب نشده ایران، از ۲۳۲/۴۰۰ تن به ۵۶۰۰۰ تن و به محاسبهٔ خواجه نصیرالدین طوسی به کمتر از ۲۵۰۰۰ تن نزول نمود. میزان کل مالیات دریافتی از مناطق ایران قبل از مغول

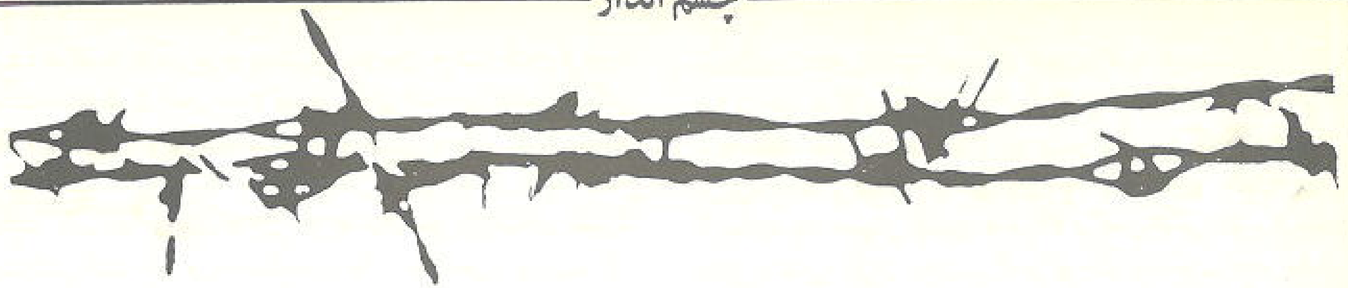


۱۰۰/۵۸۰/۰۰۰ دینار ایلخانی و پس از خرابی و بعد از اصلاحات غازان خان و رشیدالدین به مبلغ ۲۱/۰۰۰/۰۰۰ دینار ایلخانی رسید (۷). که هر دو مورد فوق، نشان دهندهٔ سقوط عظیم تولید کشاورزی در ایران می‌باشد. آیا می‌توان فرض نمود که صدها هزار یا میلیونها نفر، در اثر همین کاهش تولید، یا جانسپرده یا از آن سرزمین لعنت شده و سوخته، مهاجرت کرده باشند؟ در سرزمینی که حتی راهزنان برای غارت یک کاروان صدها کیلومتر را می‌پیموده‌اند (از هرات تا کرمان سال چهارم بعد از حمله) آیا می‌توان پرسید بر سر مردم قدیم آن مسیرها چه آمده بود؟ آیا می‌توان فرض کرد که در اصلی‌ترین مناطق ایران یعنی ماوراءالنهر و خراسان اکثریت ساکنان کشتار شده‌اند؟ برخی این رقم را تا چهار پنجم گفته‌اند (۱۹).

«کسی در بند نیست»

در فضای کشتار و خرابی خارج از حد تصور، آیا می‌توان انتظار امیدواری و تلاش داشت؟ مسلماً در کشوری که به قول رشیدالدین، در ۹۰ در صد ممالکش به مدت ۷۵ سال کسی در بند آبادان کردن نبوده است، افکار مثبت، انرژی فعال و امید و خوش بینی به آینده نیز از میان می‌رود. تولید برای که؟ زندگی برای چه؟ باید از این عالم وحشتبار گریخت، باید به جهانی اندیشید که در آن مرگ و زندگی، فقر و ثروت، دانائی و نادانی، کُفر و ایمان، بزرگ و کوچک و... تفاوتی نکند. باید به غارهای کوهها یا به غارهای تفکر و فلسفه گریخت. باید تصوف و عرفان را در آغوش کشید، باید از فردوسی و خیام، از ابن سینا و ابوریحان، از صناعت و پژوهش، **از این دنیای مادّی گریخت**. ملتی ناامید، به سوی فرهنگی ناامیدانه و غیر مادّی گریخت. این هم سرنوشت بسیاری از بازماندگان خوشبخت حملهٔ مغول. این هم مقوله‌ای است و نیازمند مقاله‌ای دیگر.



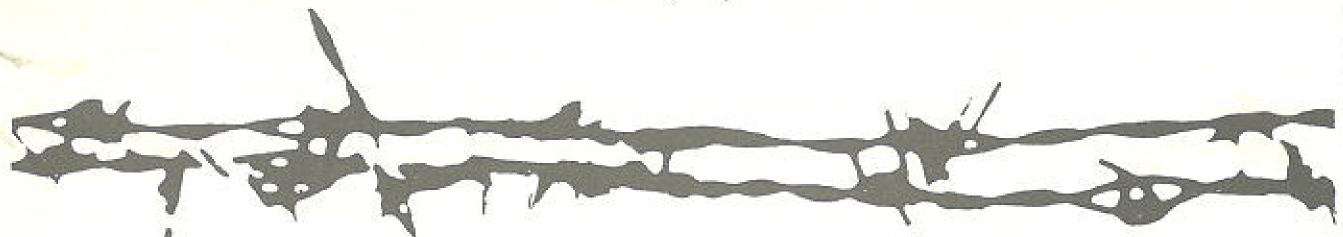


بارقهٔ امید

چنگیز خان جان سپرد. ۱۲۴۹ میلادی (۶۲۴ هجری قمری). پس از ماهها تدارک، شورای خانهای مغول طبق وصیتهٔ چنگیز، «اوکتای» را به رهبری برگزید. اوکتای قاآن، «پادشاه جهان» (۱) پس از تقسیم کلیهٔ خزائن میان مغولان...«دستور داد برای شادی روح چنگیز خان سه روز پشت سر هم طعام پختند. از میان زیبا رویان چهل دختر از تبار امرا و سرداران که ملازم خدمت چنگیزخان بودند انتخاب کردند و جواهر و زینت‌آلات بسیار بر آنها آراستند و لباسهای گران قیمت بر آنها پوشاندند و سوار بر اسبانی گزیده نزد روح او فرستادند»!!! (۱) چنگیز پس از مرگ هم قربانی می‌طلبید. از میان مغولان، از همان آغاز کسانی بودند که با میزان کشتار و خرابی چنگیز و پسر کوچکش «تولی» که مسبب بیشتر کشتارهای خراسان بود مخالفت می‌ورزیدند، از آن جمله بود «جوجی» پسر بزرگتر چنگیز که مطرود و منفور پدر بود. اما نوادگان او به تدریج خوی و عادت سنتی مغول را از دست دادند به آبادانی، به شهر و به رفاه علاقمند شدند. به آنان آموزش داده شد (۶) که جمع آوری مالیات از رعایا بیشتر به صرفه نزدیک است تا کشتن آنها و خرابی کشت و کار. سرانجام کوبلای خان در چین با پذیرش مذهب بودائی و غازان خان در ایران با پذیرش اسلام، آغاز به اصلاحات و تعمیر خرابی‌ها نمودند. طراح و مجری اساسی اصلاحات در ایران رشیدالدین فضل الله، طبیب و مالک یهودی زادهٔ این پادشاه و دو پادشاه بعدی اولجایتو (که گویا مسیحی بوده) و ابوسعید بود. این اصلاحات شامل بخشهای گوناگونی است که پس از ۷۵ سال خرابی و نابودی تولید، جان دوباره‌ای به این سرزمین بخشید. هر چند که هرگز آن را به حالت سابق نرساند: الغای تعهدات مالی دولتی که قابل دریافت از مردم بود، الغای «قنلغه» یا حق اقامت لشکریان و بزرگان در خانهٔ رعایا (که با چاپیدن و تجاوز به نوامیس همراه بود)، محدود کردن خدمات اجباری رعایا، برقراری حق اشغال و زراعت زمینهای بایر، تقلیل میزان مالیات بازرگانی در نقاط دائر و الغای آن در مناطق ویران، احیای گردش پول و برقراری نرخ ثابت برای سکهٔ نقره، برقراری واحد اوزان و مقادیر برای سراسر کشور (۷). این اقدامات همراه با تجدید ساختمان بسیاری از سدها نهرها و جویهای آب و سایر خدمات زیربنائی بود که حتی امروزه در برخی از دهات ایران از همان جویها و نهرها (با بستر سنگی) استفاده می‌کنند. هر چند که رشیدالدین در این رهگذر به بزرگترین مالک و ثروتمندترین فرد ایران مبدل گردید، اما این اصلاحات او مایهٔ خوشنامی او و افتخار ایرانیان و یهودیان ایرانی است. غازان خان و اولجایتو، پادشاهان خوشنام و «دمکرات منش» تاریخ ما هستند، اما هیچکدام از این واقعیات دلیلی بر سرپوش گذاشتن بر جنایات و خرابی‌های چنگیزی نمی‌توانند بود. صرف یهودی بودن رشیدالدین و یا سعدالدوله (وزیر ارغون - پدر غازان) که برای نخستین بار بالانس توازن مالی دولتی مغول را برقرار نمود دلیل این نیست که یهودیان باید امروزه از حملهٔ مغول نیز پشتیبانی نمایند و کارنامهٔ آنان را تطهیر کنند. یهودیان خود از قربانیان حملهٔ مغول بوده و احتمالاً مغولها پنجاه در صد جمعیت یهودی در ایران آن زمان را کشتار و نابود کرده‌اند (۱۸). صرف این که چنگیزیان بین یهودی و مسیحی و مسلمان تفاوتی نمی‌گذاشتند و مثلاً جزیه را ملغی ساختند (تا مدتی!!) دلیل بر نیک نفسی آنان نیست، زیرا که به همان نسبت مساوی، همهٔ این مردمان را کشتار هم کرده‌اند. در نظر چنگیزیان انسانهای غیر مغول همه مساوی بودند و خون همهٔ ما یکرنگ بود.

کارنامهٔ چنگیزی

حملهٔ مغول به ایران، به شهادت آن چه که در بخشهای قبلی این مقاله آوردیم، در درجهٔ اول به معنای کشتار و نابودی میلیونها انسان بود که هر کدام حق زندگی، تفکر، سازندگی، خوشی و تعالی مادی و فرهنگی داشتند. دوم آن که این کشتارها به وحشیانه‌ترین شیوه‌های زمان و در برابر چشمان نزدیکان و بستگان و آشنایان صورت گرفته و قربانیان قبل از مرگ به شدیدترین وجهی شکنجهٔ روانی شده بودند. سوم آن که میزان خرابی و نابودی سیستماتیک ایران را قرنها به پس راند. با رواج سیستم دامداری متحرک و کوچ عشایری با ازدیاد آن، به میزانی کیفی، سیستم تولید ایران را مختل و عقب‌گرا و بارآوری آن را به میزانی فاحش تقلیل داد. حتی به دنبال گرسنگی و بیچارگی عمومی، سیستم برده‌داری در امور کشاورزی را برای مدتی احیاء نمود (۷). چهارم این که عمق روانی فاجعه، باعث رواج خیالی‌ترین و بی ثمرترین انواع فلسفه و ایده‌ئولوژی در ایران گردید. و بالاخره، بد یا خوب (از نظر ما یا از نظر تاریخ جهان؟) گوی سبقت در تمدن، صنعت و تکنولوژی را از شرق به غرب انداخت: این فاجعه، در نوع خود، فاجعه‌ای منحصر به فرد است. با تمام این احوال، باید افزود که تهاجم تیمور لنگ از ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۳ میلادی (۷۸۳ تا ۷۹۶ هجری قمری)، با همان شیوه‌های چنگیزی، یعنی کشتارهای بزرگ، خرابی شهرها، روستاها و سیستم‌های آبیاری، به تعطیل کشاندن راه‌های تجارتی و کوچ دادن مجدّد چادرنشینان مغول (تاتار) به ایران، میخ دیگری بر تابوت تمدّن این کشور کوفت. این تهاجم، به همراه خنثی نمودن بسیاری از اصلاحات



پادشان شهرنشین مغول، ضربه‌ای دیگر بر روحیه، ثروت و امکانات ایرانیان وارد آورد و عقب ماندگی چند قرنی پیش گفته را، قطعی و پایدار ساخت.

مقایسهٔ تاریخی یا تاریخی از مقایسه؟

«...و اگر کسی بگوید که از بدو خلقت آدم، تا کنون، عالم به نظیر چنین حادثه‌ای گرفتار نیامده، راه خلاف نرفته است. چه تاریخ، حادثه‌ای را که **شبیه یا نزدیک** به این واقعه باشد، به خاطر ندارد«...این جمله از «عزالدین ابن الأثیر»، مورخ عرب معاصر مغول و مؤلف کتاب «کامل التواریخ» است (۲۱) و چنین ادامه می‌دهد:...«یکی از عظیم‌ترین وقایع تاریخی که **ذکر آن ورد زبانهاست**، رفتار بخت النصر است با بنی اسرائیل و کشتار او از ایشان و ویران کردن بیت المقدس. ولی بیت المقدس در مقابل شهرهائی که این گروه ملعون خراب کردند (یعنی مغولها) و هر کدام چندین برابر بیت المقدس بوده، چه عظمتی دارد؟ و (تعداد) بنی اسرائیل در جنب کسانی که در این واقعه (حملهٔ مغول) به قتل رسیده‌اند، چه اهمیتی دارند؟ زیرا که عدد کشتگان یک شهر تنها، بر بنی اسرائیل فزونی داشته است«...پس از هفتصد و پنجاه سال، ما انسانها هنوز در جستجوی برتری در فاجعه، مقایسه می‌کنیم، و فاجعهٔ دیگری را تخفیف می‌دهیم. آیا وقت آن نیست که در فجایع، برابری را بجوئیم، همدردی نمائیم و بار خود را نیز سبک کنیم؟ آیا وقت آن نیست که در نگرانی فاجعهٔ بعدی، مقدمات پیشگیری و کسب متحدان جهانی را با درس گیری از فجایع تاریخ آماده سازیم؟

از خاک سمرقندی ترسم که دگر خیزد
آشوب هلاکوئی، هنگامهٔ چنگیزی

(اقبال لاهوری)

فهرست منابع:

۱ - «تاریخ جهانگشای» عطاملک جوینی A.D1260 - تحریر نوین به زبان فارسی ساده از منصور ثروت. انتشارات امیرکبیر - تهران ۱۳۶۲.

۲ - مقالهٔ "Why do we call the Holocaust "The Holocaust" نوشتهٔ پروفسور Bruce Zuckerman و Zev Garber.

۳ - کتاب مصور Published by "The Council of "Terezin" Jewish Communities in the Czech Lands" Prague 1965 -

۴ - ربای «وایس» (Weiss)، مسئول تأسیسات درمانی خباد لس‌آنجلس - ۱۹۹۰-۹۱

۵ - الی ویزل Elie Wiesel - (به نقل از مقالهٔ Garber)
"The first survivor", statment for the Niles Township Jewish Gongregation, Shohie, 2 Ilinois Dec. 7, 1980.
چندین بار در مقالات، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌هایش تکرار شده است.

۶ - «مغولها» اثر David Morgan (۱۹۸۷)، ترجمهٔ عباس مخبر - تهران ۱۳۷۱.

۷ - «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران» - عهد مغول.
ایلیا پائولویچ پطروشفسکی - ترجمهٔ کریم کشاورز - دانشگاه تهران ۱۳۴۴. در این کتاب به مقیاس وسیعی از «جامع التواریخ» رشیدالدین فضل الله، استفاده شده است.

۸ - تاریخ اجتماعی ایران، تألیف مرتضی راوندی - جلد پنجم.

۹ - "Semites Anti Semites", Bernard Lewis.

۱۰ - حمدالله‌مستوفی قزوینی، در دوران ایلخانان مغول (نسل سوم و چهارم) زندگی می‌کرده است.

۱۱ - «مغولها» نوشتهٔ دیوید مورگان - ترجمهٔ عباس مخبر، تهران ۱۳۷۱.

۱۲ - «جامع‌التواریخ» نوشتهٔ رشیدالدین فضل‌الله وزیر در (۷۰۴ هجری قمری). بکوشش دکتر بهمن کریمی - تهران ۱۳۳۸ UCLA-URL
Call # PK 6530-Ri83J-1960
همچنین رجوع کنید به "Rashid Al-Din Tabib, Hostoire des Mongols de la Perse"
Call#DS 19 #324TE-1973 UCLA-URL

۱۳ - «تاریخ نامهٔ هرات»، سیف بن محمد بن یعقوب الهروی. (تاریخ سیفی) UCLA-URL, Call# PK

۱۴ - تورات - کتاب شموت (خروج) فصل ۱۲، و کتاب بمیدبار (اعداد).

۱۵ - کتاب اول تواریخ ایام - فصل ۲۱.

۱۶ - «یوسیفون» Josephus Flavius "The Jewish War" or (Wars of the Jews)

W.M. Whiston, New York 1824.
UCLA-URL Call # DS-116-J7E5W, 1824.
See Vol V, Book II, Chap XIV, Section 3.
See Vol VI, Book V, Chap XIII, Section 7.
See Vol VI, Book VI, chap IX.

۱۷ - «یوسیفون» - Josephus Flavius - رسالهٔ «بر علیه آپیون» در اثبات قدمت و اصالت قوم یهود.

۱۸ - تاریخ یهود ایران - جلد سوم، صفحات ۲۰-۲۲، ۳۶-۳۸ و ۵۷ تا ۶۱ تألیف دکتر حبیب لوی.

۱۹ - کتاب "The Empire of the Steppes" By: Rene Crousset/Translated by Naomi Walford.

۲۰ - Ancient Inventions, by James, Nick Thorpe.
همراه با تصاویر ادوات جنگی و توضیحات تاریخی و باستان شناسی.

۲۱ - نقل شده در کتاب «چنگیزخان، چهرهٔ خون‌ریز تاریخ»، محمد احمد پناهی سمنانی.

زیرنویس:

I - ترزین در واقع بصورت یک گتو برای یهودیان بوهم و موراوی و گذرگاهی به اردوگاههای مرگ در نظر گرفته شده بود. در حالیکه ترزین گنجایش بیش از ۷۰۰۰ تن را نداشت، نازی‌ها ۷۶۰۰۰ یهودی چک‌اسلواکی، ۴۲۰۰۰ یهودی آلمانی ۱۵۰۰۰ یهودی اطریشی و ۶۰۰۰ یهودی دیگر را در آن جای دادند. تنها ۳۳۴۳۰ نفر از شرایط بد و امراض در آنجا تلف شدند. ۸۷۰۰۰ نفر به اردوگاههای مرگ فرستاده شدند که در حدود ۳۱۰۰ نفر از آنها در آخر جنگ زنده ماندند. ترزین اردوگاه «نمونهٔ» نازی‌ها بود. تعداد زیادی از هنرمندان، نقاشان و موزیسینها را بدانجا بردند و گهگاه در برابر صلیب سرخ و ناظرین بین‌المللی با ایجاد کنسرت‌ها و نمایشات اجباری بخشهایی از ترزین را به نمایش می‌گذاشتند. گوبلز با نمایش دادن صحنه‌های ترزین به مردم آلمان اعلام نمود که ...«در حالی که سربازان ما در بدترین شرایط به نبرد مشغولند، یهودیان در کافه‌های ترزین مشغول تفریح و خوردن قهوه و کیک هستند. (۳)

II - رقم کشتار کولی‌ها را تا ۲/۵ میلیون گفته‌اند.

III - در آن زمان ماوراءالهنر، مناطق مابین رودهای جیحون و سیحون تا نزدیکی خراسان فعلی، جزو امپراطوری ایران، تحت سلطنت ترکان خوارزمشاهی بود.

IV - ادعای اینکه حملهٔ مغول به ایران تنها به انتقام کُشتن تجار فرستادهٔ چنگیز به اُترار بوده است، به هیچ روی با عملکرد آنان از فتح شمال چین تا مرکز و غرب ایران تا بغداد و روسیه و بلغارستان خوانائی ندارد.

V - اعراب که در آغاز تصرف ایران به تخریب و کتابسوزان مبادرت کردند، پس از یکی دو قرن علاوه بر «علم الادیان و علم الابدان» به سایر علوم نیز علاقمند شدند و سریعاً به پیشرفته‌ترین ملت جهان از نظر علم و تکنولوژی تبدیل گردیدند.

VI - نقل شده در مقالهٔ آقای تنصر «چشم انداز» ۴۷.

VII - نقل به معنی مستقیماً از مقالهٔ آقای یارشاطر در «ایران شناسی» تابستان ۱۳۷۴.

VIII - با توجه به اینکه امروزه، در نماز جماعت ماه رمضان، ۲۰۰/۰۰۰ مسلمان در منطقهٔ خانهٔ مقدس نماز می‌خوانند، با فرض مقداری شُل کردن مقررات قربانی و حرکت مردم، تعداد ۲۵۶/۵۰۰ برّهٔ قربانی را با کمی دشواری می‌توان پذیرفت.

IX - جریب امروزه ده هزار متر مربع و سابقاً ارقام دیگری گفته‌اند. پطروشفسکی جریب آن روزگار را ۲۹۰۰ متر مربع گفته است.

X - قابل توجه آقای یارشاطر!

XI - بخارا بعدها دوباره آباد گردید.

XII - فرهنگ معین و سایر جاها.

XIII - معلوم نیست با این همه اشارات تاریخی از کتابهای معروف، آقای یارشاطر چگونه وجود نفت و باروت و قدرت تخریبی مغولان را به سادگی و با حق به جانبی تمام نفی می‌کنند؟

از نینا استوار



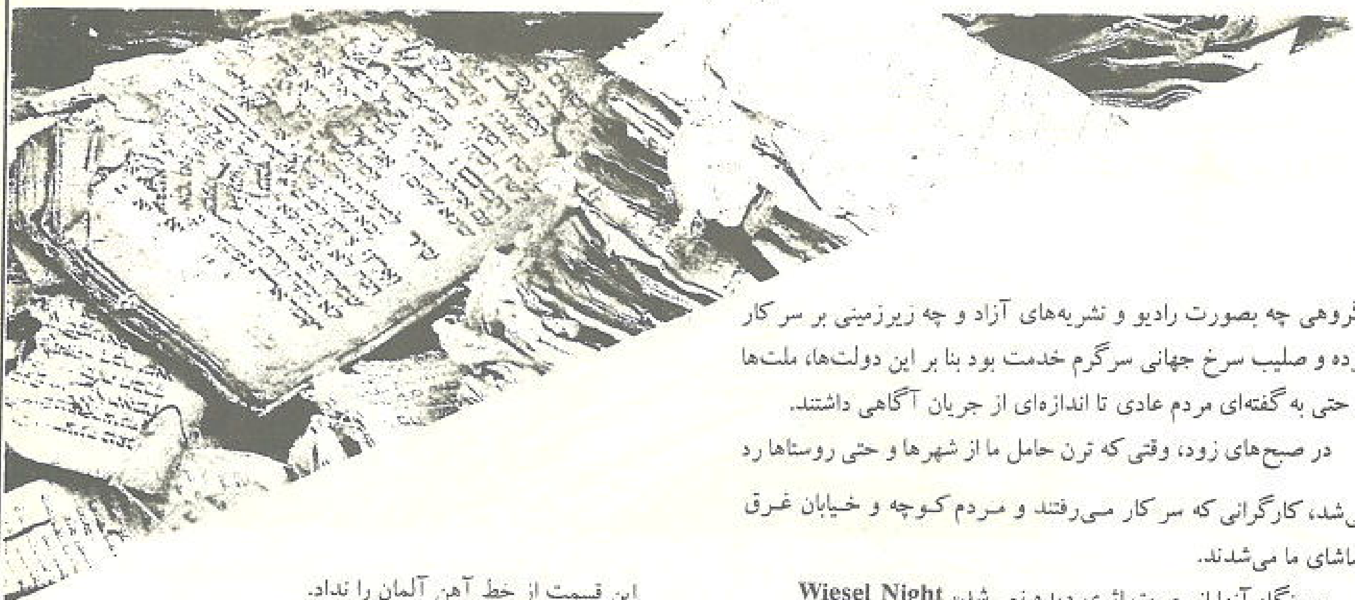
فاجعه

در زیر آفتاب سوزان ظهر، گروه ما که از افراد گتو تشکیل شده بود، خسته، و تشنه و گرسنه در خیابانهای شهر براه افتاد. تا آنجا را برای همیشه ترک کند در خیابان به جز ما کس دیگری دیده نمی‌شد. همسایه و دوستان سابق! ما همه به خانه‌های خود پناه برده و در پشت پنجره‌ها جمع شده بودند. از ورای شیشه‌ها کشیک می‌دادند تا از رفتن ما مطمئن شده، پس به سراغ خانه و زندگی ما بدوند! Wiesel "Night"

اینست ویژگی هالوکاست هیتلری - که من نام دیگر آن یعنی **Genocide** را مناسب‌تر می‌بینم - که به شهر و دیاری حمله نشد تا مردم را همه با هم و بدون استثناء قتل و عام کنند. گروه خاصی را بدون دلیل موّجه برای مقصود خود - برای این که لفظ قربانی را بکار نبریم - انتخاب کردند.

طنین چکمه‌های گشتاپو در یک ساختمان چند طبقه با آپارتمانهای متعدد تنها دل بعضی از ساکنین را در سینه میلرزاند و آنها همه فقط به سراغ این ساکنین متفاوت رفته و مردم را حتی از سر سفرهٔ دعا و مراسم مذهبی به اردوگاه می‌فرستادند. مردمی که هیچ درگیری سیاسی و یا مالی و یا قضائی با دولت نداشتند. گناه آنها داشتن «ژنی» متفاوت بود و از این رو ترجیح می‌دهم کلمهٔ **genocide** را بکار ببرم که دامنهٔ این خشونت و وسعت این تهاجم را عمیق‌تر نشان می‌دهد و:

مقایسهٔ این **Genocide** با کُشت و کُشتار و یا سرکوبی بهمان اندازه خشن و وحشتناک سیاهپوستان و یا سرخ پوستان از آنجا بی پایه و اساس است، که از این گروهها نشانه‌هائی از اعمال خشونت‌آمیز و بصورت ابتدا به ساکن و چه به عنوان عکس العمل و جواب بد رفتاری و حملهٔ اطرافیان سر زده بود که این امر مسلماً و انصافاً سرکوبی و کشتار آنها را توجیه نکرده و مهاجم را نیز به هیچ عنوان تبرئه نمی‌کند. امّا می‌تواند نمایانگر یک فرق اساسی در این دو نوع کشتار دسته جمعی باشد. و راستش را بخواهید مقایسهٔ دردها و مصیبت‌ها کار دشواری است و تنها نتیجه‌اش عدم درک ما از عمق درد دیگران است و این خود درد بزرگتری است برای دردمند. تعیین بد و بدترین از شدت درد کم نکرده و دومی را آرامش نمی‌دهد. نکتهٔ دیگر این که در زمان وقوع حادثه رسانه‌های



گروهی چه بصورت رادیو و نشریه‌های آزاد و چه زیرزمینی بر سر کار بوده و صلیب سرخ جهانی سرگرم خدمت بود بنا بر این دولت‌ها، ملت‌ها و حتی به گفته‌ای مردم عادی تا اندازه‌ای از جریان آگاهی داشتند.

در صبح‌های زود، وقتی که ترن حامل ما از شهرها و حتی روستاها رد می‌شد، کارگرانی که سر کار می‌رفتند و مردم کوچه و خیابان غرق تماشای ما می‌شدند.

«در نگاه آنها از حیرت اثری دیده نمی‌شد» **Wiesel Night**

بله، مردم کم و بیش می‌دانستند با یک باربکیوی ساده دود سیاه و بوی گوشت در فضا پر می‌شود چطور بوی مشمئز کنندهٔ گوشت سوختهٔ انسانی و آن دود عظیم که بآسمان می‌رفت توجه کسی را جلب نکرد؟

در گتوی ورشو، مردم با مکافات و بدبختی یک مبارز لهستانی را که برای آزادی کشورش تلاش میکرد به لندن فرستادند تا جریان را به گوش «عده‌ای» برساند. پاسخ این فرستاده که تا چند سال بیش زنده بود در بازگشت برای این زنده بگورها از هر مرگی تلختر بود چرا که فهمیدند:

«هیتلر در سکوت دیگران بهترین تأیید و پشتیبانی را برای انجام کاری که همه میل داشتند بکنند اما تنها او جرأت و شهامت اقدامش را داشت دریافت کرد. (از کتاب جنجال برانگیز "**Valer laquer**" به نام حقیقت وحشتناک).

در اروپا با این کلیساهای کوچک و کشیش‌های سادهٔ شهرهای ایتالیا به کمک بسیاری از یهودیان آمدند هنوز که هنوز است واتیکان قادر به تبرئه کامل خود نیست. بیگناهی و بیطرفی واتیکان در این فاجعه با آرشیو دور از دسترس آن راجع به جنگ جهانی دوم دو روی یک سکه است. سخنگوی کلیسا در زمانهای متفاوت نتوانست جواب قانع کننده‌ای به مؤسسه سیمون ویزنتال بدهد. تنها چند سال پیش پاپ اخیر به کنیسای بزرگ رم رفت و یهودیان را برادران ارشد قوم مسیح خطاب کرد و تازگی کم و بیش اینطور فهماند که کلیسا در مورد یهودیان کوتاهی کرده است!!

روی میز کار روزولت، رئیس جمهور کشور دمکراتی که قبلهٔ آمال ما است و برای دریافت گرین کارتش جامه می‌دریم، درخواست بمباران ریل‌های خط آهنی که مردم بدبخت و بچه‌های بیگناه را به سوی کشتارگاه می‌برد مدتها خاک خورد اما جناب ایشان بالاخره اجازهٔ بمباران این قسمت از خط آهن آلمان را نداد.

اولین گروه سربازان آمریکایی که از دروازهٔ آشویتس به درون رفت با منظرهٔ دلخراش و باور نکردنی گروه بیشماری مرده و اسکلت متحرک روبرو شد. از این اردوگاه آزاد شده فیلمی به کارگردانی آلفرد هیچکاک - بله هیچکاک خودمان - تهیه شد که می‌توانست دلهره آورترین، وحشتناک‌ترین و ترسناک‌ترین فیلم دوران کارگردانی ایشان باشد البته اگر در جایی به نمایش گذاشته می‌شد. اما این فیلم سال‌ها و سال‌ها در آرشیو خاک خورد تاگرد و خاک فرو نشیند و از پشت سنگ قبر این گورستان عمومی ملت‌ها و دولت‌ها فرصت کنند دست و روئی صفا داده و تر و تمیز و سرافراز و پاک و طاهر و بیگناه خود را به جهانیان نشان دهند و بعد همگی با هم انگشت را به طرف شخصی دراز کنند که دیگر «وجود نداشت». یادداشت‌های هیتلر چنان ناپدید شد که کسی فرصت نکرد حتی جهت آن را هم تعقیب کند و حقیقت هنوز هم در پس پرده است. و اینست درد بزرگتر و التیام نیافتنی بازماندگان که در جستجوی دانستن «چرا»ی این فاجعه رفتند و کارشان به جنون کشید.

فاجعه‌ای که در اروپا اتفاق افتاد و بعد مسافت و یا تفاوت فرهنگ مانع از آن شد که آمریکاییها و به دنبال آن هموطنان من که در این جا و توسط رسانه‌های گروهی این مملکت با جریان آشنایی پیدا کرده‌اند، ابعاد حقیقی این مصیبت را به درستی درک نکنند.

اصولاً آمریکاییها برداشت خاص خود را از مسایل اروپا دارند. توضیح و تشریح می‌کنند اما از درک آن عاجزند.

حتی آقای استیون اسپیلبرگ که با هنری خارق‌العاده شیندلر لیست را با دوربین دستی و به طریق سیاه و سفید تهیه کرد تا در این اثر فیلم مستند و حقیقی جلوه کند، یک نکته را از یاد برده بود و داستان بر روی قهرمانی و دلاوریهای یک شخص و یا یک ناجی دور می‌زد و درد مردم درگیر فاجعه در حاشیهٔ موضوع بود و این نشان می‌دهد که این فاجعه در

بیایید به این فاجعه ابعاد حقیقی بدهیم. خواهیم دید که دردش عظیم‌تر است. و عمق فاجعه بیشتر کتاب‌های متعدد و بیوگرافی‌هایی که توسط بازماندگان این فاجعه نوشته شده ادبیات مخصوص و غنی «ادبیات اردوگاههای مرگ» را تشکیل می‌دهد که خواندنی است.

این طرف دنیا کمی هولیوودی بخورد مردم داده شده است و یا مردم برداشتی سینمایی از این مسئله دارند. پر شاخ و برگ و مبالغه‌آمیز مثل دکورهای رویایی هولیوود و یا سرسری و بی پایه و اساس و در هر دو حال دور از باور و غیر حقیقی و اینها حقیقت را لوث می‌کند. این حقیقت را که:

رژیم نازی‌ها یا به تنهایی و یا با مساعدت دولتهای دیگر تصمیم «نهایی» داشتند که نسل یهودی را در اروپا براندازند و این مسئله‌ای نیست که فراموش شود. حتی نباید اجازه داد تا آن را به صورت پرچم سیاسی و مذهبی در آورند اینها بی حرمتی به شش میلیون - یا کمتر و یا بیشتر - مردم بی‌گناهی است که تنها اشتباه آنها در داشتن یک ژن متفاوت بود. بی حرمتی به مادری است که اجبار داشت به انتخاب خود دختر و یا پسرش را روانهٔ کورهٔ آدم سوزی کند! درک نکردن درد مادری است که جناب دکتر منگله برای تحقیقات ژنتیک خود چشمان دو فرزند دو قلوی او را مثل کلکسیونرها. زنده زنده به سوزن کشیده و به دیوار اطاقی زده بود که زن نگون بخت هر روز آنجا را تمیز میکرد! و بی حرمتی به آن نوازندهٔ ویولینی است که عاشق بتهوون بود اما به جرم یهودی بودن اجازهٔ نواختن ساخته‌های او را نداشت!

بیایید به این فاجعه ابعاد حقیقی بدهیم. خواهیم دید که دردش عظیم‌تر است. و عمق فاجعه بیشتر کتابهای متعدد و بیوگرافیهایی که توسط بازماندگان این فاجعه نوشته شده ادبیات مخصوص و غنی «ادبیات اردوگاههای مرگ» را تشکیل می‌دهد که خواندنی است. این نوشته‌ها حقیقت آزار دهنده را بیشتر از هر نوشتهٔ تحقیقی بیان می‌کند. چرا که عقیده شخصی نیست برداشت از جریان فاجعه هم نیست خود فاجعه است. لخت و عریان و آزار دهنده که هر کس باید چند تا از آنها را بخواند تا به قدرت شیطانی موجود دو پا پی برده و از هیچ بشری برای خود ایده‌آل تمام و کمال نسازد!!

اریانا فالاچی چند سال پیش با صورتی شکسته اما همان نگاه نافذ در تلویزیون ظاهر شد و با همان شجاعتی که سالها پیش آمریکا را تنها مسئول جنگ ویتنام دانسته و از آن هیولائی برای جهان ساخته بود گفت: به ما گفته بودند که جنگ ویتنام یک جنگ رهائی بخش است و ما بعدها فهمیدیم که این جنگ داخلی بود و ابَر قدرت‌ها حق دخالت در امور آنجا را نداشتند. فالاچی افشاگر و کمونیست آن زمانها تازگی کتاب قطوری «۷۰۰ صفحه» دربارهٔ جنگ لبنان نوشته که به قول خود او ۸ سال تمام بروی این کتاب کار کرده و نام آن را «انشالله» گذاشته است. کتاب تقدیمی است با عشق به سربازان آمریکایی و فرانسوی که جان خود را در درگیریهای این جنگ از دست دادند. کتاب را خوانده‌ام. از فالاچی پرخاشگر و متهم دوران مدرسه‌ام سایه‌ای کمرنگ بجا مانده بود شاید با آن همه انرژی فکر میکرد که آنچه البته بجایی نرسد فریاد است و یا اینکه تازه سر نخ حقیقت به دستش آمده و فهمیده بود که «گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنچه هست گیرند». کتاب را باید خواند شاید بازنویسی تاریخ ریشه در برداشت‌های درست و کسب تجربه داشته باشد. □

کیترینگ گلت کاشر **جک بروخیم**

رویال کیترینگ

Royal Catering (Glatt Kosher)
By Jack Brookhim

زیر نظر مستقیم آر. سی. سی. (R.C.C.)

برگزار کننده جشنهای شما
در هتلهای لوس آنجلس و مکان‌های مورد نظر شما
با مجلل ترین و بالاترین کیفیت و سرویس.
برای پیدا کردن سالن به شما یاری می‌دهیم.

(۳۱۰)۴۵۸-۹۹۹۳

(310) 458 - 9993

کیترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتص (ولی)



شیرین دخت دقیقیان

حاشیه‌ای به نمایشنامهٔ

«از استر تا استر»

نوشتهٔ هما سرشار

بیش از قرن‌هاست - در این مورد حتی از قرون وسطی و زمان الاهیون یهودی، سنت آگوستین مسیحی و باطنیهٔ اسلامی - که وجود تأویل‌ها Interpretation و برداشت‌های گوناگون از متون مقدس پذیرفته شده است و بسته به فرو رفتن در لایه‌های معنا، برداشت‌های تاریخی، زمینی، تمثیلی و عرفانی از آنها صورت گرفته است. بسیاری از دستاوردهای فلسفی قرنهای اخیر مدیون همین تلاش‌ها برای دستیابی به کرانه‌های دیگر معنا است.

امّا اگر در قرون گذشته تنها به آن چهار نوع برداشت قانع بودند، دلیلی ندارد که امروز ما از هر گونه برداشتی خارج از آن انواع رویگردان باشیم. در جوامعی که فرهنگ نسبتاً ایستاتری دارند، افراد به یک نوع برداشت خاص انس می‌گیرند و برداشت‌های دیگر را در همان نگاه اول بیگانه و نامأنوس ارزیابی می‌کنند و پس می‌زنند.

نامه‌ای که در شمارهٔ ۴۷ چشم‌انداز از سوی خواننده‌ای نوشته شده بود، حاکی از این دیر آشنا بودن با برداشت‌های دیگر بود. چه خوب که آن خواننده احساس اولیهٔ خود و اطرافیانش را نوشت و چه خوب که چشم‌انداز چاپ کرد. مشکلات را باید در گود ریخت و حل کرد. هر کس دستش رسید به گونه‌ای. (البته مشکلات را و نه ایجاد ممنوعیت برای یک نویسنده که اگر تاکنون مقاله نوشته و داستان، دیگر حق نوشتن نمایشنامه را از او بگیریم! آن قدر بحث در این مورد ابتدایی است که ناخودآگاه آن را در پرانتز گذاشتم.)

باری سخن بر سر یک برداشت جدید از استر است. برداشتی از دیدگاه زن مَداری و البته نگرشی دلیرانه که ناگهان و بدون ایجاد مقدمهٔ نظری، صف چندین هزار سالهٔ برداشت مرد سالارانهٔ سنتی از این روایت را می‌شکافد. آنان که با سخن فمینیستی آشنا هستند و بازتاب این سخن را در محافل زنان یهودی جهان می‌شناسند، می‌دانند که بحث بر سر تصویر استر بحثی داغ است. زنان یهودی از ملیت‌های گوناگون کندوکاو در داستانها و شخصیتهای مذهبی را به قصد بررسی تصویر زن در آنها مدتهاست آغاز کرده‌اند. و تقریباً دیگر در جوامع خود با مقاومت‌های آنچنانی رو به رو نیستند. مسلماً در این کنکاش برداشتهای نو و غیر سنتی هم سر بر می‌آورند و نمی‌توان در رویارویی با آنها گوشها را گرفت و چشم‌ها را بست. در نامهٔ آن خوانندهٔ محترم چشم‌انداز می‌خوانیم: «بیش از دو هزار سال است که این داستان خوانده می‌شود و به خصوص در این ایام برداشت‌های مردم عادی از خواندن و شنیدن این داستان بسیار متفاوت است با نمایشی که خانم سرشار ارائه دادند». بد نیست مختصری از دیدگاههای زنان یهودی فمینیست غیر ایرانی را در مورد استر بازگو کنم. البته این به معنای محدود کردن اندیشه‌های نویسندهٔ نمایشنامه در مقولهٔ فمینیسم نیست و به گمان خودم این دیدگاه در مورد داستان استر برخی تأکیدهای زن محورانه و روشنگر هم دارد امّا دقیقاً به دلیل افراط در همان تأکیدها، از جنبه‌های دیگر مسئله نیز غافل می‌ماند و به نگرشی محدود و یکسو نگر تبدیل می‌شود. باری دیدگاه فمینیستی تا آنجا که من فهمیده‌ام در مورد استر چنین می‌گوید: **داستان استر نمادی است از دو ویژگی تاریخی زنان در جامعهٔ مرد سالاری یعنی پنهان کاری و شهامت.** پنهان کاری از ضعف این جنس دوم در جامعهٔ پدر سالار ریشه می‌گیرد و این که نمی‌تواند به هدفهای هر چند مثبت و انسانی خود، آشکارا و رو در روی جامعه برسد، پس دست به اقدام در نهان می‌زند. مردخای استر را برای ملکه شدن به دربار می‌برد اما از او می‌خواهد که هویت یهودی خود و خویشاوندی با مردخای را پنهان کند. نام اصلی استر هَدَس است و مردخای برای ورود به دربار نام استر را بر او می‌گذارد. «استر به معنای

محرمانه یا پنهانی است و این همان روشی است که او باید در مورد هویت خود به عنوان یک یهودی نیز داشته باشد.» (نگاه کنید به Esther or Vashti، نوشته Rita Berman Frisher). از سوی دیگر سرباز زدن وشتی از حضور در دربار اخشوروش و نشان دادن خود به میهمانان، نمادی از روحیهٔ استقلال طلبی زن ارزیابی می‌شود و البته مجازات او در زمانهٔ خودش مشخص است. بزرگان از پادشاه می‌خواهند که این سرپیچی را بی پاسخ نگذارد، چون از آن پس زنان فارس و ماد از ملکه وشتی پیروی خواهند کرد. در مورد این قسمت کتاب استر، نویسندهٔ مقالهٔ یاد شده (Rita Berman) نتیجه می‌گیرد که خلع وشتی از مقام ملکه هر چه بیشتر راه پنهان کاری Concealment و کنش ماهرانه Manipulation را چونان تنها راه پیروزی به زن ارائه می‌دهد.

می‌بینیم که این دیدگاههای فمینیستی خالی از جنبه‌های اندیشه برانگیز نیست و تا جایی که به برخورد تاریخی با استر می‌پردازد، حرف برای گفتن بسیار دارد. امّا به گمان من آنجا به بیراهه می‌رود که می‌کوشد به پیروی از برخی نظریه‌های روانشناسی، کتاب استر را سر چشمهٔ یک Archetype (سرنمون - کهن انگاره) برای زن یهودی ارزیابی کند. متأسفانه در همین جا استر که در خود «کتاب استر» مطلقاً تصویری اسطوره‌ای ندارد، به یک اسطوره تبدیل می‌شود. البته پیشتر برداشت‌های سنتی و مردسالارانهٔ یهودی این کار را کرده است: ترسیم چهرهٔ زن خوب و زن بد یک بار برای همیشه (استر و وشتی) امّا در سخن فمینیستی (و کمی هم در نمایشنامهٔ از استر تا استر) وشتی نیز اسطوره می‌شود و اسطوره‌ای بر اسطورهٔ دیگر برتری داده می‌شود. برخی گرایش‌های فمینیستی از روانشناسی یونگ در مورد وجود الگوهایی باستانی سود جسته و زنها را بر اساس ویژگی ایشان در دسته بندی‌هایی اسطوره‌ای قرار داده‌اند. (نگاه کنید به «نمادهای اسطوره‌ای و روانشناسی زنان» نوشته شینودابوله ترجمهٔ آذر یوسفی انتشارات روشنگران). امّا ما خودِ «کتاب استر» را نیز در دست داریم. متنی با ابعاد گوناگون که یکی از آنها بُعد روایت تاریخی است. در این کتاب ماجرا اصلاً به یک افسانه یا رویدادی خارج از تاریخ شبیه نیست. حوادث حتی روز به روز در مواردی نقل شده‌اند و آمار و ارقامی که خاص کاتبان دربارهای قدیم است، در جا به جای آن به چشم می‌خورد. شاید این نکته دلیلی باشد بر این که متن یکراست از دل رویدادها بیرون آمد و نه نقل قول‌ها، افسانه‌ها و اسطوره‌سازی‌ها. موقعیت‌های افراد در این داستان قابل مطالعه هستند. موقعیتِ یک زن در حرمسرایی چند صد نفری. موقعیتِ یک یهودی در دربار. برخورد زمانه با مفاهیمی چون راه یافتن به حلقهٔ قدرت (مردخای استر را برای ملکه شدن می‌برد) پنهان کردن مذهب و قوم، دفاع از مردم قوم خود و ازدواج یک دختر یهودی با یک غیر یهودی. متن این امکان را در اختیار انسان شناسی فرهنگی می‌گذارد تا این نکات را از دید انسان آن روز تحلیل کند و امکان راه‌یابی به فضای فرهنگی آن روزگار را نه صد در صد، دستکم بیشتر سازد. حتی برخی از ربای‌ها اخیراً به این نکته پرداخته‌اند که چرا از ابتدا تا انتهای کتاب استر حتی یک بار نیز نام خداوند نیامده است، حال آن که در محتوی عمیقاً با آن آمیخته است (نگاه کنید به:

Our love. By: Michael Kanil. Los Angeles Jewish Times, March 1, 1996)

امّا باز گردیم به اصل مطلب: به گمان من نمایشنامهٔ «استر تا استر» از سویی دارای جنبه‌ای مثبت است. زیرا اسطورهٔ استر را می‌شکند. (متأسفانه در این مختصر امکان شکافتن معنای اسطوره در این مورد نیست. امّا خوانندگان می‌توانند به متن گفتار من در کانون سخن لس‌آنجلس دربارهٔ اسطوره شناسی در شمارهٔ ۴۷ چشم انداز نگاهی بکنند. اسطورهٔ استر منظور تصویر سنتی و منجمدی است که برخی ابعاد واقعیت را حفظ کرده تا قصد خاص اسطوره را برساند و برخی دیگر را حذف و بیرنگ ساخته تا به کلیّت یکپارچهٔ اسطوره آسیبی نرسانند. برای مثال استر چونان زنی مطلقاً فرمانبردار. اسطوره گویی لحظه‌ای عکسبرداری از یک ویژگی و تعمیم آن به تمامی لحظه‌هاست و ندیدن پویایی‌ها و نوسان‌های بعدی. اسطورهٔ استر از رابطهٔ استر با مردخای و استر با پادشاه یک نتیجهٔ ثابت و ابدی می‌گیرد: اطاعت زن از مرد. این عکس در کنار عکس دیگری قرار می‌گیرد از یک لحظهٔ دیگر: وشتی از یک مرد (پادشاه) اطاعت نمی‌کند و مجازات می‌شود. پس نتیجه آن که او زن بدی است. در مجموع اسطورهٔ استر که دیدگاه سنتی از دیرباز و به ویژه در ایران به ما ارائه کرده، مجموعه‌ای از چنین تصاویر جدا مانده از واقعیت متن کتاب استر است. این ضعف ما یهودیان ایرانی است که کمتر خود کتاب استر را مورد بررسی قرار داده و به تصاویری از داستان استر در حد نمایش‌های دوران دبیرستانی بسنده کرده‌ایم. (یک پیشنهاد: از شخصیت‌های مذهبی، علمی و غیره تقاضا شود که هر یک مطلبی دربارهٔ استر برای مجله بنویسند. از دیدگاه‌های مذهبی، عرفانی، کبالیستی، تاریخی، مردم شناسی و غیره تا این نقص فرهنگی جبران شود).

باری نمایشنامهٔ از استر تا استر دیدگاه سنتی در مورد استر را به نقد

کشیده بود: «یک مادر قوم ناتوان، تسلیم و دست به سینه» شاید اگر در کنار دو تصویر استر: باستانی - اسطوره‌ای و استر مدرن، استر دیگری یعنی استر حماسی - تاریخی را نیز نشان می‌داد، بهتر می‌توانست دیدگاه سنتی را وادار به تجدید نظر کند. مردم مصرف کنندهٔ آن چیزی هستند که سالهاست به آنان ارائه شده. کدام کتاب به فارسی در تحلیل جنبه‌های گوناگون داستان استر خوانده‌ایم؟ کدام کتاب غیر فارسی را ترجمه کرده‌ایم؟ کجا نشسته‌ایم به بحثی آزاد و ابعاد یک داستان را که از شش سالگی شنیده‌ایم بررسی کرده‌ایم؟ مسلم است که سالها، هر سال در ایام پوریم، حرفهای همیشگی را تکرار کرده‌ایم و کنار گذاشته‌ایم تا سال بعد! و یکباره هنگام تماشای از استر تا استر به خود می‌آییم که مگر می‌توان حرف دیگری هم زد؟

بحث پیرامون کاستی‌های تکنیکی نمایشنامه به عهدهٔ اهل فن آن است و نیز دربارهٔ تصویر استر مدرن و این که تا چه حد گویای حقایق یک جامعه است، چیزی نمی‌گویم چون در اجتماع ایرانی - آمریکایی به قدر کافی زندگی نکرده‌ام. چیزی که می‌توانم در این «حاشیه» بگویم این است که نویسندهٔ نمایشنامه در پیچی تند دچار مشکل شده و فرقی میان تصویر سنتی استر با تصویر مذهبی - تاریخی آن قائل نشده بود و به بیان دیگر میان اسطورهٔ استر و حماسهٔ استر.

کتاب استر بُعد حماسی نیرومندی نیز دارد. بگذریم که این جنبه، کتاب استر را به سرچشمهٔ الهام هنری گسترده‌ای در طول قرنها تبدیل کرده است و خود به برداشتهای گوناگون دامن زده است. این بحث دیگری است. امّا به یک جنبه از آن کار داریم و این که در حماسه‌های باستانی اغلب وقتی زنها از خود شهامت و تدبیر نشان می‌دهند، بی درنگ به پاس این فضیلتها از جمع زنان رانده و مرد تلقی شده‌اند! در شاهنامه گُرد آفرید در دفاع از دژ سپید جوشن و کلاه خود مردانه به سر می‌گذارد! و تدبیر زنانی چون سیندخت در رفع بلا از شهر کابل با تدبیری مردانه قیاس می‌شود. شکی نیست که هزاران سال باید می‌گذشت تا بشر بپذیرد که زن می‌تواند زن باشد و دلیر. زن باشد و با تدبیر. زن باشد و دانا، زن باشد و...و نیازی نیست که در صورت برخورد با چنین مواردی بگوییم: «او زن نیست، بلکه یک پا مرد است!» چه بسا بسیاری انتظار داشتند که استر ناگهان لباسهای ابریشمی و لطیف خود را (آن گونه که در نمایشنامه به آن‌ها اشاره می‌رفت) کنار بگذارد و جوشن جنگ مردانه بپوشد تا یک تصویر فمینیستی تمام عیار بشود! امّا این چیزی نیست جز یک خطای نقض غرض کننده. اگر زن نباید از زن بودن خود رویگردان و شرمگین باشد، پس خوشا همان لباس ابریشمی لطیف! فمینیسم اغلب در چالهٔ این Paradox (ناسازه) می‌افتد و از ظاهر و لباس و آرایش زنانه رویگردان است. باری استر در چهارچوب تاریخی زمان خود با شهامت است. او مجازات وشتی را برای گردنکشی در مقابل پادشاه دیده است و می‌داند که آنی می‌تواند از تخت ملکه بودن به زیر کشیده و کشته شود. پس خطر می‌کند در حالی که خطر را می‌شناسد. اما آیا سرزنش کردن احتیاط و حتی پنهان کاری زنی در این شرایط راه به جایی می‌برد؟ شهامت در ناتوانی است که معنا می‌یابد و گر نه در حال توانایی که هر کار می‌توان کرد! او هدف خود را می‌شناسد: جلوگیری از کشتار همگانی مردمان یهودی. حتی وقتی اخشورش پس از دار زدن هامان، خانهٔ او را به استر می‌بخشد، استر با مال و ثروت بیشتر فریب نمی‌خورد و هدف اصلی را فراموش نمی‌کند. استر از پادشاه می‌خواهد که حکم کشتار را که در حال رسیدن به نقاط مختلف سرزمین است، هر چه زودتر لغو کند. «زیرا که من بلایی را که بر قومم واقع شود، چون می‌توانم دید و هلاکت خویشان خود را چگونه توانم نگریست.» (باب هشتم ۷).

باری در پایان گریزی بزنیم به نمایشنامهٔ گالیله اثر برتولت برشت. گالیلهٔ دانشمند را در دادگاه محاکمه می‌کنند و از او می‌خواهند حرف خود را دربارهٔ گردش زمین به دور خورشید پس بگیرد و او نیز چنین می‌کند (هر چند که پا به زمین می‌کوبد و زیر لب می‌گوید: با این وجود تو همچنان می‌چرخی!) امّا یکی از شاگردان جوان گالیله که از ضعف نشان دادن استاد پیر ناراحت می‌شود، فریاد می‌زند: بدبخت ملتی که قهرمان ندارد. گالیله پاسخ می‌دهد: بدبخت ملتی که به قهرمان نیاز دارد!

به گمان من ما نیز به اسطوره نیاز نداریم. ما می‌توانیم به شیوه‌های گوناگون، با برداشت‌های رنگارنگ و از زوایای دید مختلف از استر تا استر را کنکاش کنیم و در عین حال در نظر داشته باشیم که افتادن از چاله در چاه است: از اسطوره تا اسطوره...

تهران - ۷۵/۳/۱





اعتبار کیترینگ های لوس آنجلس

اورنج کانتی ـ سان دیاگو

محفل و شبهای پرخاطره خود را با غذاهای خوشمزه بهادر گرم سازید.

بهادر کیترینگ پر سابقه لوس آنجلس با ارائه سرویس برتر و کیفیت بهتر همیشه آماده است از مهمانان عزیز شما پذیرائی کند



سیستم گلات کاشر کیترینگ بهادر

زیر نظر مستقیم ربای

Rabbi Yehuda Bukspan

میباشد



تلفن: ۷۱۳۵ ـ ۶۰۹ (۸۱۸)

18750 Oxnard St., # 415 • Tarzana, CA 91356

اخبار یهودیان ایرانی تبار در جهان

بولتن خبری انجمن کلیمیان تهران

کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران با حضور معاون محترم وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی گشایش یافت

روز دوشنبه یازدهم تیر ماه ۱۳۷۵ بعد از سالها انتظار کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران در محل مجتمع فرهنگی کوروش افتتاح شد.

در این مراسم جناب آقای برازش معاون محترم وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و مسئولین محترم وزارت ارشاد اسلامی و وزارت کشور و وزارت آموزش و پرورش و جناب حاخام یوسف کهن و آقای دکتر منوچهر الیاسی وکیل محترم کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی و اعضای هیئت مدیره انجمن کلیمیان و نمایندگان کلیمیان شهرستانهای ایران و جمعی از معتمدین و علاقمندان حضور داشتند.

در این مراسم جناب آقای برازش معاون محترم وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در اهمیت کتاب و کتابخوانی و منزلت کتاب در ادیان توحیدی مطالبی بیان نموده و از افتتاح کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران استقبال نمودند.

آقای برازش با اظهار خوشوقتی از توجه به کتاب و کتابخوانی قول دادند تا آنجا که ممکن است از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران کمک نمایند.

در جریان مراسم افتتاحیه، ابتدا چند آیه از تورات مقدس به وسیله آقای اسحق کهن صدق عضو هیئت مدیره انجمن قرائت شد و پس از آن آقای یشایائی رئیس هیئت مدیره انجمن کلیمیان تهران گزارش اقدامات انجام شده برای شروع کار کتابخانه را به اطلاع حاضران رساندند.

رئیس انجمن کلیمیان اظهار داشت کتابخانه در مساحتی حدود هزار متر مربع در بخشهای بازسازی شده مجتمع کوروش ساخته شده و تا امروز حدود بیست هزار جلد کتاب خریداری و جمع شده است که نزدیک به ده هزار جلد آن ترتیب و تقویم و آماده در اختیار گذاشتن به مراجعین محترم است و بقیه کتابها بمرور تقویم و سیستم کامپیوتری خواهد شد.

محور اصلی کتابها اصول دینی و اعتقادی یهودیان جهان و تاریخ و فرهنگ یهود است - در این بخش کتابها به زبان عبری، انگلیسی، فرانسه و به تعداد اندک فارسی فراهم شده است.

البته کتابهای عمومی نیز در کتابخانه برای استفاده مراجعین وجود دارد و بخش کودکان این کتابخانه مجهز به سیستم ویدئو - تلویزیون و سرگرمیهای گوناگون و کتابهای مخصوص کودکان می‌باشد.

کتابخانه تاکنون متجاوز از ۵۰ میلیون ریال کتاب خریداری نموده و حدود پنجاه میلیون نیز هزینه آماده سازی محل کتابخانه شده است که عموماً از بودجه جاری انجمن و کمک همکیشان در داخل و خارج از کشور تهیه شده است.

حضور نماینده محترم مشهد در مجلس شورای اسلامی در کنیسای ابریشمی

روز شنبه دوم تیر ماه حضرت حجت‌الاسلام فاکر نماینده محترم مردم مشهد در مجلس شورای اسلامی در معیت آقای دکتر منوچهر الیاسی نماینده کلیمیان ایران در مجلس در مراسم دعای صبحگاهی روز شنبه (شخریت) در کنیسا ابریشمی حضور یافتند.

بعد از اجرای مراسم مذهبی ابتدا آقای مهندس الیاسیان خوش‌آمد گفته و حضور حجت‌الاسلام فاکر را در روز مقدس شبات در کنیسا به فال نیک گرفتند.

سپس آقای دکتر الیاسی در اهمیت همبستگی و یکدلی اقلیتهای دینی با نظام جمهوری اسلامی ایران و شرکت فعال جامعه کلیمیان ایران در امور سازندگی میهن عزیز صحبت کردند و آنگاه حضرت حجت الاسلام فاکر با محور قرار دادن اصل توحید و مشترکات الهی و اخلاقی در میان ادیان توحیدی از حضور در میان هموطنان یهودی اظهار خوشوقتی نمودند و یادآور شدند، امر خداوند یکی و راه او یکی است و ادیان توحیدی همه در اصل عدالت و پاکدامنی را توصیه کرده‌اند. آقای فاکر تأکید نمودند که انشاالله در آینده همراه با سایر دوستان در این گونه مراسم شرکت نمایند.

بازگشایی مجدد محل اجتماعات سرابندی

پیرو قطعی شدن خرید ملک سرابندی از طرف انجمن کلیمیان تهران و پرداخت بهای تعیین شده فعالیت سازمانهای یهودی مستقر در این محل

مجدداً آغاز شده است. در محل مذکور دفتر نمایندگی کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی و سازمان دانشجویان یهود ایران و گروه فرهنگی و هنری کلیمیان ایران قرار دارد که این گروهها فعالیت مجدد خود را آغاز کرده‌اند.

هیئت مدیره انجمن کلیمیان در نظر دارد با تأمین اعتبار لازم اقدام به تعمیر و آماده سازی این محل نماید.

کمک‌های ایرانیان هم‌کیش مقیم خارج از کشور

با ایجاد ارتباطات سالم و سازنده که بین انجمن کلیمیان تهران و همکیشان ایرانی مقیم خارج از کشور برقرار شده است، هر روز رابطه ایرانیان یهودی مقیم کشورهای اروپایی و آمریکا با جامعه یهودی ایران و مردم ایران استحکام بیشتری می‌یابد.

ایرانیان یهودی در هر کجای جهان باشند، خود را بخشی از پیکر ملت بزرگوار ایران می‌دانند.

اخیراً کمکهای مالی همکیشان ایرانی مخصوصاً از طرف انجمن ایرانیان یهودی مقیم انگلستان و ایرانیان همکیش در لوس‌آنجلس به امر تعلیم فرائض دینی به دانش آموزان و بزرگسالان و همچنین به سرای سالمندان و مهد کودکها به انجمن کلیمیان تهران واصل شده و با نهایت دقت در موارد مذکور هزینه شده است.

همچنین دوستداران کانون خیرخواه (بیمارستان دکتر سپیر) با ارسال کمکهای مالی ادامه خدمتگذاری این واحد بزرگ خدماتی و خیریه کلیمیان ایران را میسر ساخته‌اند.

حضور نماینده محترم وزارت کشور در جلسه هفتگی انجمن کلیمیان تهران

روز یکشنبه ۲۷ خرداد ماه جاری نماینده محترم اداره سیاسی وزارت کشور در جلسه هفتگی هیئت مدیره انجمن کلیمیان تهران شرکت نمودند.

رئیس و اعضای هیئت مدیره انجمن کلیمیان تهران با تشکر از حضور نماینده وزارت کشور درباره بعضی مشکلات و مسائل روز جامعه کلیمیان تهران گزارشی بیان نموده و تقاضای پیگیری برای رفع مشکلات را نموده و نماینده وزارت کشور همه گونه قول مساعدت دادند.

تصویب اعتبار نامه آقای دکتر منوچهر الیاسی نماینده کلیمیان در پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی

با تصویب اعتبارنامه آقای دکتر منوچهر الیاسی حضور ایشان به عنوان نماینده کلیمیان در پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی قطعی شد.

اهمیت انتخاب آقای دکتر منوچهر الیاسی از طرف جامعه کلیمیان ایران این است که ایشان با فعالیت طولانی در انجمن کلیمیان تهران و عهده دار بودن ریاست انجمن در دوره گذشته به عنوان چهره‌ای فعال و صاحب صلاحیت مورد اعتماد و قبول قاطبه افراد جامعه کلیمی هستند.

معلوم نیست چرا بعضی‌ها در گذشته فکر می‌کردند که نماینده جامعه کلیمی در مجلس شورای اسلامی لزوماً باید در برخورد و مقابله با انجمن کلیمیان باشد...و چرا نباید این دو نیرو دست در دست یکدیگر در حل مشکلات جامعه ما بکوشند؟

خوشبینی به انتخاب آقای دکتر منوچهر الیاسی فصل تازه‌ای در همکاری هیئت مدیره انجمن کلیمیان با نماینده مجلس گشوده است و امیدواریم در این مرحله امکانات جامعه کلیمی از طریق انجمن کلیمیان تهران و در همفکری و راهنمایی و اقدام مشترک با نماینده مجلس شورای اسلامی در جهت بهبود شرایط اجتماعی جامعه کلیمیان و بالا بردن ارزشهای یهودیت و یهودیان و خدمتگذاری به ملت شریف ایران در نظام جمهوری اسلامی ایران به کار گرفته شود.

یهودیان لوس آنجلس

در تاریخ یازدهم ماه مه ۹۶، مجتمع فرهنگی اوهر هایم ضیافت ناهاری به منظور افتتاح یک دبیرستان دخترانه دایر در ۱۰۳۰ خیابان رابرتسون جنوبی بر پا نمود.

در این مهمانی حدود ۲۵۰ نفر شرکت نمودند که در میان آنان نمایندگانی از مجتمع فرهنگی ارتص، آکادمی تورات حئیم و سازمان سیامک همچنین ربانیم محترم ربای داوید آخام زاده، ربای بعل هنث، ربای بن داوید، ربای داویدی، ربای زرگری، ربای دیوید شوفط، ربای



از چپ به راست: آقای فریدون فولادی نماینده سازمان سیامک، ربای بن داوید، آقای مهرداد دلرحیم نماینده سازمان سیامک

پدیدیا شوفط و ربای نتن‌الی حضور داشتند که از احداث این مؤسسه که نظیر آن محدود می‌باشد تقدیر نمودند.

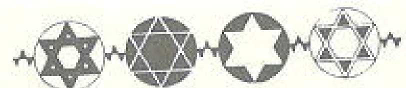
کمک‌های مالی متعددی در این برنامه به توسط برخی از حاضرین صورت گرفت. سازمان سیامک نیز مانند همیشه به حمایت از امور فرهنگی یهودی، تعهد خود را به صورت کاوود اعلام کرد و تصویب مقدار آن را به هیئت اجرایی سازمان محول نمود. با آرزوی موفقیت برای زحمت کشان و گردانندگان این دبیرستان، امیدواریم که سایر سازمانها و نهادهای اجتماعی نیز که در این برنامه شرکت ننمودند به حمایت از یهودیت و چنین مؤسسات آموزشی برخیزند.

برای اطلاع بیشتر با ربای آخام زاده با تلفن ۷۰۳۵-۲۷۴ (۳۱۰) تماس حاصل فرمائید.

دوستداران بیمارستان شَعره صِدِق

طی اعلامیه‌ای که از طرف خانم یافا حکیم، رئیس گروه زنان ایرانی دوستدار بیمارستان شعره صدق اورشلیم به دست ما رسیده، این گروه در نظر دارند روز ۱۷ جولای ۱۹۹۶ در هتل بل‌آژ هالیوود غربی اولین برنامه نهار سالیانه خود را برای جمع‌آوری کمکهای مادی به این بیمارستان را برگزار نمایند.

بیمارستان شعره‌صدق که بیمارستانی غیر انتفاعی است در قلب اورشلیم قرار داشته و بیماران را بدون توجه به نژاد، مذهب و قدرت مالی تحت مداوا قرار می‌دهد. این بیمارستان دارای ۲۴ بخش پزشکی، ۴۶ کلینیک بیماران سرپایی - مرکز قلب - مدرسه پرستاری و یک مرکز جدید زنان و نوزادان و ۱۰۰ پروژه تحقیقاتی می‌باشد. برای اطلاعات بیشتر با تلفن ۶۸۰۰-۶۵۹ (۳۱۰) تماس بگیرید.



گروهی از جوانان روشنفکر یهودی در نظر دارند اواخر ماه آگوست با دعوت از ربای ***Tovia Singer*** از سازمان ***Outreach Judaism*** مستقر در شهر نیویورک چندین جلسه سخنرانی را در کنیساهای بت جیکوب بورلی هیلز و مجتمع فرهنگی ارتص در ناحیه ولی برگزار نمایند.

ربای سینگر از سخنوران و صاحب نظران بنام در امور یهودیت و مقابله با گروههای مبلغین مسیحی بوده و از سخنرانیهای متعدد وی در سراسر آمریکا - مطبوعات - و رسانه‌های گروهی دیگر استفاده می‌شود.



صفحه ازدواج

نشریه چشم انداز برای آشنایی جوانان یهودی در شرایطی ساده و سالم این صفحه را ترتیب داده است.

خواهشمندیم این فورم را کاملا" پر نموده و به آدرس زیر ارسال دارید. روی پاکت مرقوم فرمایید **مربوط به صفحه ازدواج** در این صورت این نامه تنها توسط مسئول مربوطه باز خواهد شد و کلیه اطلاعات محرمانه خواهد ماند. به هر فرد یک شماره کد داده می شود.

نام و نشان افرادی که مایل به آشنایی با شخص آگهی دهنده باشند ، در اختیار آگهی دهنده قرار خواهد گرفت تا در صورت تمایل با آنان تماس حاصل نمایند. **سازمان سیامک** ، هیچ گونه مسئولیتی در قبال صحت و سقم اطلاعات داده شده از طرف آگهی دهندگان و افرادی که به آگهی ها جواب می دهند ، نخواهد داشت.

● برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم احتمالی لطفاًکپی کارت شناسایی خود را با فرم بفرستید.

(۳۱۰)۴۷۹_۴۷۹۸

P.O. BOX 3074 , BEVERLY HILLS , CA 90212

● اگر مایل به انتشار پیام خود در این صفحه نیستید خواهشمند است ما را مطلع کنید.

● هزینهٔ آگهی برای شش شماره ۲۰ دلار میباشد.

آگهی دهنده

نام ....نام خانوادگی ....قد ....

سن .... میزان تحصیلات .... شغل.................

آیا قبلا" ازدواج کرده اید ؟ بله ☐ نه ☐ اگربله ، تعداد فرزند ....

نشـــــانی:

تلفن خانه ( ) محل کار ( )

خصوصیاتی که مایلید در مورد شما بدانند

همسر مورد علاقه

سن .... قد .... میزان تحصیلات .... شغل ....

مجرد ☐ قبلا" متاهل ☐

خصوصیاتی که مایلید در همسر آینده بیابید.



پیوند دلها

برای تماس با افراد زیر با تلفن
۴۷۹۸_۴۷۹(۳۱۰) تماس حاصل نمائید

آقایی هستم ۴۰ ساله ساکن نیویورک، قد ۵/۶، مهربان، نجیب، فوق لیسانس، شغل در رشته کامپیوتر، روشنفکر، علاقمند به آشنایی با دوشیزه‌ای ۳۵-۲۵، قد ۵/۶ تا ۵/۲، خانواده دوست و مهربان، زیبا، تحصیلات حداقل دیپلم، خوش اخلاق و روشنفکر. کد ۶۳۳

خانمی پزشک، ۳۸ ساله، یکبار ازدواج کرده، به گفته دوستان زیبا و خوش برخورد، اهل ورزش و موسیقی و مطالعه، خواهان آشنایی به منظور ازدواج با آقایی با تحصیلات مشابه، حدود سنی ۳۸ تا ۴۳ ساله، قد بلند و سالم، بدون اعتیاد به سیگار یا مشروبات، که خواهان تشکیل خانواده باشد می‌باشم. کد ۸۰۴

خانمی هستم ۵۲ ساله، فوق دیپلم، کارمند، قد ۵/۴، سبزه‌رو، شیک پوش و خوش اندام، بدون فرزند، مهربان و دوستدار خانواده، پای‌بند به اصول اخلاقی، مایل به ازدواج با آقایی ۶۳-۵۵، فهمیده و خوش برخورد، شیک پوش، پای بند به اصول اخلاقی و اهل مسافرت. کد ۸۱۰

آقایی ۵۱ ساله، پزشک، ۵/۷ فوت قبلاً ازدواج کرده، خوش قیافه، ورزشکار، صادق، مهربان، صمیمی مایل به ازدواج با خانمی تا ۴۵ سال، فهمیده، زیبا، خوش اندام و خوش اخلاق میباشد. کد ۹۳۵

خانم جوانی خوش اندام،علاقمند به یوگا، رمانتیک، مهربان، خوش قلب، اجتماعی، خوش سلیقه آشنا به زبان‌های عبری و انگلیسی، شاغل، قبلاً متأهل، بدون فرزند، مایل به آشنایی و ازدواج با آقایی ۵۵-۴۵ ساله، خوش پوش، صادق و وفادار، اهل ورزش و گردش با درآمد مکفی می‌باشد. کد ۵۵۷

دختر خانمی ۲۸ ساله با قد ۵/۳ فوت لیسانس حسابداری، مجرد، جذاب، با هوش، با شخصیت و احساس و تحصیلکرده، مهربان، نظر بلند، با معرفت، خوش سلیقه از خانواده بسیار خوب و درستکار، علاقمند به ازدواج با آقایی بین ۲۸ - ۳۸ سال، قد ۵/۵ فوت، دیپلم به بالا با شغلی آبرومند و درآمدی در سطح رفاه، ازدواج نکرده، مهربان، با شخصیت، دست و دلباز، نظر بلند، خوش اخلاق، با قیافه‌ای در سطح قابل تحمل، قدر شناس. کد ۵۳۹

دوشیزه‌ای ۲۸ ساله، مهربان، علاقمند به موسیقی، مایل به ازدواج آقایی ۳۶-۲۸ ساله و مهربان. کد ۳۶۲

دوشیزه‌ای هستم آرژانتینی، ۳۲ ساله، قد ۵/۹، تحصیل کرده، شاغل، زیبا، خوش برخورد، مایل به آشنایی با آقایی ۴۰-۳۲ ساله، قد بلند، تحصیل کرده، مهربان، خانواده دوست، قبلاً ازدواج نکرده و خوش برخورد. کد ۴۰۳

آقایی هستم ۴۳ ساله، لیسانسه، خوش اخلاق، خانواده دوست، با مسئولیت و پایبند به اصول اخلاقی، قبلاً ازدواج کرده، علاقه به موسیقی، طبیعت و ورزش، مایل به اشنایی با خانمی ۳۸-۳۲ ساله، مجرد یا قبلاً متأهل، با تحصیلات دانشگاهی، خوش‌رو، مهربان و با مسئولیت کد ۵۴

خانمی ۴۳ ساله، دیپلمه، شاغل، خوش رفتار با محبت، خوش قلب و مهربان، درستکار مایل به ازدواج با آقایی ۵۳-۴۱ ساله، اجتماعی، پای‌بند اصول اخلاقی، قدرشناس، باوفا و فهمیده میباشد. کد ۷۴۱

خانمی ۲۸ ساله هستم، جذاب، تحصیلکرده، روشنفکر، اهل ورزش، مایل به آشنایی و ازدواج با آقایی ۳۰ تا ۳۸ ساله با مشخصات مشابه می‌باشم. کد ۶۰۰

آقایی ۳۵ ساله، ساکن شمال کالیفرنیا، مهندس کامپیوتر، صادق، مهربان، روشنفکر، شوخ طبع، علاقمند به فرهنگ و موسیقی ایرانی، مایل به ازدواج با دوشیزه‌ای ۲۸ - ۲۴ ساله، صادق، مهربان، جذاب و علاقمند به تشکیل خانواده میباشد. کد ۵۱۵

SIAMAK'S YARAN PRESENTS...

SALSA NIGHT

IF YOU EVER WANTED TO DO THE **SALSA TWIST...**

This is your chance to make it happen!



So...
Come and join us Tonight to do the

SALSA DANCE

with a Private Salsa Instructor!

COME AND DO THE CHA-CHA-CHA WITH US...

SUNDAY - JULY 28TH

SPACE IS LIMITED -

There will be NO ticket sales at the door!

(R.S.V.P. is a MUST before July 14th)

SPECIAL MARGARITA DRINKS!

Admission: Members 25$ / Non-Members $30

For more information: (310) 281-1161 or (818) 705-8332

process, was the public declaration by the gulf states on October 1, 1994 to support a review of the Arab boycott of Israel — in effect abolishing the secondary and tertiary boycotts against Israel.

Despite the continuation of terrorist attacks in the past four years, there has been a significant increase in income from tourism. It has nearly doubled in the years 1991-1994, from 1.5 to close to 3 billion dollars.

Despite the obvious benefits of peace in the Middle East region for the citizens of Israel and Palestine, extremists of both countries have done everything in their power to disrupt and destroy the continuation of the Peace process.

After the assassination of Anwar Sadat by Muslim extremists in Egypt, on November 4, 1995, Prime Minister Itzhak Rabin was slain by the bullets of a right-wing Israeli assassin, while attending a peace rally in Tel Aviv. Leaders from almost eighty countries came to pay tribute to his memory and to further express support for the peace process.

The Palestinians have certain groups opposed to the peace process, who have taken violent actions in promoting terrorism. One of the most radical groups is the Hezbollah which is an umbrella organization consisting of various radical Shiite groups. This front spreads its activities in Israel and neighboring counties and has adhered to despotic ideology of Khomeni.

There have also been widespread claims that Iran has been the mastermind of terrorist attacks against Israel throughout the world (i.e. the bombing of the Israel Embassy in Buenos Aires and the attempt of the life of Jewish communal leader Jacques Kimche in Istanbul in June 1993).

Another radical anti-peace movement group on the Palestinian side is Hamas who is calling for the destruction of the state of Israel. Hamas has orchestrated many of the bloodiest attacks on Israeli civilians in recent years. These attacks have proven to be a major concern to the citizens of Israel and have led to a shift towards conservation in Israel's political spectrum.

Last month, Israelis, in a razor thin election, elected Benyamin Netanyahu, a competitively more conservative candidate, over moderate incumbent Shimon Peres. By directly electing a Prime Minister for the first time in her history, and electing more conservative members to the Keneset, (at the expense of liberals), Israel is sending a strong message that although she is pursuing peace, she is at the same time looking for more security for her country and more sincere partners in her endeavor.

Throughout the course of history, the Jewish people believed and yearned for two principles: To go back to Israel and to end their exile of thousands of years, so they can finally live in peace with other nations. For centuries, Jews lived in the ghettos of different countries, and they were forced to migrate from one country to another. It is only four years that the outlook for a peaceful life has become evident due to the persistence of the Jewish people in Israel, some liberal leaders in Arab countries, and the new realities of a new world order. For the first time, Israel could be a free nation without the feeling that it is in a ghetto among other nations. It's a noble act of any peace-loving man and peace-seeking nation to cherish this opportunity and support it with all their might.

Let it be Peace in the Middle East

By: A. Alan Fakheri

The state of Israel has had a history of peace seeking with her immediate Arab neighbors since its independence in 1948. However, its efforts to reach out for peace were not always met with similar efforts on the Arab side. Until recently, only Egypt has accepted Israel's offer to meet face to face. Despite popular opinion of the time, in his country and Arab world the late Egyptian president, Anwar Sadat, went to Israel and set historical bilateral and multilateral negotiations, which would ultimately lead to the 1978 Camp David Accords and later the 1979 Israel-Egypt peace treaty.



Despite previous efforts of peace between Israel and Egypt, other Arab countries would not consider sitting at a table to negotiate peace with Israel. As time passed and with the fall of communism, the new world order and the Gulf War all dictated a new equation for the Middle East. All of the sudden, the Palestinians and Arab countries lost their most important supporter — Soviet Union. Meanwhile, Israel was faced with moreover, the frustration of the Palestinians in occupied lands, that were being shown through Intafada, the possible population explosion of Arabs in Israel, and the desire of Israel to catch up with the technology and the development of most advanced countries, eventually led to the Madrid Conference; this paved the way for a peace agreement between Arabs and Jews after years and years of conflicts, bloodshed, and tears.

The conferences that began in October 1991 formed the framework for the peace negotiations carried out today. Also known as the Madrid Framework, it is the product of intensive diplomatic efforts carried out in the region immediately following the Gulf War.

The past three years have witnessed a series of landmarks in negotiations between Israel and the Palestinians. The subsequent actions following the Israel and Palestinian contact led to an agreement which was achieved by PLO chairman Yasser Arafat and Israeli Foreign Minister Shimon Peres. On September 9, 1993 a joint Israeli-Palestinian Declaration of Principles was signed by both parties in Washington D.C., outlining the proposed interim self-government arrangement — as envisioned and agreed by both sides. The provisions included in the Declaration of Principles which contained immediate Palestinian self-rule in Gaza and Jericho, early empowerment for the Palestinians in the West Bank, and an agreement on self-government and the election of a Palestinian Council. The political and economic status of the community since the declaration of peace have brought Israel to a level not previously imaginable. The peace process has not only affected Israeli relations with the Arab world, but also Muslim countries around the world have made contact for future political negotiations. Israel has also greatly improved its standing in the international community. They have relations with 155 states, an increase of 62 since the convening of the Madrid Conference in 1991.

The peace process, as it has evolved since the Madrid Conference in October 1991, has provided the stimulus for noteworthy economic momentum in both regional and Israeli economies.

One of the last concrete expressions of the change which has occurred in the region, as a result of the peace

Prom 1996



By: Amanda Kahn

I started preparing for my senior prom early. Thirteen years early, that is. You see, I grew up on John Hughes-esque teenager movies: Pretty in Pink, 16 Candles, Can't Buy Me Love, Lucas, and Teenwitch, just to name a few. The thing that all of these movies had in common was the pivotal "high school dance" scene, which was usually the prom. The prom meant everything in these movies: It was where he finally won her heart, or broke it; or where she wowed everyone with her dazzling dress and went from Queen of the Nerds to Queen of the Prom. Since age five, I'd been planning out my own prom night, which became a hodgepodge of scenes from dozens of such teeny bopper flicks. For years, I dreamed of the night I'd be chosen prom queen and would dance with my only true love under tin foil stars hanging from a gym ceiling. But in reality, how could any night live up to all these expectations? Was my prom night doomed to be a disappointment?

Fast forward to April of my senior year, and I found most of my friends in a similar predicament: trying to somehow concoct a prom night that could live up to such inflated expectations. Out of my ten closest friends, only two had dates, and there was little time for anyone to suddenly meet a Brad Pitt lookalike and hook up a dream date for prom. It seemed clear that we'd all have to do some settling, and I couldn't seem to let go of the fantasy. So I did what any rational teenager would do. I decided not to go. Why get all dressed up and go to some stupid dance when you can stuff your face with ice cream and rent movies, right?

While I was going through my "I'm not going" phase, my friends were going through the normal prom date location pattern. Phase one is the "casual prom date scoping" phase, including going to every social event you hear of searching out the perfect date. Phase two is commonly known as the "worry" stage, in which a prom-date-needing individual has given up the dream of finding the perfect date and is mulling over the idea of taking every individual they know, including school teachers, faculty, and security guards. Phase three is called the "desperation" phase, in which the date needing individual actually asks the classmate, teacher, or security guard they've been scoping out even they may not be dream date material. If no date has been located in phases one through three, phase four is reached, which is commonly called "wreckless abandon," in which the date needing individual is so desperate for a date that they will engage in random and crazy acts to obtain one. A friend of mine admits going to UCLA campus and sitting on a park bench for two hours the week before prom, searching frantically for any potential dates. Such a desperate situation can be humbling, to say the least, but everyone emerges from this stage with some sort of a date.

With a date chosen, all there was left for my friends to do was make appointments to have every part of their bodies "done", including leg waxing, facials, and hair, makeup, and nails appointments; buy clothes, rent a limo, start to stress, and then mortgage the house to pay for everything. I, on the other hand, was still stuck in my "I'm not going" phase; that is, until I realized that it was stupid to hide from the prom because I was afraid of disappointment. You can't hide from life. Anyway, it doesn't go away. So I decided to start from scratch: to plan a prom night with zero expectations because, as Tracy Chapman says, "when you're starting from zero, you've got nothing to lose." So, two weeks before prom, I landed a date, a dress, and a limo. And you know what? Starting from zero, my night exceeded all expectations. Sometimes, we have to let go of a fantasy to allow reality to sweep us off of our feet.

The Last Generation

By: Sheila Ahoubim

"A nationality without a historical language, without a sacred literature, is a mere gypsy camp". The great Jewish scholar Solomon Schechter said this important proverb about a strong people, slowly disintegrating due to the pressures brought upon them by a new environment. A struggle to succeed as Americans yet trying desperately to keep the Persian culture, has been around since 586-538 B.C.E.. Without our customs we, too, will become like the gypsy's — , wanderers which have no place and no people to belong to. Our parents have tried very hard to instill these customs in us as we've grown, yet the older we get the more we come to mock them.

Being a teenager myself, I have also experienced this struggle between the two cultures. Thinking that Persian culture was not necessary in America, I truly believed there was no need to preserve what my parents had tried so hard to teach about the Persian culture. However, now I see what a mistake that is. We try so relentlessly to become "part of the crowd", not realizing how much more culturally rich we are, as Persian Jews. The strength of family and social bonds, a language, moral teachings, and various traditions are all gifts that we have. Yet we still want to be like the other guy forgetting our own background.

Many teenagers do not realize, that beside the small percentage of the remaining Persian Jews in Iran, we are presumably the last generation of Persian Jews. We have the choice of either retaining the very few priceless traditions we still possess, or allowing ourselves to be lost in the so-called "melting pot" of America.

If we forget all that our parents have guided us with, we will have nothing to pass down to the next generation. Very few teenagers can read or write Persian these days, and the Persian language is slowly dissolving, as it is used less and less everyday. We have so much of moral teaching, which can especially be seen in the way we care about, respect, and talk to our other fellow Persians, something rarely seen nowadays. We, and the future generations cannot be successful without a rich culture such as ours. Ann Landers once said, "In the final analysis it is not what you do for your children, but what you have taught them to do for themselves that will make them successful human beings." This goes for our parents and for the Persian teenagers of this generation as well.

Many teenagers do realize what is becoming of the Persian culture, and they have mixed responses. "No matter how much we mock or joke around about our culture, no matter how much we want to be Americanized, we still love our traditions. We have the best of both worlds", exclaimed Paradise Judea member, Afrouz Shaye. Another teen said, "Our parents brought us to America to have a better life, to have freedom, to be successful, to be happy and have the things they didn't, and then once we got here they said 'look, but don't touch'. Many feel they can continue with both ways of life; the old ways, and the new, while others feel frustrated about not being able to grasp everything the "new way" has provided. It is not possible to only belong to one culture or the other, especially when America has so much to offer. Yet while we are progressing and taking on the American ways, we should never forget what we have at home.

We, as the last true generation of Persian Jews are the only link to the spread of our Persian culture to the future generations. If we lose everything we know and understand, Persian Jews will be almost completely demolished. We should stop looking at other people and really understand and appreciate who we are. No other nation has lasted with so much profoundness as the Persian Jews. We should realize how much we owe our parents for what they have taught us, and the environment which they have created for us to grow in. If we don't conserve it, it will be lost forever.

you probably never see again. They benefit of walking down a crowded hall of familiar faces will no longer exist as most of us will be moving on to enormous colleges and universities.

Furthermore, now there is the looming question of what we want to do with our lives now that we are out of high school. Deciding what college to attend was a hard decision and contemplating whether to go to graduate school is going to be even a harder one. We are starting on a course that will determine what we will be for the rest of our lives. For most of us, this is not only confusing, but also fearful as we do not know if we can meet our expectations and goals. Saying you want to be a doctor, lawyer or engineer throughout high school was easy. But now the time has come to see if you really have what it takes to make it in the professional world.

For years I awaited my senior year, and I must say that it lived up to all of my expectations. Most people dropped the fronts that they had been carrying for three years and let their true natures come out in their final year. I found that most people noticed a true bond among their peers and part of them does want to leave it all behind. But as with all good things, the carefreeness of high school must too come to an end. We are forced to take our memories with us and anxiously await our futures that lie ahead.

FINAL WORDS OF ADVICE

Many of the senior board members have left their standing positions on the Paradise Judea board. However, before they leave they want to leave some final words to all the members and the future board members that will fill their shoes.

P. J. gave me the chance to meet new people and get closer to them on a level that would have otherwise not been possible.

Parnaz Barnajian

I really enjoyed being a part of P. J.. Even though I had to get up every other Sunday morning, it was worth it. I hope who ever takes on my position learns as much as I did.

Dina Delkah

P. J. gives you an opportunity to do things and meet new people . As far as writing for the magazine, no matter what you write, someone is not going to like it. So write what you want and do not worry about what other people might say.

Brenda Tavakoli

Stay proud and support your heritage 100 PERCENT. I love P. J.

Sherwin Arastoozadeh

Buy a computer!!!!

Sam Moradzadeh

P. J. is an excellent experience. I feel very fortunate to be involved from the very beginning and to have made a difference.

Yasi Khodadadi

P. J. is an experience I will never forget and I hope it can do the same for the next bunch. Long live the class of 1996.

Paradise Judea has been growing very rapidly these past few months. Our membership has greatly increased since our "Graduation party. We have many new exciting activities planned to make this a great summer for all Paradise Judea members. Together with your cooperation we're going to make this summer unforgettable. We would love to have your help in our various sub-committees and our magazine wants to publish YOUR articles. If you are in giving a helping hand or sharing your ideas with us we want to hear from you! Call the SIAMAK office if you're interested at (310) 479-4798.

The future events are: July 14th, pool games - July 21st, basketball - July 28th, horseback riding - August 2nd, party - August 7th, bowling - August 14th, talent show - August 18th, trip to Santa Barbara. We need volunteers, parents and teenagers to help us for all activities. Please come and visit us at our new center in Tarzana.

Good-bye to Childhood



By: Brenda Bahareh Tavakoli

I consider myself a lucky person and as paradoxical as this may sound, this luck has made me very unhappy. Confused? Let me explain. Many people hate high school. They spend all four years awaiting the day that they can leave. Yearbooks fill with entry closures such as two more years until we are out of this place. I however had an incredible high school experience and considered myself fortunate to enjoy all four years. But now I realize that my luck made leaving only harder .

Don't get me wrong. I am not saying that I will miss all of the bureaucratic rules and regulations of high school. But rather, the feeling that goes along with high school. It is a safety that cannot be explained or understood until you are forced to leave. .

I guess the one word to explain it would be childhood. This is the end. No more being able to use the excuse that you were a child and did not know any better. After twelve years of schooling, you are supposed to know better. We are adults now and as scary as it may seem, we are expected to act like them .

Another disheartening aspect of leaving high school is leaving behind the numerous childhood friendships too. As Persians, we are lucky enough to have most of our friends stay here with us instead of moving half way across the country. Yet, even then, the bonds shared in high school will never be the same. Close friendships will ultimately endure the separation. I am speaking rather of the acquaintances made in class or on sports teams that

For readers 15 - 21 years old

Letter From The Editors



Brenda Tavakoli
Pacific Palisades High School



Sheila Ahoubim
Birmingham High School

"Partying with the Graduates"

By: Sheila Ahoubim

Paradise Judea, hoping to have another event in order to bring all the members together, new and old, and to celebrate wit the graduating seniors, had its first "GRADUATION PARTY" on Saturday June 8th. The party was casual dress, and brought in around 150 members just wanting to have a good time. The party was held at our own Valley Center location in Tarzana.

The party gathered many new faces. We partied all night, with one of L.A.'s best D.J's, in on of the safest environments ever until 2:00 a.m. There were snacks and drinks, but everyone was focused on the dance floor. There were no problems due to the "member only" policy. "The party was great. We just kicked back and had a bomb time. The music was excellent. I've never been to such a party. No fights or anything," exclaimed one Paradise Judea member.



The goal of the party was to have a comfortable "Kick Back" night where everyone could just be themselves and dance till they dropped. That's exactly how it was, and everyone loved it. "It was a fun party. Paradise Judea should throw more parties like this. My parents let me stay until 2:00, something they rarely do because they've seen the extra security P.J. always takes," said many members."

Due to the tremendous success of the "Graduation Part" Paradise Judea is planning to have parties like it more frequently in addition to the many exciting activities being planned for this summer bringing together the Persian Jewish teenagers of L.A.

We at Paradise Judea would like to thank Dariush Fakheri, Sohiel & Rebecca Navidbakhsh, Seper Broukhim, Roya Barlava and many others for their continued dedication and tremendous effort in helping to make the successful night for all Paradise Judea members.

Typically, in an orthodox wedding, this inspection process begins with the groom and his pals in one room and Rachael, surrounded by her sisterhood, in another. The men sing boisterous songs of celebration - "may rejoicing be heard in the streets of Jerusalem" - and drink a lot. The groom, full of Vodka, passion and piety has a look like that of Neil Armstrong when they strapped him in the Apollo module for the first moonshot. Without blinking, he signs the ketuba, the marriage contract - a unilateral declaration of his commitment to the Rachael (he hopes) awaiting him down the hall.

Suddenly, the groom's retinue grabs him and hoists him on their shoulder like a triumphant football coach. This tidal wave of dancing, hand waving, singing humanity is taking him to his bride.

The particular wedding I'm describing took place at an elegant, old, patrician Memphis hotel. So here's this horde of exuberant, dark-suited men singing of first millennium BCE Samaria in a minor key, pulsing through a hotel lobby in the Mississippi Delta full of Afro Americans and Scotch Irish folks with wide eyes and open mouths. We were on an open, second floor mezzanine. Beneath us, a lobby full of faces stopped drinking, chatting, flirting, snacking, and focused upward on those alien time travelers who had usurped the hotel.

Finally, the procession reaches the bride. A long look under the veil reveals no flimflammery. The groom contracted for Rachael and that's exactly what he got. We guests breathed a sigh of relief because the bride had an older sister and if the father had imitated Laban - and had the groom peeked under the veil - well, no wedding, no music, no moulded chicken liver swans, no five-course supper with lox and smoked fish appetizer. No Bud Lite, either.

Ted Roberts is a freelance writer, his works have been published in the Wall Street Journal, New York Time and several Jewish publications across the United States.

NEWS AROUND THE WORLD

Conservative Jewry reaffirms strong stance on intermarriage:

New York, May 6 (JTA) - Leaders of the Conservative movement's five major organizations have jointly issued a policy statement detailing what they believe is the proper approach to the high rate of intermarriage. Elements of the planned activist program include expanding use of a toll-free number established last year by the Rabbinical Assembly to respond to questions and provide information about introduction to Judaism and other courses offered by Conservative synagogues. The number, 800-ASK-N-LEARN, has received several hundred phone calls over the past year.

The policy statement ends with a "reaffirmation of standards" including:

- Matrilineal descent, meaning a child's religion is the same as the mother's.
- Prohibition against Conservative clergy officiating at intermarriages and against them officiating or being present at purely civil ceremonies.
- Only Jews may belong to Conservative synagogues and only Jews may be granted ritual honors such as being called to read from the Torah.
- Intermarriages should not be publicly acknowledged in any official synagogue forum. Congratulations on the birth of a child may be extended to an interfaith family if the child is Jewish according to Jewish law (i.e., the mother is Jewish) or if not, if both parents have committed themselves to converting the child.
- Sincere Jews by choice should be warmly welcomed by the community.
- Sensitivity should be shown to intermarried Jews and their families, and they should be offered opportunities for Jewish growth and enrichment.

Jewish identity in Alaska strengthened by frontier life;

New York (JTA) - Although Alaskan Jews are far removed from most other American Jewish communities, they have a stronger Jewish identity than their brethren in the 48 contiguous states, a recent study has shown. Fully 42 percent of Alaskan Jews belong to synagogues - there are two in Anchorage and one in Fairbanks - compared with 27 percent in the lower 48, according to the study.

Alaskan Jews also display a higher level of religious observance. While 70 percent of Alaskan Jews light Shabbat candles, only 32 percent do in the lower states. And 91 percent in Alaska light Chanukah candles, compared with 63 percent in the 48 contiguous states. The study, "Life on the Frontier: The Jews of Alaska," also found that 46 percent of Alaskan Jews received seven or more yeas of Jewish education while only 39 percent in the contiguous states did.

THERE'S NOTHING LIKE A JEWISH WEDDING

By: Ted Roberts

I certainly intend no disrespect to my Christian friends, but after attending a series of weddings this Summer, I pronounce Jewish weddings far more joyous. Sorry guys - don't mean to be chauvinistic, but I gotta say it. This Summer was a Nuptial Smorgasbord. Baptist, (even Pentecostal), Catholic, and Jewish. A hat trick. I thought of my paying my way into a Muslim marriage and maybe a Hindu and Buddhist ceremony so I'd have the "Attendance at Multi Faith Wedding Ceremonies" Award all to myself.

The three Christian weddings were fine; well air conditioned facilities, adequate sound systems, sturdy, appropriate ceremony, followed by food and drink that ranked up near an 8.76 on a 10 point scale. The "drink" at the non-Jewish weddings always - in quantity and diversity - exceeds our. We'll have hills of chopped liver, Teriyaki chicken lollypops and Gefilte fish piled around a bar made of whole, poached salmons that's stocked with six cans of Bud Lite. That's why we're fat and brooding and they are happy.

Anyhow, the non-Jewish weddings are fine. Happy, hopeful unions of two people in love who agreed to share their bed, board, and checking account 'til death or divorce do them apart.

But the Jewish nuptials - both orthodox - were an extravaganza, a Yiddish Mardi Gras, VE Day, a festival for the eyes, ears, and heart - not to mention the stomach.



What is it about a Jewish Wedding? Why such a tug at the heart-strings? It's more, much more, I think than the normal delight that union leads to birth and rejuvenation. I think we look around with amazement and something inside of us says, "I can't believe we're still here as people". And this wedding guarantees we'll survive for yet another generation. Jewish weddings seem to speak to us of a guaranteed tomorrow.

Both Jewish weddings were awesome. And the bedeken was especially moving. This is the ceremony, you'll recall, where the groom checks out the bride to assure himself of Rachel, not Leah. You'll find the story - how Laban, the trickster, duped Jacob with the older sister - in Genesis, Chapter 29.

Laban must have thrown a heckuva wedding because only the next morning did bleary eyed Jacob realize he got Leah - the mature sister ("her eyes weak" says Genesis) - instead of Rachael, the maiden ("but Rachael was beautiful"). Today there would be lawsuits and tabloid TV coverage and many issues of the National Enquirer headlined, "SISTER SWAP IN PADAN ARAN".

Ever since this scam, Jewish grooms occasionally slip and call their father-in-law "Laban" instead of Manne". And they're suspicious enough to check out the bride BEFORE they sign that lifelong contract.

applications with his preteen-age son and daughter each week. It is a far cry from the stereotype of the boy learning with his father, while the daughter helps the mother wash the dishes. This father's challenge is to have an open discussion and make sure that the material engages the interest of his children. "There are two rules," he says. "No question is wrong, and if it's boring we stop. They have to put up with enough boring things in school. At home, learning should be fun."

A physician who wanted to discuss with his teen-age son sexual issues—homosexuality, the spread of AIDS, and the use of condoms-found a framework for the discussion in classical Jewish sources. He discussed the biblical prohibition against homosexuality, the male friendships in the Bible with sexual overtones, and issues of birth control and disease in Jewish law. "It wasn't a lecture," the doctor says, "I just wanted to give my son some things to think about."

The Jewish context made it easier. As Perry Davis says, "I can't separate out being a good father from being a good Jewish father."

Another friend, Jack Nelson, has caused a stir in his suburban Orthodox community by having a volleyball game in his backyard on summer Saturday afternoons after Shabbat lunch. Adults and their children gather by the dozen for the game, which Nelson—who points out that there is an eruv (a symbolic enclosure around a town or a piece of property, which allows one to carry objects within it on the Sabbath) in the community—says is part of his notion of oneg Shabbat. Some people from the Orthodox shul down the block (to which many of the volleyball players, including Nelson, belong) frown on the scene, but Nelson keeps serving. "I want to show my children that there is flexibility in the law," he explains. "I work all week and the weekends are for my kids. It is only fair to them that we spend the morning in shul and the afternoon playing ball."

In my own family we have found ways in which to honor the demands of ancient Jewish law as well as the modern requirement of dual parenting. On Saturday mornings, for example, we attend a neo-Hasidic synagogue in Manhattan where the service begins at 11 A.M.—a time when many shuls are winding up their service. This late start enables my wife, Shira, and me to share nighttime parenting responsibilities and for all of us to get dressed and get to shul on time for the morning service. It is important for us that Adam know that shul is a place for all three of us—-and not just for the father of the family.

Even in Hasidic homes, where the letter of Jewish law is strictly adhered to, there is a growing tendency for men to be involved with their children. In a popular calendar put out by the Lubavitcher Hasidim, there is the following quotation from the grand rabbi, Menachem M. Schneerson: "Just as it is a mitzva to put on tefillin every day, it is a mitzva for the father to be involved with the children every day."

The changes in Jewish fatherhood cannot be seen in isolation, of course. They are the result of a social setting in which traditional sexual roles are being broken down. The statistics are familiar: More than half of married women with school-age children are in the workplace; one-fifth of children are from single-parent homes, and a growing number of those homes—one million—are headed by men.

Add to all of this the modern-day changes in Judaism: Women are entering the Conservative, Reform, and Reconstructionist rabbinates in record numbers. Bat mitzva has become a common rite of passage, even among the Orthodox. Men are lighting Shabbos candles and women are saying Kiddush.

The Jewish patriarchy is crumbling, and men are learning to be fathers in new ways. For me, this means more than filling the bottle later at night. It means being the primary care-giver when Shira is on a business trip; it means working as a short-order cook in our kitchen for the most demanding of customers, and it means making the tough decision of whether the green Osh-Kosh overalls match the stripes blue shirt.

All of this is part of being a Jewish father today. This complements the role of the father as teacher, because being a good teacher means being a nurturer.

One of my fondest boyhood memories is getting up early on Saturday mornings to walk to shul with my dad. It was a special time. My father would take my hand in his and begin to sing a shabbos song. His baritone voice would echo through the empty streets, and I would join in with my youthful soprano.

More than school, more than the synagogue, more than any teacher, it was on those walks that I learned to be a Jew. I think it was also then that my father planted the seeds that enable me to be a nurturing Jewish father for my own boy.

This article is selected from "The Hadassah Magazine Jewish Parenting Book", Avon Book, A Division of The Hearst Corporation , 105 Madison Avenue, New York , NY 10016.

JEWISH FATHERING

By: Ari Goldman

In remember it as one of the great moments of early fatherhood. It was 3 A.M. and my son Adam woke up and, holding forth an empty bottle in his crib, started calling, "Daddy, Daddy." To a non parent it might sound like an awful nightmare, but to a father who had long heard the nighttime cry of "Mommy," it was a triumph.

That was the point at which Adam began to give me equal billing as a nurturer. I could fill his bottle, heal his "boo-boos," hug away a bad dream with the same warmth, love, and efficacy as my wife.

A generation ago a father's yearning to nurture would have been seen as unmanly-a weak, feminine characteristic. It was women who got up to refill the bottles, change the diapers, and provide nighttime hugs.

In Jewish homes, the role differentiation between mother and father was often underscored by the father as patriarch: the aloof and stern disciplinarian devoted to his work and his rabbis.

Furthermore, the roles were institutionalized in Jewish law by making women exempt from commandments dependent on time. A woman did not have to say morning prayers with a minyan, for example, because her responsibilities in the home came first. As a practical result, the man would sleep through a night of crying babies so he could be at the synagogue at the crack of dawn.

Despite this religious and sociological history, however, the modern model of the father- the loving, involved, and nurturing father that psychologists tell us is such a healthy development-is, to my mind, the Jewish father at his best.

The Talmud (Kiddushin 30b) is quite specific about a father's responsibilities. He is to teach his son three things: Torah, a trade, and how to swim. The first two are easy to understand. The Torah is the backbone of our faith, from which all of our morality and humanity descend. A trade—blue-collar or white—gives a person respectability, purpose and sustenance. But swimming?



Arthur Waskow, a member of the faculty at the Reconstructionist Rabbinical College, suggests that water in classical Judaism represents feminine characteristics. As the Jews wandered through the desert, for example, the miraculous well that followed them through the parched land stopped flowing when Miriam, the sister of Moses, died. The Talmud, by calling on men to teach swimming, is asking them to get involved in the nurturing role as well, Waskow says.

One might venture to add that water represents something else: change. A father must be ready to teach his son to adapt to the ever-changing world, as a swimmer adapts to currents and waves. The talmudic dictum about swimming is a blueprint for the modern father. Probably even the most Orthodox rabbis would not disagree if I were to suggest the Talmud be interpreted to mean that a father—and mother—should have to teach both their sons and their daughters Torah a trade, and how to swim.

I see these new modes of Jewish fatherhood developing all around, both among those who identify with institutional religious branches and among those who call themselves "secular Jews." All of us are trying to learn how to swim in a time when society is fast changing.

"My father spent all of his extra moments with organizations," says a thirty-five year-old lawyer, the father of three, who grew up watching his own father dash out after dinner to board meetings of synagogues and schools. "I spend my time with my kids. After dinner, we are into toys, tickling, and sometimes even homework."

Perry Davis, a friend who runs his own business, makes it a practice to study Torah and its day-to-day

JEWISH OLYMPIC

By Nassir Ebrahimian

As the 100th anniversary of modern sports Olympic is just around the corner and as Atlanta will host hundreds of athletes from all over the world competing in different sports for their countries, the international public eye will look froward to watch the athletes from their homelands compete in a political free environment. To many people Olympic is an emblem of international brotherhood where many men and women with different ethnicity and historical background have a goal in common, to capture the gold medal. What distinguishes the Olympic games from many others pertaining to, for example U.S.'s professional leagues is that Olympians' triumph and the desire to capture the gold medal is for national pride and patriotic values towards one's country as opposed to the professional basketball and baseball teams where the athletes only play for the papers with the pictures of the dead presidents on them and sports have become commercialized. .

This summer 24 Israeli athletes will go up for the gold in Atlanta hoping to glorify the Israeli sportsmanship. The Israeli team will include athletes in the categories of track and field, boxing, judo, wrestling, weightlifting, swimming, sharpshooting, fencing and sailing. Eventhough this is a great opportunity for Israel to show her otherside out of the political sphere and the regional conflict and as much as one's whims are to leave the Olympics out of the international political domain but there is a past relevant incident that is beginning to fade away from the international media, historians and the general public.

On September 5, 1972 during the Olympic games the world watched in horror when eight Palestinians entered the Olympic village, took 11 Israeli athletes as hostage and ultimately killed them during a botched rescue attempt. Subsequently the games went on offering the families of the victims little or no official recognition. Eventhough I was not born at the time but I hope I am refreshing the memory of the older Jewish generation and help the younger readers depict the situation. Twenty years later while the extent of international terrorism has reached its apex, the families of the eleven Israeli athletes slain at the 1972 Munich Olympics have asked the International Olympic Committee to recognize the memory of the killed athletes. However, the IOC has refused this request based on the grounds that it is a political act. The IOC is afraid that by honoring the slain athletes the Arab delegations will get up and walk out if they try to have a memorial service .

Hearing this I like to make a couple of points regarding this issue; being a political science major I like to remind the gentlemen of the International Olympic Committee that our era is one of which every institution on our globe regardless of its political affiliation is to an extent politicized and activities in local or international arena have some political aspect to them. The arguement of IOC that acknowledging the request of the slain athletes' family members would be a political act is invalid in a sense that the issue is not to have a memorial for eleven Israelis or Jews. Rather, it is the recognition of athletes who came to participate in the international games with the spirit of peace and brotherhood and went home in coffins.

Finally I like to re-emphasize that Olympic is a symbol of peace and tranquility for all races and religions to compete in an amicable environment. Olympic games open the door to international cooperation in respecting all countries cultures and history and if many Jewish audiences are willing to stand for the Palestinian delegations when they march around the stadium, the Olympic officials could afford to have a memorial for slain Israeli athlete of the 1972 Olympics.

A FEW FACTS ABOUT CALIFORNIA'S 24TH DISTRICT

The district was created after the 1990 reapportionment and is currently represented by democrat Tony Beilenson, a veteran of Congress and member of International Judea Foundation's ADVISORY COUNCIL. He has announced his retirement at the end of this term. The district includes the western San Fernando Valley, the Santa Monica mountains, Malibu and Ventura County city of Thousand Oaks. It is 46% registered Democrat, 40% registered Republican and the balance are Independents. In the 1994 elections, Republican Richard Sybert came within 3500 votes of defeating Tony Beilenson. This is considered to be one of the hardest-fought and most closely watched Congressional battles in the nation. Mr. Sybert is the Republican candidate again for the November 1996 elections.

WHO IS BRAD SHERMAN?

A graduate of Harvard Law School in 1979, Brad Sherman finished his undergraduate work at UCLA in 1974 and became a Certified Public Accountant since 1980. He is also certified as a Tax Law Specialist by the California State Bar and has been a member of the State Board of Equalization (BOE), since 1990 representing over 8 million constituents. He was re-elected in 1994 and was the Chairman of the Board from 1991 to 1995, as the youngest person to ever hold that position in its history. He has also served as a member of the Franchise Tax Board for 4 years.[1] He is considered an expert on tax policy.

We met Brad Sherman in his Van Nuys campaign office. Ms. Patty (Pari) Olfati, his advisor on business tax at the BOE, and active in the campaign was instrumental in arranging this meeting. She is the person responsible for publishing the booklet, " HOW TO GET A SELLER'S PERMITS" for the first time in Farsi, and possibly has the highest position ever attained by an Iranian/American in this governmental office.

Our first questions had to do with Mr. Sherman's knowledge and familiarity with the Iranian/American community in general and the Iranian/American Jewish community in particular. Not so surprising, he is quite informed about the Iranians and their recent history, their contribution to Southern California and even knew various cities and provinces of Iran. Having an Iranian advisor is quite helpful. He is aware of the relatively large number of Iranian Jews in the San Fernando Valley and expressed his keen desire to hear first hand the concerns and issues of importance to the community. We could expect visits by him to centers and synagogues within the district in the next few months.

We proceed to ask him about his positions and analysis of the economic situation. His expertise on tax matters and first hand knowledge of economic statistic are considered an asset for him. When and how do you think this economic slowdown will be over.[2]?

He cites a few major causes for the current conditions. Negative effects of NAFTA (North America Fair Trade Agreement) on the local export industry through devaluation of peso. Increase in illegal immigration which further drains the state treasury and economy. The end of the cold war and subsequent layoffs in the aerospace and weapons industries and slowdown of tourism due to natural as well as civil disturbances. He feels part of the solution lies in having fairer tax policies towards local businesses such as the entertainment industry , manufacturing , research centers and any other business that are planning to expand their investments. In the long run it is the interest rate that can be an impetus or deterrent to expansion of economic activity and he fully supports President Clinton's attempts to reduce the budget deficit which results in reducing the national interest rate without jeopardizing Medicare and Social Security entitlements.

We brief him about the most recent bout of the Iranian Jewish community with the gang and crime problem. The murder of Ramtin Shaoulian is discussed with him and the significance that this event had in the community. He supports legislation to limit hand guns and the President's attempt to put additional 100,000 police to patrol the streets as further deterrent to the crime problem.

Brad Sherman as an ardent supporter of Israel and interested in Jewish affairs is also active in a number of Jewish organizations. Notably, he is a member of Valley Beth Shalom, founding member of Democrats for Israel, member of AIPAC, Valley Business Jewish Leaders, The Guardians of the Jewish Home for the Aging and Beit Hashoah Museum of Tolerance. He points to the differences he and his opponents have on the issue of Israel's security.

If elected to the Congress, Mr. Sherman plans to become member of any of the following committees: International Relations, Ways & Means or Banking.

For further information on Brad Sherman's campaign please call his Campaign headquarters at 818-906-0333.

[1] Board of Equalization is the body responsible for collection of all sales tax in the state as well as writing of tax laws. Franchise Tax Board is responsible for collection of all state taxes.

[2] Mr. Sherman agrees that the economy of the area is indeed at best "adjusting".

INTERVIEW WITH BRAD SHERMAN, CANDIDATE FOR THE 24TH DISTRICT CONGRESSIONAL DISTRICT

By: George Haroonian and Faryar Nickbakht

With the rapidly approaching general election date of November 5th, once again the question of Iranian Jewish community's participation in this crucial civic affair is upon us. A brief overview of the period since the wave of immigration started about 17 to 18 years ago, reveals a relatively low level of involvement by our people in this country's political process. We have generally stood idly on the sidelines in relation to the four presidential elections and numerous local and statewide referendum. On various occasions, many candidates for political office have approached the community for votes and campaign contribution, but so far the response has been exclusive to a minority of the community. To be fair, one can not overlook the special circumstances of Iranian Jewish history and the hardships that majority of us have gone through in adjusting to the new country. This adjustment process has not allowed much energy or interest in the political situation. During this period our community has become a relatively well organized and effective one. What the Iranian/American Jewish community has achieved in various spheres of its life is not hidden to others outside of the community. Different community centers, synagogues, schools, publications, support organizations for the youth and the elderly, could not be borne if we were not interested in preserving our heritage as well as attaining a positive future for our children.

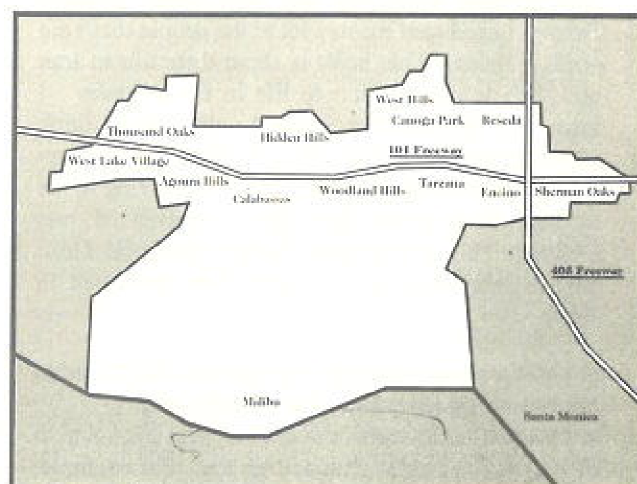


L EFT TO RIGHT;
Faryar Nikbakht, George Haroonia, Brad Sherman

At this juncture, it is indeed up to each individual of this community to realize the potential and collective political power we can have and exploit it to the fullest extent. It is clear that through participating in the political process, community 's goals and concerns could be achieved.

The followers of the political scene in this country concur that the process is a "give and take" one. A politician's natural inclination is to respond to groups and individuals who have helped in getting him elected.

The simplest and first step is to register and actually study the candidates and vote. This article is prepared with taking the above facts into consideration. Hopefully this will help the large Iranian Jewish community in the 24th district to decide on the candidate of their choice.



about. At one point I wasn't sure if I was trying to trace the history of Iranian Jews or to write a story. Hence, I need mention that this book is not a documentary and the trouble is that some people who read the story think everything about the characters should be one hundred percent true, and certainly this is not the case.

Q - What personal experience or feeling did you encounter when you were writing this book? Did you become attached to any of the characters?
A - First of all I think that writing is ninety percent emotion and ten percent talent. After you write and rewrite a story, even if the characters are not real, they become real. I was further astonished because while I was writing this book I learned about the history of Jews and the history of Iran. For example Qajars (government that existed before Pahlavi) were always beaten down by Pahlavis (Reza Shah's regime) , it was by reading about them that I realized how artificial our knowledge of the history was.

Q - Have people from around the world to read this book?
A - Yes. This book is translated in different languages and in fact it is doing very well. In Europe it received good reviews and in Israel it is on the foreign books best seller list.

Q - Are you writing another book, and if so what is the subject of it?
A - Yes, I am writing another book about people who have escaped from Iran and come here. Dariush Fakheri introduced me to a lot of the people that I am writing about. This book is about their life in Iran and their transformation to life in Los Angeles. I must also mention that when I write I don't think about documenting Iranians' lives. I believe that I am writing about people's stories and it is amazing to me to hear how much they have experienced and endured. This is a universal theme of the book. I also believe this book can and should be marketed in Farsi.

Q - If there was a certain message you could send to the younger generation, what would it be?
A - I think our mistake is that we are less forgiving to ourselves than other nationalities are. For example, if you look at people from other countries, especially people in exile, you realize they display all the traits that we perceive wrong in our culture. Some of these problems are universal. We as a community, are not particularly pretentious or gossipy; all cultures have it. Yet, what is unique about us is that at least in times of trouble we are pull together and have a sense of community. I think we have a wonderful and strong community and culture. We are at the best place we could possibly be. We could not completely assimilate to American society, yet we have integrated some of the best values from both cultures. For example there is nothing wrong with families trying to stay together. Therefore, we need to appreciate these trademarks in ourselves instead of feeling somewhat inferior. Most of the materialism that exists in society is because we are very insecure. We must remember that we only left the Mahaleh (Iran's Jewish ghetto) one generation ago. Today, we care about money because we didn't have it fifty years ago. This possibly explains some of the fancy parties and elaborate lifestyles we all witness today. We just became acquainted with this type of living and we are so excited about these new extravagant and lavish possibilities. We should forgive ourselves, and realize that for now, for some people, this is the road to happiness. An acute sense of prosperity will inject much needed security and happy feelings in our community, especially in light of what happened to us a generation ago.

Q - As a mother, what do you want to teach your kids?
A - Aside from the usual teachings, I want them to have a sense that they are here in this would for a limited amount of time. Furthermore, I also want them to understand that they are here to fulfill a positive purpose, whatever that may be. If they could only have a sense of how precious this purpose is, then they would be able to make an impact in this world. I also try to teach them that the only thing that will remain after we are gone, is the memory of our kindness. Charity and service to community, whenever possible, will bring us together and closer to each other. This should be at the core of our existence.

AN INTERVIEW WITH GINA BARKHORDAR-NAHAI

By: Mitra Habibzadeh

Gina Barkhordar-Nahai is truly an accomplished writer. Her award winning novel, *CRY OF THE PEACOCK,* recounts the odyssey of Persian Jews through several generations. Her eloquent writing style, combined with a keen skill for story telling, has made *CRY OF THE PEACOCK* a favorite among Jews exiled from their homeland. One can not help but relate to this mythical account of life in Iran as a chronicle of pain and joy, hope and despair, in a community marred by betrayal and discrimination.

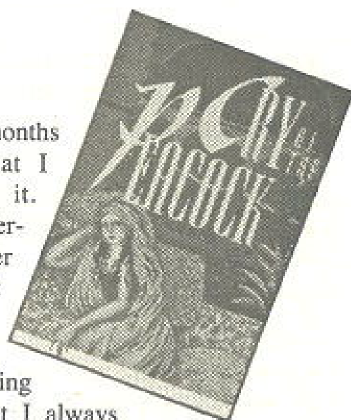
We share these stories with our parents and our children, and to the astonishment of both generations we find a bit of Esther the Soothsayer, Joseph the Winemaker and Mad Marushka in all of us.



During a recent interview with Gina, I found her to be personable, modest and exhilarating. Miss Nahai lives in Los Angeles with her husband and children. We all wish Gina continued success in personal and professional life.

Q - When did you come to the United States and what made you decide to write?

A - I was sixteen when I came to America but when I was thirteen I left Iran for Switzerland. After high school I studied political science and was accepted to USC's law school. Since I was interested in UCLA's law curriculum I decided to get my masters degree in political science while waiting to hear from UCLA. During that time, I applied and I was accepted again to USC's law school for a second time, I attended law school for two months and then decided that I would never finish it. Although Law is an interesting subject and never gets boring it wasn't the kind of life I wanted for myself.



So, I started writing because this was what I always wanted to do even though I did not think I could be a writer because it had always seemed so intangible and out of reach.

I took one year leave from law and started write. I was not sure if I was getting anywhere but I never went back ,and here I am, six years later with my first book, *CRY OF THE PEACOCK*.

Q - Why did you write this story and who told you about the characters of your book?

A - When I was a child my mother and my aunt always talked about these stories. I remember, even during childhood, saying to myself these are such incredible stories. Therefore that was my initial frame of reference and I felt as if I myself was living among those characters. So I started writing about Peacock's story although I had no information regarding the history of Iranian Jews and the process. In order to make the story richer, I needed to learned a lot. I came across stories that were shocking. When I interviewed people, they told me stories that sounded unreal. Also, I went to libraries and researched, yet only to realize that there were no books published about this subject in English. At the same time I was amazed that there are such amazing stories that no one has ever written

they read, "Ye shall have one manner of law for the stranger and for the home born." And they knew that Judaism was speaking to their condition.

And when they cast the Liberty Bell to ring out the story of America, they turned to our Bible: "Proclaim liberty throughout the land unto all the inhabitants thereof."

So there you have it: anti-monarchy, justice, equality, freedom. They found these in our Bible, in our history, and in our faith, long, long before they found them in our lives.

Before we are tempted to boast of our accomplishments, we had better remember that we were not here when it happened. Judaism was speaking but it was speaking to them.

The men who did the finding were all Christians. The ones who separated church from state were Christians. They were men like Franklin, Jefferson, Madison and Adams. They were Quakers like Penn, and Baptists like Roger Williams, who dared to say, "No civil state or country can be called Christian although Christians live in it."

The impact of Judaism upon America was precisely that: the impact of Judaism, not the impact of Jews.

Not until the close of the 19th century, when our people arrived in overwhelming numbers, did the impact of Jews become felt. Out of that immigrant generation arose a passion not alone for justice, but for social justice, for social legislation, for child labor laws, for better living conditions, and for decent working conditions. It changed the face of America, and who knows where it came from?

Perhaps it was in our psyche. Perhaps it was in our genes. Perhaps it was born with our scars and our insecurity. Perhaps it came from those crowded tenement workshops — those filthy sweatshops where men and women would labor in poor light 100 hours a week over their sewing machines in order to earn ten dollars, from which two could be deducted for the use of the machine.

In short, maybe it was our sociology that impelled us toward social justice. But maybe — just maybe it was our Judaism. Maybe it was our Bible saying, "You know the heart of the stranger, for you were strangers in the Land of Egypt." Maybe it was Judaism, this time speaking to the Jew.

And our love of learning as well. And once again, where did it come from? It may have come from a thousand years of wandering, exile, confiscation, persecution. A thousand years of knowing that what we owned could be taken away, but that what we learned belonged to us.

And yes, it may have come from realizing that in America the only upward mobility we experienced was through education. In short, maybe it was our sociology that impelled us toward higher education.

But maybe, just maybe, it was our faith. Maybe it was our Bible saying:

Happy is the one that findeth wisdom.

And the one that obtaineth understanding.

And where did that passion for knowledge come from? Maybe it was Judaism, this time speaking to the Jew.

America took the Jew and brought him out into the open, and for that alone we might have said Dayenu. Throughout our history we had always lived by a different set of rules — a people set apart whose fate and the fate of the land in which they lived were not related. Behind ghetto walls, the Jew lived his own separate existence.

But in America the walls came tumbling down. And when they did, everything in our history, everything that we had learned, everything we had believed, everything we had ever done, everything — everything was now subject to change.

We were not only in the open, we were now free. By giving us equality, by giving us citizenship, America forced us to think beyond ourselves. We, who had always been outside the circle, were suddenly inside the circle — and the circle was ours.

We were Jews and we were Americans. We were different from Christians, but we were not different from Americans. Because we were Americans, just as much and just as properly and just as basically as anyone else.

Here Jew and Christian could work side by side, or walk side by side, or live side by side — or not — as they saw fit. But they had no choice but to share in a set of common concerns. They both belonged to America — and America belonged to them both. And once that freedom had entered into our lives, there was no stopping us.

America and Judaism, and the impact of one upon the other.

The road has not always been easy, and the road will not always be smooth. Many are the hardships our people have endured, and many the problems that lie waiting in the wings.

We shall face them when they happen, as we have faced them in the past. But we shall face them openly, as American and as Jews for we are both.

And every day of my life, I thank God that I was born in such an age and in such a land and in such a time as this — where our people live their lives with dignity and with daring, with security and with searching. And both Judaism and Jews are here — and we are home. And the story goes on and on.

AMEN

indeed two different things, people began to connect them and equate them as one.

Facts, of course, had nothing to do with it. The Provost Marshall of Memphis reported that out of 198 persons arrested for smuggling over a period of two years, only four were Jews, but anti-Semitism was not abated. A reporter for the Associated Press wrote:

The Jews of New Orleans and all the South ought to be exterminated... They are always found at the bottom of everyvillainy.

This was it. This was good, old-fashioned, old-world anti-Semitism, and it had arrived! And this was the setting for the most sweeping anti-Semitic act in the history of this country.

On December 17, 1862, Major General Ulysses S. Grant issued his infamous Order Number Eleven. It read as follows:

The Jews, as a class violating every regulation established by the Treasury Department and also Department orders, are hereby expelled from the Department within 24 hours from the receipt of this order.

Post Commanders will see that all this class of people be furnished passes and required to leave, and anyone returning after such notification will be arrested and held in confinement until an opportunity occurs of sending them out as prisoners, unless furnishes with permit from Headquarters.

No passes will be given these people to visit Headquarters for the purpose of making personal application for the trade permits.

What that order meant, very simply and very cruelty, was that in whatever city the Union Army appeared, all Jews living there were forced to leave within 24 hours. In Paducah, Kentucky, for example, all 30 Jewish families — men, women and children — were expelled from their homes, their property confiscated, and when one man attempted to send a telegram to General Grant, he was thrown into prison.

While protest meetings sprang up in Cincinnati and Louisville, one man in Paducah, Cesar Kaskel, went directly to Washington. He told the President about Order Number Eleven, and Lincoln could not believe it.

Kaskel, however, had brought a copy with him, and Lincoln sat there amazed. Then he smiled and said, "And so the Children of Israel were driven from the happy Land of Canaan?" "Yes," replied Kaskel, "and that is why we have come to Father Abraham for protection."

And that protection you shall have," answered the President as he wrote out a message to the chief of the Army, Henry Halleck, rescinding Order Number Eleven.

The ugliness remained, but the Jews of America were coming of age. They could go straight to the President, not because he was their President as well. They knew this and they loved him for it. There was a special warmth our people had for Lincoln.

Why did they love him so — so personally, so passionately, with so much emotion? They somehow knew that in his eyes they belonged. They were citizens. They were Americans. They belonged. And this was the man who had helped the dream come true. No wonder, then, our people recited the Kaddish for Abraham Lincoln, and every time they spoke his name, they added Alav Ha-shalom — upon him may there be peace. Everything about him made them feel at home.

And they were at home. But before they were at home in this country, Judaism was at home in this country. And this is the crucial part of my story.

A few sentences ago, I said that America is different today because of Judaism, and Judaism is different today because of America. Let me now explain.

First of all, we have to realize that in the beginning, at least, the impact upon America was made by Judaism — and not by Jews. Judaism, when it spoke, spoke to Christians.

When Dr. Ezra Stiles became President of Yale College in 1783 there were less than 3,000 Jews in America. Yet, in his election sermon, delivered before the Governor and the General Assembly of Connecticut, he referred to the American people as "God's American Israel."

And when Dr. Samuel Langdon became President of Harvard College in 1775 there were even fewer Jews in America. Yet in his election sermon before "The Honorable Congress of Massachusetts Bay," he said, "The Jewish government, according to the original Constitution which was divinely established, if considered merely a civil view, was in fact the perfect republic."

This then, was really the heart of the matter. Judaism represented to these people, not the kind of religion they wished to follow, but the kind of society they wished to create.

Yes, they were Christians, these founders of America, and they were devoted to their religion. But for the nation they were trying to establish, they looked to Judaism. Although, they did not call it Judaism, that is what it was. They called it the Old Testament, but it was Judaism nonetheless. For it was in our Bible that they read, "Let justice well up as waters, and righteousness as a mighty stream." And it was there that they read, "Justice, justice shall ye pursue." And it was there that

for anti-Semitism. Oh, when people thought about it, they followed the precedent of the Old World and discriminated against the Jews. But mostly they forgot to think about it.

And there were other thoughts as well. In 1663 the Colony of Rhode Island petitioned Charles II for a charter which said that the settlers.

Have it much on their hearts to hold forth a lively experiment that a most flourishing

civil state may best be maintained...with full liberties in religious concernment.

And it further decreed that:

No person within the said colony...shall in any wise be molested, punished, disquieted, or called in question, for any differences in opinion in matters of religion.

Not every colony was that wise or that brave, but the land itself was, and somehow the American dream impressed itself upon the people.

America was looking for people who were willing to forget the old ways and the old ideas. And the Jews who landed here 339 years ago — and those that followed after — were looking for just such a land.

They did not know it then. They did not even dare to dream it then. But it was here. It was in the air. It was in the land. It was in the words.

This was not to be another step along the way. Something was different here and they were a part of it. A new land. A new hope. A new set of dreams.

And somehow this growing awareness was echoed in the names they gave their synagogues. In New York they called it Shearith Yisrael — the Remnant of Israel. In Savannah they called it Mikveh Yisrael — the Hope of Israel.

But in tiny little Rhode Island, where so many dreams came true, they named their Newport synagogue, Yeshuath Yisrael — the Salvation of Israel.

Remnant or Hope or Salvation; they were home. And the story began to unfold.

Those early Jews came few in number, but with time the numbers grew. In 1776 there were 3,000 Jews in the United States. In 1876 there were 250,000 Jews here, and an immigrant generation had been born.

The only commerce open to those immigrants was that of the peddler with the pack on his back. And that is mostly what they did. Now just imagine for a moment what it must have been like:

They carried their wares across a continent. They went west and southwest. They crossed the Alleghenies, the southern Appalachians. They crossed the Ohio River into Kentucky.

Many of them knew not a word of English and still they set out into a very real wilderness to deal with men the likes of whom they had not met before and who — in turn — had never seen their likes. "Art thou truly a Jew?".

We hear a great deal about the early American pioneers on their westward journey in wagon trains. But the bravest pioneer on them all was the Jewish peddler, without a wagon train, traveling alone — a stranger in a strange land.

Brave perhaps — and pioneers perhaps — but not until the Civil War did he begin to feel like an American. The Civil War was the single most important event in the life of the American Jew. When it came, it brought two phenomena. It made the Jew into an American, once and for all. And it gave birth to American anti-Semitism.

When the Confederate troops first fired on Fort Sumter in April of 1861, there were 150,000 Jews in America. Like the rest of America they were divided on the issue of slavery. Before the war was over there would be four all Jewish companies on active duty. Two in the North and two in the South.

Even the Rabbis were somewhat divided — although the vast majority opposed slavery. By and large, the leadership of Judaism declared that liberty was indivisible — that freedom for the American Black was as precious to them as freedom for the American Jew — that you could not have one without the other.

And this was the most remarkable part of it. Most of these Jews were first generation, fairly recently arrived. And yet they were deeply involved in the North and in the South. In any other country on earth, the Jew would simply not have been involved. He would have remained in his ghetto, in his shtetl, in his own little world; and what happened outside that world was somebody else's problem. In any other country the Jew did not belong, and therefore did not relate, and his only question would have been, "It is good or bad for the Jews?"

But all of a sudden, here were these Jews saying something different. They were saying, "This is my country. This is my problem. This is my answer." And the American Jew had become the Jewish American. But anti-Semitism was not far behind.

Throughout the War, North and South were equally short of supplies and materials that the other side had in abundance. This brought into existence a group of unscrupulous smugglers and exploiters who engaged in profiteering. Army men up to the rank of General were involved in this growing scandal, but this somehow became a "Jewish crime." The term "Jew" and "peddler" had practically become synonyms. Although, peddling and smuggling are

less. Therefore they were thrown into prison for non-payment of passage, and what they did possess was sold at public auction .

And Peter Stuyvesant, the patron saint of New York, whose name is everywhere mentioned and everywhere honored, Peter Stuyvesant did everything in his power to get rid of the Jews. He wrote a letter to the Board of Directors of the Dutch West India Company in Amsterdam, the company that really owned the colony. Let me share that letter with you:

September 22, 1654

The Jews who have arrived would nearly all like to remain here, but learning that they (with their customary usury and deceitful trading with the Christians) were very repugnant to the inferior magistrates, as also to the people having the most affection for you; the Deaconry (which takes care of the poor) also fearing that owing to their present indigence (due to the fact that they had been captured and robbed by pirates) they might become a charge in the coming winter, we have, for the benefit of this weak and newly developing place and the land in general, deemed it useful to require them in a friendly way to depart; praying also for the general community of your worships that this deceitful race — such hateful enemies and blasphemers of the name of Christ — be not allowed further to infect and trouble this new colony, to the detraction of your worships and the dissatisfaction of your worships' most affectionate subjects.

The Jews of Amsterdam — the real Amsterdam — once they heard of the letter, did what Jews have always done for their people in trouble. They applied every bit of pressure they had to avert the evil decree. And they were successful. On April 26, 1655 the Board of Directors of the Dutch West India Company sent the following letter to our good friend Peter Stuyvesant:

Honorable, Prudent, Pious, Dear Faithful (Stuyvesant)...

We would like to effectuate and fulfill your wishes and request that the new territories should no more be allowed to be infected by people of the Jewish nation, for we foresee therefrom the same difficulties which you fear. But after having further weighed and considered the matter, we observe that this would be somewhat unreasonable and unfair, especially because of the considerable loss sustained by this nation, with others, in the taking of Brazil, and also because of the large amount of capital which they still have invested in shares of this company. Therefore after many deliberations we have finally decided and resolved to apostille (to note in the margin) upon a certain petition presented by said Portuguese Jews (January 1655) that these people may travel and live and remain there, provided the poor among them shall not become a burden to the company or the community, but be supported by their own nation. You will govern yourself accordingly...

And so they stayed and grew and prospered. But what were they thinking when they first came ashore? No one can really say. But we know what they were not thinking. They were not thinking that they were home — that they could demand, expect, or even hope for religious equality. And certainly nothing that Peter Stuyvesant ever did or said gave them such ideas.

This America was to be for them nothing more than another step on a very long journey — another step on the agenda of the Wandering Jew. They had never known citizenship. Never. Not once in all recorded history. Why should it be different here?

But it was different here, more than anyone could imagine. As far as religion was concerned, America was a strange land with strange ideas. Every other country in the world had an official religion, but in America there was no denomination that was everywhere in the majority. The Puritans were dominant in New England, but were dissenters everywhere else. The Quakers were hated in Boston but controlled Philadelphia. The Catholics, a tiny minority, were still represented by a Catholic Proprietor in Maryland.

Throughout the interior there were Presbyterians and Baptists and Dutch Reformed. An nobody much cared for the other person's religion, and somehow the Jews came to be looked upon as just another religion. They were mostly disliked, yet now without the Old World's anti-Semitic stereotypes.

But Judaism itself — and there is a moral hidden in this somewhere — Biblical Judaism was everywhere respected and revered.

The Puritans are a case in point. They did not like Jews, but they were in love with our customs, our history, and most of all our Bible. They patterned themselves on that Bible. They gave themselves Biblical names. America was their New Canaan, they were the latter day Israelites. For them the Atlantic Ocean was the Red Sea, King George was Pharaoh, and there was talk of making Hebrew the national language! Can you imagine what that would have done for your Bar and Bat Mitzvah program?

The Plymouth Colony Code of Laws in 1636, the Massachusetts one in 1647, and the Connecticut Code of 1650 were all based on the Laws of Moses. In the New Haven Code of 1639 over one half of the statues came directly from the Jewish Bible.

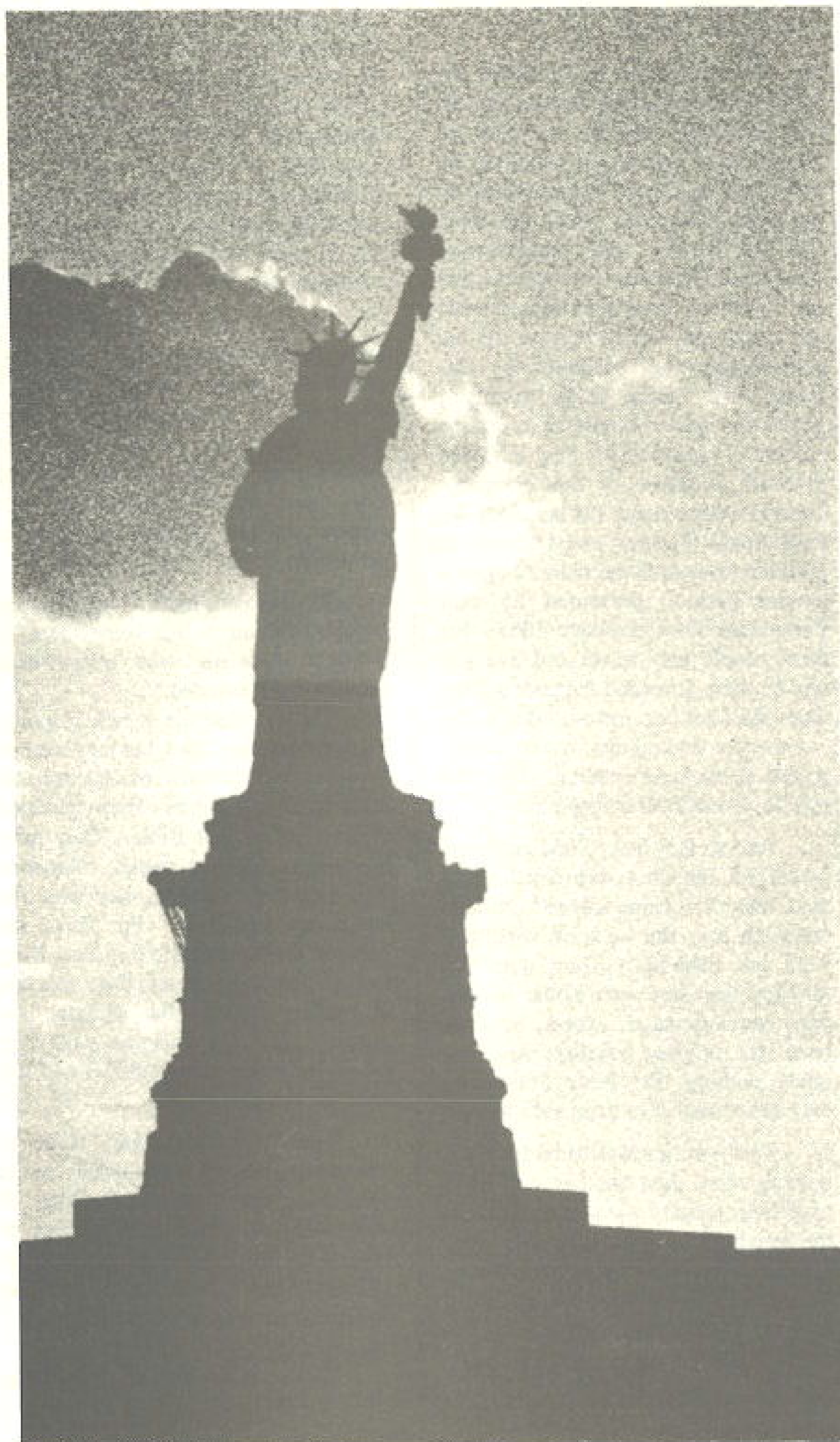
This certainly was not the setting

"Three Centuries of American Judaism"

This speech was delivered at Temple B'rith Sholom (Springfield, Illinois) October 15, 1993

By: Stephen Pinsky

Regional Director of Saint Louis Missouri Union of American Hebrew Congregation



Dear Friends:

I am convinced — and let me state it very clearly — that were it not for America, Judaism would be different from what it is today. And were it not for Judaism, America would be different. And that is why I want to share with you the story of two cultures that met and did not merge, but had instead a more profound effect upon each other.

The United States was 217 years old on July 4, 1993 but the Jewish community in America is far older than that. For it was on the fifth day of September — Rosh Hashanah — in the year 1654 — that the good ship St. Charles sailed into the harbor, that was then New Amsterdam and is today New York. And on board that ship were 23 Jewish refugees — six men, four women and thirteen children.

It had been a hard journey and a long one at that. Depending on how you count, you might say the journey lasted ten days, for that is how long it took them to get there from Brazil. Or you might say the journey lasted 162 years, for that is how long it was since the Expulsion from Spain. Or you might even say it took them 1584 years, for that is how long it had been since Rome destroyed Jerusalem and created the "Wandering Jew."

After the Expulsion from Spain in 1492, and from Portugal in 1497, they had found rest in Holland. As Dutch subjects, they had helped to colonize Brazil. When the Portuguese attacked, however, and reinstituted the Inquisition, 23 Jews fled to another Dutch colony — New Amsterdam.

Their welcoming committee left something to be desired. They had been captured by pirates, and rescued by the French and by now were penni-

SIAMAK'S NEWS & FUTURE EVENTS

PARADISE JUDEA Committee
(15-21 years):

✡ Paradise Judea had its first Graduation Party on Saturday June 8th. The party was casual dress, and brought in around 150 members just wanting to have a good time. The party was held at the new Valley Center location in Tarzana. The party gathered many new faces and lasted till 2:00a.m. The extra security made the parents pretty comfortable to let their teenagers be out till 2 a.m.

The future events are: July 14th, pool games - July 21st, basketball - July 28th, horseback riding - August 2nd, party - August 7th, bowling - August 14th, talent show - August 18th, trip to Santa Barbara. We need volunteers, parents and teenagers to help us for all activities. Please come and visit us at our new center in Tarzana.



YARAN Committee
(for single, Jewish adults under 45)

✡ Santa Barbara Trip: On June 23, 1996, **SIAMAK'S YARAN** group held their annual Santa Barbara Trip. The program was sold out once again. It began with an entertaining bus ride to Santa Barbara (a trip by itself), where everyone got a chance to get acquainted. Once in Santa Barbara, the group enjoyed roaming through the art show held in Santa Barbara on weekends. Following lunch, they made a stop at the park in Solvang, where the group got involved in playing cards, backgammon, dodge-ball and other fun activities. Hope to see you at the next annual Santa Barbara Trip!



✡ **ROLLER BALDING: SIAMAK'S YARAN** Roller blading was held twice in the month of June. This activity which starts at Santa Monica beach to Venice beach and back gave the participants quite a workout. Following this perplexing fun event, the group built quite an appetite at the restaurant in Santa Monica beach. Keep your eyes open for upcoming athletic activities. If you have any suggestions for other athletic events, please call **SIAMAK's YARAN** hotline at (310) 281-1161

✡ Spend Tuesday nights with YARAN, first and third Tuesdays of the month - Book Club.

Future events are: July 28th, Salsa Dance Party and August 8th Hollywood Bowl.

CHASHM ANDAAZ Magazine

✡ To have a better business, Advertise in ***Chashm Andaaz***. We can connect you to the most affluent & educated of the Iranian Jewish community. As you compare our magazine with other existing Iranian publications, you will see a difference in the quality of ***Chashm Andaaz***, and advertising rates.

IN THIS ISSUE:

Paradise Judea:

CHASHM ANDAAZ
A Monthly Publication of:
International Judea Foundation
aka **SIAMAK**
(A Non-Profit Organization)
An affiliated Organization of Jewish
Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074
Beverly Hills, CA 90212
Tel: (310) 479-4798
Fax: (310) 445-5488
Editor In Chief:
Dariush Fakheri
English Editorial Staff:
Majid Abai
Niloufar Zakariaie
Robert Salehrabi
Roya Barlava
Shandy Mehdian
Associate Editor:
Nassir Ebrahimian
Shahram Siman
Marketing & Advertisements:
Roya Barlava
Typesetting & Layout
Minoo Hamoodot

Chashm Andaaz is a publication that reflects the thoughts and achievements of Jews all over the world. Our goal is to display problems, hopes, and wishes of Jews, to fight all kinds of discrimination and to support all humanitarian goals of people on Earth.
Opinions expressed in this magazine are of the contributors and not necessarily of the organization.
Chashm Andaaz will not be responsible for the contents of advertisements, nor will it be responsible for typographical errors.
Chashm Andaaz makes no representations as to the kashrut of food products and services.
Chashm Andaaz will reserve the right to reject any material received. No articles, can be used which do not contain the writer's name and address. At your request,we can print your articles anonymously or under an assumed name based on the laws of the United States of America.



کیترینگ گلت کاشر شادی

SASON CATERING

آبروی شما، آبروی ماست



اگر مهمانان خود را واقعاً دوست دارید فقط با **کیترینگ گلت کاشر شادی** از آنان پذیرائی نمایید.

اگر غذای لذیذ و دلچسب و سرویس خوب و به موقع می‌خواهید **کیترینگ گلت کاشر شادی** را انتخاب نمایید.

کیترینگ گلت کاشر **شادی** زیر نظر ربانوت ایرانی و امریکایی یا زیر نظر هر مقام مذهبی که شما معرفی نمایید از مهمانان شما پذیرائی می‌نماید.
کیترینگ گلت کاشر **شادی** مورد تأیید همگان

با یک تلفن، ما به شما آسایش خیال می‌دهیم

تلفن: (۳۱۰)۶۵۹-۵۹۸۲ | **عضو ۸۰ ایرانیان** | **پیجر: (۳۱۰)۵۸۸-۸۸۸۵**

فکس: (۳۱۰)۳۶۰-۰۱۳۸



International Judea Foundation
P.O.Box 3074 • Beverly Hills, CA 90212

